

برنامہ عمل

# کشمکش

سازماندہ

## کارگری ایران



کشمکش

# کمیته عمل سازمانده کارگری

سازمانده



[KSazmandeh.wordpress.com](http://KSazmandeh.wordpress.com)

برنامه عمل «کمیته عمل سازمانده کارگری»

## فهرست مطالب

- ۱- سرمایه‌داری ایران، مبارزه طبقاتی و ایجاد «کمیته عمل سازمانده کارگری»..... ۱
- الف: سرمایه‌داری، ریشه انبوهی از تضادهای اجتماعی..... ۱
- ب: طبقه سرمایه‌دار در ایران..... ۲
- ج: سازمان‌یابی کارگری و ایجاد «کمیته عمل»..... ۳
- ۲- بحران در تولید و مطالبات ما..... ۸
- الف: کنترل و مدیریت کارگری..... ۹
- ب: بازکردن دفاتر حسابرسی ..... ۱۰
- ج: ملی کردن بانک‌ها، صنایع کلان و معادن..... ۱۲
- ۳- مطالبه خدمات عمومی و رایگان برای طبقه کارگر ..... ۱۴
- الف: حق مسکن همگانی..... ۱۴
- ب: حق آموزش ..... ۱۵
- ج: سلامت و حق درمان رایگان..... ۱۶
- د: خدمات شهری رایگان..... ۱۷
- ۴- بیکاری و ارتش ذخیره کار در ایران..... ۱۸
- ۵- مطالبات صنفی کارگری..... ۲۲
- الف: حق تشکل مستقل و حق اعتصاب..... ۲۲
- ب: درباره دستمزدها: از «حداقل دستمزد» تا مبارزه برای «معوقات مزدی»..... ۲۳
- مبارزه برای معوقات مزدی..... ۲۶
- لغو مالیات بر دستمزد کارگران..... ۲۶

- ج: درباره قراردادهای کار..... ۲۷
- د: مطالبه مزایای ویژه برای مشاغل سخت و ایمنی محیط کار..... ۲۷
۶. مطالبات مشخص برای بخش‌های مختلف طبقه کارگر..... ۲۹
- الف: پرستاران..... ۲۹
- ب: معدن چیان..... ۳۲
- ج: معلمان..... ۳۳
- د: آتش نشانان..... ۳۵
- ه: کارورزان..... ۳۶
۷. آسیب پذیرترین بخش‌های طبقه کارگر..... ۳۸
- الف: کارگران مهاجر..... ۳۸
- ب: کارگران ملل تحت ستم..... ۳۹
- ج: زنان کارگر..... ۴۰
- ه: معلولین..... ۴۳
- ۸- امپریالیسم..... ۴۷
- الف: تشکیل جبهه سوم..... ۴۷
- ب: دخالت مشروط در تشکلات وابسته به «سازمان جهانی کار»..... ۵۰
- شرایط کنونی ایران و امکان ورود ILO..... ۵۰
- ماهیت «سازمان جهانی کار»..... ۵۱
- وظایف کارگران پیشرو در صورت ورود «سازمان جهانی کار»..... ۵۲
- ۹- اتحاد طبقاتی کارگران با خرده بورژوازی، فقرای شهری و سایر زحمتکشان..... ۵۳
- ۱۰- تاکتیک‌های سیاسی کمیته و برخی ملاحظات عملی..... ۵۵
- الف: درباره نسبت تاکتیک و استراتژی انقلابی..... ۵۵

ب: «انتخابات» و سیاست «تحریم فعال»..... ۵۵.....

ج: مواضع کمیته نسبت به روش‌های پاسیو و منفعلانه مبارزه مسالمت‌آمیز..... ۵۷.....

د: پروژه امپریالیسم برای جایگزینی «مسالمت» به جای «مبارزه طبقاتی»..... ۵۸.....

ر: دفاع جمعی و مسلحانه در مقابل تهاجم سرکوب‌گرانه سرمایه‌داری..... ۶۰.....

س: موضع ما نسبت به «فعالیت مخفی» و «فعالیت علنی»..... ۶۰.....

ش: موضع ما نسبت به «اتحاد عمل»..... ۶۲.....

### ۱۱- مبارزه کارگری برای حقوق دموکراتیک..... ۶۴.....

الف: زنان..... ۶۴.....

ب: کودکان..... ۶۵.....

ج: ملل تحت ستم..... ۶۷.....

د: دگرباشان جنسی..... ۶۸.....

ذ: محیط زیست..... ۷۰.....

ف: آزادی زندانیان سیاسی..... ۷۲.....

ق: آزادی بیان..... ۷۳.....

ک: جدایی دین از حوزه عمومی..... ۷۳.....

## ۱- سرمایه‌داری ایران، مبارزه طبقاتی و ایجاد «کمیته عمل

### سازمانده کارگری»

#### الف: سرمایه‌داری، ریشه انبوهی از تضادهای اجتماعی

تناقضات عدیده جامعه بشری در عصر کنونی هر کسی را که روزانه با این تناقضها دست به گریبان است با این پرسش مواجه می‌کند که ریشه و دلیل اصلی این تضادها چه چیزی می‌تواند باشد؟ چرا درحالیکه بشر منابع مادی عظیمی در اختیار دارد، از حل مشکلات ابتدایی مثل بی‌خانمانی یا مرگ و میر ناشی از گرسنگی میلیون‌ها نفر عاجز است؟ چرا هنوز هزاران نفر از بیماری‌های قابل درمان به دلیل محرومیت از یک واکسن ساده می‌میرند؟ چرا علیرغم پیشرفت وسیع تکنولوژی و علم، تخریب محیط‌زیست هر روز بیشتر می‌شود؟ چرا هنوز به زنان و کودکان در مقیاس وسیعی تجاوز می‌شود؟ چرا نژادپرستی از سوی ملل وجود دارد و بسیاری از چراهای دیگر.

مسئله آنست که سرمایه‌داری یک نظام اقتصادی-اجتماعی است که جامعه را به طبقات تقسیم می‌کند؛ طبقه نه بر مبنای تقسیم‌بندی درآمد و فرهنگ و سطح مصرف و غیره، بلکه بر حسب مالکیت بر «ابزار تولید» (یعنی کارخانه‌ها، بانک‌ها، معادن، زمین‌ها و ...) تعیین می‌شود. وجه مشخصه سرمایه‌داری «مالکیت خصوصی» یک اقلیت بر ابزار تولید اجتماعی است. طبق آخرین آمار تنها هشت میلیارد برتر دنیا به اندازه نیمی از جمعیت کره زمین ثروت دارند. بدین ترتیب طبقه کارگر، یعنی اکثریتی که همه ثروت‌های جامعه را خلق می‌کند (حمل و نقل، آموزش، ساخت‌وساز و ...) جز فروش نیروی کارش به همان اقلیت صاحبان ابزار تولید هیچ چیز دیگری برای امرار معاش ندارد. اقلیتی که در عوض درست مانند انگلی که حیاتش وابسته به بدن میزبان است، از منابع و ثروت‌های حاصل کار جمعی اکثریت جامعه تغذیه می‌کند. نظام سرمایه‌داری، نه برای رفع نیازهای عمومی و فوری جامعه، که برای سود است. ولع سود، تمام منابع را از سمت رفع نیازهای اجتماعی به سمت رفع نیازهای یک اقلیت، یعنی طبقه سرمایه‌دار منحرف می‌کند. این‌گونه است که مثلاً هزینه‌های تسلیحاتی و سرکوب در این نظام اقتصادی اهمیتی به مراتب بیشتر از ساخت بیمارستان و مدرسه و رسیدگی به سیل‌زدگان و غیره می‌یابد. شباهت خیره‌کننده این تصاویر در همه جای دنیا، از پیشرفته تا عقب‌مانده، بلافاصله ما را به ریشه مشترک تمامی این فلاکت‌ها می‌رساند: نظام سرمایه‌داری! ماهیت تماماً گندیده و واپس‌گرای این نظام،

فارغ از جلوه‌های متنوع آن در عصر کنونی در سرتاسر کره زمین یکسان است. از اروپا و امریکا تا آسیا و آفریقا. اما باز این پرسش باقی می‌ماند که چرا با وجود اکثریت مطلق کمی کارگران، این اقلیت به حیات طفیلی خود ادامه می‌دهد؟ ضرب‌المثلی است که می‌گوید اگر همه کارگران جهان در یک لحظه تف کنند، سرمایه‌داران را سیل خواهد برد. طبقه کارگر بالقوه قدرت را در دست دارد، یعنی تنها کفایت دست از کار بکشد تا کل اقتصاد فلج شود. اما رمز بقای طبقه ناچیز سرمایه‌دار در این است که یک ابزار عریض و طویل به نام دولت برای محافظت از منافع خود دارد. قوه مقننه، قوانین را به نفع سرمایه‌داران تصویب می‌کند. قوه قضائیه هرگونه تخطی از قوانین حامی سرمایه را جرم و مستوجب مجازات اعلام می‌کند. قوه مجریه، نهاد اجرای قوانین است و پلیس و وزارت اطلاعات و ارگان‌های نظامی هرگونه شورش و اعتراض به اصل مقدس مالکیت خصوصی را در نطفه خفه و مهار می‌کنند. علاوه بر سرکوب فیزیکی، طبقه سرمایه‌دار یک ابزار سرکوب دیگر هم در اختیار دارد: سرکوب فکری! طبقه سرمایه‌دار نه فقط ابزار تولید مادی، که ابزار تولید فکری را هم در مشت خود دارد: رادیو، روزنامه، تلویزیون، سینما، دانشگاه و ... بدین ترتیب روزانه طبقه کارگر را با ایدئولوژی خود بمباران می‌کند. تبلیغ مصرف‌گرایی، موفقیت‌های فردی، خارجی‌ستیزی، قوم‌پرستی، برتری طلبی ملی، رواج خرافات عرفانی و دینی، مُد، پورنوگرافی و ...

بدین ترتیب اذهانی که می‌تواند بالقوه صرف شناخت این نظام و مبارزه با آن شود، تحت این سازوکارهای ایدئولوژیک به انفعال و روزمرگی و فردگرایی کشیده می‌شود.

## ب: طبقه سرمایه‌دار در ایران

سرمایه‌داری که در آغاز پیدایشش در مهد خود یعنی اروپا، هنوز خصلتی مترقی در برابر اشرافیت ارتجاعی فئودالی داشت، پس از دوره‌ای بالندگی و رشد خیلی زود ظرفیت‌های مترقی خود را به اتمام رساند و در سراسر اروپا ماهیت ارتجاعی خود را نشان داد. بورژوازی اروپا خیلی زود با یک دشمن جدید روبه‌رو شد که خود ایجادش کرده‌بود: طبقه کارگر! طبقه‌ای که بورژوازی در برابرش ابایی نداشت با همان بازمانده‌های مرتجع فئودالیسم همکاری کند.

انباشت اولیه سرمایه در ایران، شکل‌گیری و رشد مناسبات سرمایه‌داری و پیدایش طبقه بورژوازی شهری حاکم بر ایران، تاریخاً در مقطعی رخ داد که سرمایه‌داری جهانی به مرحله امپریالیسم گام نهاده و با شکل‌دهی به یک بازار جهانی، برای خود حوزه‌های نفوذ سیاسی ایجاد کرده بود. در نتیجه، فرایند انباشت اولیه سرمایه

دینامیسم مستقل خود را نداشت و مناسبات سرمایه‌داری تاریخاً با جبر و زور امپریالیسم به کشور حقه شدند. بدین ترتیب طبقه بورژوا در چنین کشورهایی برخلاف اروپا هرگز از درون نبرد طبقاتی با استبداد طبقات پیشاسرمایه‌داری زاده نشده بود. بورژوازی بومی ایران نه فقط سنت مبارزه دموکراتیک نداشت، که خود به‌عنوان پادوی امپریالیسم نقشی به شدت ارتجاعی و استبدادی ایفا کرد. نه پیشتاز مطالبات دموکراتیک که خود به ترمز جنبش‌های اعتراضی و سدی در برابر پیشروی آن در ایران و کشورهای به اصطلاح «جهان سوم» بدل شد. تاریخ و سرنوشت اعتراضات کارگران و زحمتکشان و نقشی که «بورژوازی بومی» و امپریالیسم در سرکوب و بیراهه‌کشاندن آن‌ها داشته‌اند مهر صحتی بر این ادعا است.

### ج: سازمان‌یابی کارگری و ایجاد «کمیته عمل»

شدت ستم طبقاتی که امروزه بر کارگران و زحمتکشان کشور می‌رود وقتی در جو اختناق قرار می‌گیرد باعث می‌شود که کوچک‌ترین بارقه‌های اعتراضی کارگری، مثل جرعه در بشکه باروت بیافتد و بالقوه ظرفیت تبدیل به یک شورش همه‌جانبه سیاسی را داشته‌باشد. دولت سرمایه‌داری در کلیت خود، بنا به ماهیتش هرگونه اعتراض کارگری را سرکوب و فرایند سیاسی شدن یک مطالبه ساده صنفی را هم تسریع می‌کند.

از این گذشته، نبرد قدرت در درون حاکمیت، همیشه ریزش‌ها و گرایش‌هایی گریز از مرکز ایجاد می‌کند که تحت لوای یک «اپوزیسیون» و در پوشش خواست‌های دموکراتیک، علی‌الظاهر اختلافاتی دارند و از اعتراضات اجتماعی و کارگری به عنوان اهرم فشاری علیه جناح دیگر بهره می‌برند. اما در عمل نشان داده‌اند که با اوج‌گیری مبارزه طبقاتی از پایین و فشار جناح حاکم از بالا، بلافاصله در کنار رقبای پیشین خود برای سرکوب جنبش قرار می‌گیرند. از این رو هرگونه توهم به گرایش‌های رقیب درون حکومتی یا برون حکومتی (که همپی بورژوایی‌اند)، در حکم امضای سند مرگ جنبش است. استقلال سیاسی جنبش کارگری، یک اصل اساسی برای ما است.

سرمایه‌داری استبدادی ایران که پاسخش به کوچکترین صدای اعتراض سرکوب است، تحقق ابتدایی‌ترین مطالبات صنفی را هم بدلیل ماهیت خود اجباراً به مبارزه سیاسی پیوند می‌زند. بدین ترتیب دیوار جدایی‌ای که معمولاً بین مطالبات صنفی و سیاسی از سوی فعالین سندیکایی کشیده می‌شود، اساساً در مناطقی همچون ایران وجود ندارد. مثلاً یک فعال سندیکایی در ایران که صراحتاً همیشه حوزه مبارزه خود را «صنفی» اعلام کرده، وقتی برای مبارزه صنفی‌اش تحت سرکوب حاکمیت قرار می‌گیرد، حوزه اعتراضش را این بار مجبور



است گسترده‌تر کند و به احکام زندان، تعلیق حقوق بازنشستگی، برخوردهای پلیسی با بستگانش و تهدید و ارباب و ده‌ها مسأله دیگر نیز اعتراض کند؛ دست به اعتصاب غذا بزند و یا مثلاً همکاران و حامیانش نیز برای پشتیبانی از خواست‌های او به خیابان بیایند و غیره. خلاصه آنکه مبارزه‌ای که بدو از یک خواسته محدود صنفی آغاز شده بود به سرعت وارد فاز سیاسی می‌شود. نمونه‌های زیادی از این تغییر سریع شعارهای صرفاً اقتصادی به حوزه شعارهای سیاسی را بارها در جنبش دیده‌ایم. این موضوع باعث می‌شود که قاعدتاً نوع تشکلیابی کارگران برای مبارزه طبقاتی در این کشور از انواع تاریخی سندیکایی آن در اروپا متفاوت شود، چرا که حل کوچکترین مطالبات دموکراتیک یا پیگیری مطالبات صنفی نیز با مبارزه ضد استبدادی گره خورده است. ساخت کمیته‌های مخفی‌ای ضروری است که با داشتن برنامه عمل و با رعایت اصول مخفی‌کاری بتوانند در داخل کشور سازماندهی و دخالت‌گری در مبارزات کارگری را در شرایط استبدادی به نحوی پیش ببرند که خصلت لاجرم سیاسی‌اش را حفظ کند و آن را در چهارچوب علنی‌گرایی و قانون‌گرایی و صنفی‌نگه‌ندارند و انرژی مبارزاتی کارگران را در دور باطلی از سرکوب هرز ندهند. رفرمیست‌ها فعالیت‌های علنی را با این توجیه تبلیغ می‌کنند که برایشان مصونیت می‌خرد، حال آنکه تجربه کمیته‌ها و تشکل‌هایی که بالاخص در دهه ۸۰ در داخل کشور ایجاد شدند به تنهایی پوچ بودن این ادعا را ثابت می‌کند.

یک کمیته پیشتاز کارگری، نه فقط از حیث چشم‌انداز که از حیث فرم تشکیلات نیز تفاوت‌های اساسی با ظرف سندیکا دارد، درحالی‌که سندیکا و اتحادیه با به عضویت رساندن عموم کارگران یک صنف، چشم‌انداز چانه‌زنی برای فروش بهتر نیروی کار را دارد، در یک کمیته پیشتاز، نه تمامی کارگران بلکه پیشروترین‌هایی که دارای آگاهی طبقاتی هستند با چشم‌انداز ضد سرمایه‌داری فعال می‌شوند. در شرایط معمول سرمایه‌داری که اعتلای انقلابی رخ نداده است، همیشه نسبت اندکی از کارگران با عبور از موانع زیاد به آگاهی طبقاتی و سیاسی می‌رسند. چنین کمیته‌های پیشتازی محل فعالیت پیشروترین‌های کارگری است.

کمیته‌های پیشرو، رهایی طبقه کارگر را تنها به دست خود طبقه کارگر ممکن می‌دانند. هرچند این جمله کلیشه‌ای همیشه از سوی عموم طیف چپ تکرار می‌شود اما معنای واقعی آن اینست که ما قرار نیست به جای طبقه کار اقدام به ساخت تشکیلات مبارزاتی (خواه سندیکا باشد یا حزب) کنیم و سپس از کارگران دعوت به پیوستن به آن کنیم. بلکه کمیته برای ساخت هسته‌ها، در عمل رهبران اعتصابات و اعتراضات جنبش کارگری را می‌یابد، با آنها نشست و برخاست می‌کند، شانه به شانه‌شان اقدامات عملی می‌کند، تا از سوی همین رهبران

عملی دیده و پذیرفته شود؛ در این دخالت‌های عملی، وجه نظری و تجربیات جنبش بین‌المللی را نیز به رهبران عملی تزریق می‌کند. به این ترتیب پیکره‌ای واحد با پیشروها می‌سازد و همراه آن‌هاست که از پایین مشغول سازماندهی شده و هسته‌های مخفی را در صف اول جنبش تحقق می‌دهد.

از سوی دیگر تفاوت کمیته پیشتاز کارگری، با دیگر کمیته‌ها و تشکل‌های علنی و «فعالین کارگری» مشغول در آن‌ها، هم از حیث چشم‌انداز استراتژیک و هم از حیث شیوه سازماندهی است. این کمیته بر خلاف تشکل‌هایی که در مطالبات و رفرم‌های حداقلی درجا می‌زنند تا به زعم‌شان شرایط برای طرح مطالبات سوسیالیستی در آینده‌ای نامعلوم فراهم شود، افق‌اش محدود به رفرم نیست، هرچند رفرم‌های ناشی از فشار از پایین در جنبش کارگری را کاملاً به رسمیت می‌شناسند و از آن حمایت هم می‌کنند، اما در جهت جا انداختن آن دسته از شعارها و مطالباتی در اعتراضات کارگری فعالیت می‌کنند که گام به گام جنبش را به مبارزه علیه طبقه حاکمه و کلیت نظام سرمایه‌داری هدایت کند.

در واقع تفاوت اساسی دیگر این کمیته با سایر تشکل‌ها اینست که حول یک برنامه مشخص شکل گرفته که مجموعه‌ای از مطالبات است. مطالباتی که از سطح ذهن بر روی کاغذ نیامده‌اند بلکه هم چکیده مشترک تجارب جنبش کارگری بین‌المللی و هم جنبش کارگری ایران هستند (تجاری که انتقال آن‌ها به دلیل سرکوب و خفقان سیاسی منقطع شده‌اند) و هم ضمناً محصول دخالت‌های عملی پیشین خود کمیته است. کمیته‌ها می‌توانند واسط چنین انتقالی از طریق ارتباطات تن به تن، پخش اعلامیه، تولید و توزیع بولتن و غیره باشند. از این جهت چنین برنامه‌ای نمی‌تواند ایستا و تغییرناپذیر باشد. برای تضمین پویایی و به روز بودن کمیته حفظ دموکراسی درونی ضروری است. چرا که افراد مختلف، بسته به دخالتگری‌شان در حوزه‌های مختلف دارای تجارب ویژه‌ای هستند که لاجرم محدود و نسبی است. برای آن که کل این تجربیات در جایی متمرکز شود، لازم است به بحث گذاشته شوند و سپس جمع بندی و چکیده آن وارد برنامه گردد تا در دور بعدی فعالیت صحت آن در عمل محک بخورد.

تفاوت دیگر این کمیته با کمیته‌های دیگر در شکل مخفی آن است. ساختن و حفظ و مصونیت رهبران عملی جنبش که محصول سال‌ها و دهه‌ها فعالیت عملی هستند و چکیده‌ای از تجارب مستقیم جنبش کارگری را با خود حمل می‌کنند ضروری است، رهبران آتی جنبش به سادگی ایجاد نمی‌شوند که بخواهیم بگذاریم به سادگی هم از بین روند. این دلیلی مزید بر علت است که چرا برای جلوگیری از شناسایی سریع، سوخت شدن

و زندانی شدن آن‌ها ضروری است که کمیته‌های پیش‌تاز حد قابل ملاحظه‌ای از مخفی‌کاری را در این شرایط استبدادی رعایت کنند.

یک کمیته پیش‌تاز کارگری باید فعالیت اصلی خود را دخالت‌گری در صف اول جنبش کارگری و سایر جنبش‌های اعتراضی عمومی تعریف کند. اعتبار چنین کمیته‌ای نه با صدور فراخوان و دستورالعمل بلکه با موضع‌گیری صحیح در جای صحیح و با دخالت عملی و به‌موقع در درون اعتراضات به دست می‌آید.

سبک کار کمیته ساخت هسته‌های دو یا چند نفره در محیط‌های کار، محلات، دانشگاه و غیره است و ابزاری که برای ایجاد و بعدتر گسترش و مرتبط کردن این هسته‌ها استفاده می‌کند، یک نشریه سازمانده (بولتن) است. بولتن یک ارگان سازماندهی است؛ به این معنی که بر مبنای نیازهای جنبش دخالت‌گری می‌کند و سریع‌ترین و صحیح‌ترین مواضع را به درون جنبش می‌برد، بازخوردش را می‌بیند و با انعکاس دخالت‌هایش، مخاطب و نفوذ پیدا می‌کند. به این ترتیب با تداوم این دخالت‌ها، افرادی حول این بولتن جمع می‌شوند و تنها کفایت زده بودن و مرتبط بودن محتوای این بولتن را در ارتباط با مبارزات روزمره خود بینند تا دیگر آن را نه نشریه‌ای «بیرونی» که از آن خود بدانند. یعنی مثلاً در هنگام بروز یک اعتراض، موضع‌گیری صحیح را در این بولتن انتظار بکشند. یا در زمان قصد انجام اعتصاب، انتقال تجارب تدارک موفق یک اعتصاب را از بولتن بخواهند و بدین ترتیب اعتصابی را به طور غیرمستقیم سازماندهی کنند. بولتن ظرفی است که در اختیار پیشروهای کارگری و برای پیشروهای کارگری است، هم خطوط را به درون جنبش می‌برد و هم از آن خط می‌گیرد. یعنی رابطه‌ای دوسویه و ارگانیک با پیشروهای کارگری برقرار می‌کند. از این گذشته هسته‌های متفاوت نیز از طریق همین بولتن اقداماتی مشترک را سازمان می‌دهند، تجربیات و گزارش‌ها و نقدهای خود را به دیگر هسته‌ها منتقل می‌کنند و غیره.

ساخت هسته نه محصول جمع کمی افراد بلکه وابسته به حوزه‌های دخالت‌گری آنها است که در عین حال نیازمند نظم و اجرای خط منسجم در آن دخالت‌گری‌ها هستند. به مجرد آنکه هسته‌های کارگری ساخته شدند، از اینجا به بعد مسأله بر سر ارتباط این هسته‌ها با یکدیگر می‌ماند. مادامیکه کمیته در فعالیت است، بولتن به عنوان ظرف ارتباطی این هسته‌ها با یکدیگر تنها در سطح کلی دخالت‌گری می‌تواند اثربخش باشد.<sup>۱</sup> نهایتاً پس

<sup>۱</sup> هرچند بولتن‌های ویژه کارخانه یا محل زندگی و تحصیل و غیره نیز بر مبنای تشخیص یک هسته و برای پاسخگویی به مسائل خاص می‌تواند از سوی همان هسته منتشر شود.

از استمرار و گسترش فعالیت‌ها و به مجرد اینکه هسته‌ها زیادتر و فعالیت‌هایشان جدی‌تر شدند، نیاز به یک ظرف تشکیلاتی سیاسی عالی‌تر و منسجم‌تر و منضبط‌تر خواهد بود؛ حزب پیشتاز کارگری!

در واقع یک «کمیته» نهادی موقتی است که حول یک هدف مشخص شکل می‌گیرد و پس از مدتی فعالیت طبیعتاً باید منحل شود؛ حال این انحلال یا زمانی رخ می‌دهد که هدفش تماماً محقق شده و یا زمانی که بالعکس از هدف تعریف شده بازمانده و نیازمند تجدیدنظر است. در هر حال یک کمیته چشم‌انداز انحلال یا استحاله به ظرفی جدیدتر را خواهد داشت. هدف نهایی کمیته عمل سازمانده کارگری، سازماندهی هسته‌های مخفی سوسیالیستی حول یک برنامه عمل مشخص است. با تحقق این هدف، یعنی ایجاد و سازماندهی هسته‌ها به مثابه پایه‌های حزب پیشتاز انقلابی، زمینه‌های انحلال کمیته فراهم خواهد شد و وارد فرم حزبی خواهد شد. حزبی که بنا به تشخیص خود پیشروهای سوسیالیست متشکل در کمیته و با در دست داشتن نبض اوضاع و با تحلیل مشخص از شرایط مشخص بنیان گذاشته خواهد شد. حزبی انقلابی با کادرهای برجسته و باتجربه و پیشرو و آبدیده ناشی از سال‌ها فعالیت، برخوردار از یک مرکزیت قوی اما دموکراتیک، مدافع حق گرایش، مجهز به برنامه تسخیر قدرت سیاسی طبقه کارگر، که از این پس می‌تواند فعالیت‌های پیشین را در سطحی کیفیتاً بالاتر پی بگیرد. بدون وجود چنین حزبی، دیر یا زود تمامی دستاوردهای کارگران از سوی بورژوازی درهم شکسته خواهد شد. هرچند چنین حزبی نماینده منافع کل طبقه کارگر است اما حداقل تا پیش از شرایط اعتلای انقلابی صرفاً متشکل از پیشروهای کارگری و سوسیالیست‌های انقلابی خواهد بود و به این دلیل حزب پشتاز نامیده می‌شود.

## ۲- بحران در تولید و مطالبات ما

بحران کنونی که همه صنایع و معادن بزرگ ایران را به طور سریالی به ورشکستگی و تعطیلی کشانده و درگیر خود کرده و حتی بخش مالی را هم بی نصیب نگذاشته است، کمابیش نتیجه فرایندی است که البته نوظهور نیست، بلکه صرفاً شدتی بی سابقه گرفته است. فاصله گیری بورژوازی از سرمایه گذاری در بخش واقعی اقتصاد و چرخش به سوی قمار با دارایی های مالی، فرایندی است که خصوصاً در یک دهه گذشته شدت گرفته است. این توهم که به ظاهر می توان با عملیات و شگردهای مالی به طور مداوم سود خلق کرد یا به بیان دیگر این که به نظر می رسد پول، بی وقفه پول بیش تری می زاید، در تحلیل نهایی به خاطر مکیدن ثروت از بخش واقعی اقتصاد است و اگر دقیق تر بگوییم این «ثروتمندسازی» با انتقال ارزش اضافی طبقه کارگر از بخش مولد به غیرمولد ممکن می شود. اما این فرایند انگلی دیگر بسیار بیش از توان و رمق بخش واقعی اقتصاد پیش رفته است و وزنش بر آن سنگینی می کند، در نتیجه آن کارخانه ها تعطیل و کارگران اخراج و بیکار می شوند. در پی طرح های «خصوصی سازی» و واگذاری های بی حساب و کتاب منابع عمومی و دولتی به سرمایه داران بخش خصوصی و شبه دولتی، سرمایه داران دانه درشت بسیاری بودند که به مالکان و مدیران عامل و سهام داران عمده مجموعه های صنعتی تبدیل شدند. الگوی مشابهی که در تمامی این صنایع بحران زده دنبال شد آن بود که همگی این مالکان نوظهور در سودهای بادآورده و سهل الوصول، بیش از قبل و به شکل افسارگسیخته ای به فعالیت های غیرمولد و انگلی مثل بورس بازی و فروش زمین و قطعات کارخانه و ایجاد شرکت های صوری روی آوردند. این حرکت خزنده و همه جانبه به سوی طفیلی گری مالی خود یک پدیده بین المللی است که به خصوص در سال های منتهی به بحران بزرگ جهانی ۲۰۰۸ و از آن پس تاکنون شدت گرفته است (از بحران مالی ۲۰۰۸ به این سو همه بانک های مرکزی مهم اقتصادهای امپریالیستی، از بانک مرکزی ژاپن تا بانک مرکزی امریکا، تریلیون ها دلار به بازارهای مالی جهانی تزریق کرده اند که به جای سرمایه گذاری مولد و بهبود اقتصادی، تنها به جیب مالیه بازان سرازیر شده و آن ها را فربه تر کرده است).

بدین ترتیب است که سهام «ایران ترانسفو»ی زنجان به یک «بورس باز قهار» واگذار می شود و سهام «هپکو»ی اراک به دلالی کلاش و مجموعه بزرگ روغن نباتی جهان در زنجان نیز به نازل ترین قیمت به یک سرمایه داریواگذار می شود که قبل تر ۱۶ الی ۱۸ واحد تولیدی فعال را همانند همین کارخانه به تعطیلی کشانده بود. کم نیستند شمار کارخانه های بزرگ و سابقه داری که ناگهان اعلام ورشکستگی و توقف تولید

می کنند (از جمله کارخانه پُرسابقه «ارج») و پس از مدتی اخباری از فروش میلیاردی زمین (و تغییر کاربری آن) و فروش تجهیزات کارخانه به بیرون درز می کند. گسترش اخیر بحران به پرسابقه ترین کارخانه های کشور سطح جدیدی از هشدار را درباره گسترش این بحران به کارگران سایر کارخانه ها اعلام می کند. آن چه در ذهن مالکان جدید این کارخانه ها و مراکز تولیدی می گذرد که چرا باید از رقم وسوسه انگیز ناشی از فروش و انحلال کارخانه گذشت و به تداوم مشقت بار تولید و درگیری دائمی با کارگران تن داد؟ این دقیقاً سناریویی است که کارگران مابقی کارخانه ها را تهدید می کند.

### الف: کنترل و مدیریت کارگری

در بین کارگران اخراجی بسیاری از کارخانه ها، کسانی با سال ها سابقه کار حضور دارند. کارگران باتجربه و پرسابقه این مجموعه ها قاعدتاً خود بهتر از یک مدیرعامل و سهام دار دلالی که تجاربتش منحصرأ در حوزه کسب سود و زیست انگلی بوده می دانند که چه طور چرخ های کارخانه را به حرکت درآورند و موانع و مسائل تولید را حل کنند. از این رو اقدام کارگران در این صنایع بحران زده باید در جهت اقدام مستقیم برای به دست گرفتن تولید و توزیع و اعمال کنترل و (یا) مدیریت کارگری باشد؛ واضح است که در این صنایع بحران زده این هدف تنها با اشغال کارخانه ها و تحت کنترل گرفتن امور به دست خود آن ها صورت خواهد گرفت. در واقع کنترل کارگری مقدمه ورود به مدیریت مستقیم کارگری است. وقتی کارگران کنترل امور کارخانه را به دست می گیرند، هم تجربه و هم اعتماد به نفس لازم را کسب می کنند تا رفته رفته با کم کردن اتکا به نیروی تخصصی بورژوازی خود نیز رأساً امور مدیریت را به دست گیرند، تمامی این تجاربتی که در واحدهای پراکنده تولیدی کسب می شود بعد از سرنگونی دولت سرمایه داری پایه ای برای به دست گرفتن کنترل کل چرخ اقتصاد خواهد بود. هدف نهایی «کنترل کارگری» چیزی نیست جز کاتالیزوری جهت تسریع فرآیند مبارزه رو به رشد طبقاتی. اگر یک واحد تولیدی طی مبارزه کارگری تحت کنترل کارگران درآید، لاجرم برای پیشروی و نگه داشتن دستاوردها مجبور است که به مبارزه کلی تر طبقاتی پیوند بخورد و گرنه این دستاورد به عقب رانده خواهد شد. چراکه آن واحد تولیدی تحت کنترل، همچنان تک افتاده و در احاطه بازار است و به اجبار با سرمایه داران دیگر بخش ها مروده دارد، بنابراین سرمایه داران می توانند دیر یا زود با تباری آن واحد را فلج کنند تا این الگوی مبارزه کارگری به دیگر واحدهای تولیدی سرایت نکند؛ کارشکنی سرمایه داران مثلاً از طریق وام

ندادن، عدم تأمین مواد اولیه، قیمت‌شکنی و... خواهد بود. بدین ترتیب کارگران به سرعت درخواست خواهند یافت که اولاً با وجود کنترل کارگری، مالکیت هنوز به هر حال در دست سرمایه‌دار است و مسأله «مالکیت خصوصی» نمی‌تواند دست‌نخورده باقی بماند و ثانیاً متوجه می‌شوند تنها با یک سرمایه‌دار متخاصم طرف نیستند بلکه با یک نظام حامی سرمایه‌داران طرف هستند و برای غلبه بر آن باید به شکلی متحد مبارزه‌شان را با کارگران دیگر واحدها پیوند زنند.

در واقع «کنترل کارگری» در کف کارخانه یا کارخانه‌ها یک قدرت دوگانه موقتی در درون چهارچوب سرمایه‌داری فراهم می‌آورد که بالقوه به تشدید نهایی مبارزه طبقاتی خواهد انجامید. به این اعتبار کنترل کارگری خصلتاً باثبات نیست. اگر کنترل بر واحد تولیدی که با مبارزه کارگران حاصل شده، تحت شرایط خاصی موقعیتی «نرمال» و «دائمی» بیابد محققاً از خصلت انقلابی‌اش تهی شده و به سمت سازش طبقاتی رفته است. تجلی این سازشکاری آن خواهد بود که قشری از کارگران بوروکرات بدل به مشاوران مدیران بورژوا می‌شوند و عملاً کنترل اولیه هرگز بدل به مدیریت مستقیم کارگران نمی‌شود و نبض تولید همچنان در دست سرمایه‌داران باقی می‌ماند. مباحث و الگوهای «بدیعی» که بورژوازی تحت عناوین «اقتصاد مشارکتی» و «دموکراسی کارگری در چهارچوب سرمایه‌داری» ارائه می‌دهد تجلی این انحرافات سازشکارانه طبقاتی است که تثبیت مشارکت «کارگر» و «سرمایه‌دار» در تولید و سود را به جای وجه انتقالی کنترل کارگری ترویج می‌کنند.

## ب: بازکردن دفاتر حسابرسی

افشای فیش‌های حقوقی چند ده و چند صد میلیون تومانی مدیران ارشد شرکت‌ها و موسسات دولتی و شبه دولتی در دو سال گذشته واکنش‌ها و حساسیت زیادی را بین طبقه کارگر برانگیخت. درحالی‌که بخش‌های زیادی از کارگران مراکز تولیدی ماه‌هاست معوقه مزدی دارند و بخش قابل توجهی از کارمندان و بازنشستگان دولتی نیز سال‌هاست مطالبات و دستمزدهای پرداخت‌نشده از دولت سرمایه‌داری حاکم دارند، نشر تصویر فیش‌های نجومی، خشم فوری و سریع طبقه کارگر را در پی داشت.

به همین سیاق کارگران بخش تولید این توجیه را می‌شنوند که کارخانه‌ها باید «بازسازی» و «نوسازی» شوند، یا آنکه کمبود «نقدینگی» وجود دارد و کارخانه «زیان ده» است و غیره. در پی این بهانه‌ها ناگهان مراکز

تولیدی تعطیل می‌شوند، اما در عین حال بر لیست اموال و تعداد خودروها و ویلاهای صاحبان همان کارخانه و مدیران افزوده می‌شود. چنین تناقض آشکاری هر کارگر ساده را وا می‌دارد تا این پرسش را مطرح کند که پس اگر واقعاً مشکل از کمبود نقدینگی یا زیان‌ده بودن تولید است، چرا فیش‌های مدیران نه تنها کاهش نیافته که بیشتر شده است؟ شعار خودانگیخته کارگران مبنی بر اینکه «یه اختلاس کم بشه، مشکل ما حل می‌شه»، چکیده همین واقعیت را در خود دارد.

این فسادها که تنها منحصر به فیش‌های حقوقی نیست و شامل صندوق‌های بازنشستگی، تأمین اجتماعی، انواع بیمه، تعاونی‌های کارگران و غیره می‌شود تنها نوکِ کوه یخ است. افشای بخشی از این فسادها می‌تواند «بازکردن دفاتر حسابرسی» را به یکی از مطالبات محوری جنبش کارگری ایران بدل کند. در شرایطی که کاهش دستمزد، حقوق معوقه، تعدیل و اخراج نیرو، همه و همه به اسم «رکود» و «نبود منابع» و «تحریم‌های سابق» توجیه می‌شود، کارگران حق دارند که خود اسناد حسابرسی و دفاتر دخل و خرج را برای تعیین صحت و سقم این ادعا بررسی کنند. اگر واقعیت حساب‌ها از نبود منابع می‌گوید، چه ترسی از علنی کردن این اسرار معاملاتی وجود دارد؟ و اگر قرار است که سرمایه‌داران و سهام‌داران به عنوان «اقلیت» حاکم از این اسرار معاملاتی آگاه باشند، چرا «اکثریت» جامعه، یعنی کارگران که گردانندگان اصلی تولید هستند از آن آگاه نباشند؟ باید در سطح هر کارخانه، به وسیله نمایندگان واقعاً منتخب کارگران، کمیته‌هایی برای بازرسی دفاتر، نظارت بر تولید، سرمایه‌گذاری‌های جدید، استخدام یا اخراج کارگران و سازماندهی کار در کارخانه و کلیه امور مربوط به کارگران تشکیل داد.

با بازکردن دفاتر حسابرسی، حجم بالای رشوه، حیف و میل، حساب‌سازی‌ها، پاداش‌های مدیران، وام‌های مخفی و پول‌شویی و ورشکستگی‌های صوری و غیره برای همگان افشا خواهد شد. واقعیت اینست که حتی بخش کوچکی از این مبالغ نجومی و سرسام‌آور هم می‌تواند نیازهای اصلی جامعه را در زمینه آموزش، بهداشت و درمان، رفع بیکاری، فقر، سوء تغذیه و غیره برآورده کند. اما این شدنی نیست مگر اینکه منابع هنگفت مالی، تحت کنترل و نظارت دمکراتیک خود کارگران، برای رفع نیازهای اجتماعی برنامه‌ریزی و به کار گرفته شود.



## ج: ملی کردن بانکها، صنایع کلان و معادن

در بخش قبل از روند ورشکستگی واحدهای تولیدی به تفصیل سخن رفت، بانکها و موسسات مالی نیز متأثر از روند مشابهی اند. گفته شد که در دهه‌های اخیر بخش انگلی اقتصاد به طرز بی‌سابقه‌ای با تغذیه از بخش واقعی و مولد فربه شده و این پدیده مسبب جلوه جدیدی از بحران در سرتاسر بخش‌های سرمایه‌داری شده است. بخش واقعی اقتصاد شدیداً نیازمند سرمایه‌گذاری است، درحالی که بخش مالی با وفور نقدینگی رو به‌رو است. بخش اعظم این مازاد نقدینگی در دست یک اقلیت است که به جای سرمایه‌گذاری در بخش مولد وارد بخش سوداگری مالی می‌شود. این رشد بی‌تناسب بخش مالی نه فقط یکی از ویژگی‌های سرمایه‌داری جهانی در دوره کنونی است، بلکه باید اضافه کرد که ایران از نظر رشد انگلی بخش مالی در زمره بالاترین‌های فهرست جهانی قرار دارد: سرانه بانکها و بانک‌های سایه‌ای و سایر مؤسسات اعتباری که مثل قارچ سبز می‌شوند، جزء بالاترین‌های دنیا در کشور است. بلا تکلیفی مالباختگان ثامن الحجج و سپرده‌گذاران کاسپین که اعتراضات وسیعی را در دوره اخیر موجب شد، تنها دو نمونه از بحران ورشکستگی ناشی از این ریخت‌وپاش‌های مالی بی‌حساب و کتاب است. فعالیت‌های طفیلی و سوداگرانه در بخش مالی به قدری بالاست که شماری از شرکت‌های صنعتی مثل ایران خودرو (به عنوان بزرگ‌ترین خودروسازی کشور) هم بانک‌های مستقل خودشان را دایر کرده‌اند تا از این بخش مالی چرب و نرم سهم داشته باشند. به همین سیاق بسیاری از نهادهای حکومتی و نظامی و شهری (مثل شهرداری‌ها) و صندوق‌های بازنشستگی و خیریه‌ها و نهادهای مذهبی و نظامی هم برای سهم‌بری از بخش پرمفعت مالی، بانک‌های خودشان را تأسیس کرده‌اند.

در مقابل سند ورشکستگی بانکها و موسسات مالی مطالبات اصلی کمیته سازمانده کارگری چنین است:

- ملی‌سازی بانکها و مؤسسات مالی بزرگ باید تحت کنترل و نظارت دموکراتیک کارگران صورت گیرد. ملی‌سازی باید بدون پرداخت غرامت به مالکین سابق و با حفظ و تضمین امنیت پس‌اندازها و سپرده‌های کارگران و خُرده‌مالکان باشد.
- منابع مالی سرشار و ذخیره شده در بانکها باید تحت کنترل کارگران، صرف ایجاد مشاغل شایسته و مسکن و بهداشت و درمان و مزایای بازنشستگی و آموزش و برنامه‌های اجتماعی به نفع توده‌های زحمتکش شود.

- دفاتر حسابرسی بانکها و مؤسسات مالی بزرگ و شرکتهای بیمه باید باز شوند و فعالیتهای اجتماعاً مخرب و غیرقانونی این نهادها تماماً افشا و متوقف شوند.
- تمام افراد درگیر در فساد و کلاهبرداری و رابطین آنها باید به شکل شفاف در دادگاههای علنی محاکمه شوند.

برای درهم شکستن قدرت اشرافیت مالی، نقش کارمندان بانک در افشای حسابهای نجومی و مالکین آنها بسیار مهم و کلیدی است، چون سرمایه داران از هر وسیله‌ای برای پوشاندن جرم‌هایشان استفاده خواهند کرد.

### ۳- مطالبه خدمات عمومی و رایگان برای طبقه کارگر

#### الف: حق مسکن همگانی

رشد بی سابقه حاشیه نشینی و اعتراضات پراکنده‌ای که سال‌هاست در مناطق حشایه‌ای شهرها علیه مأموران تخریب‌گر شهرداری صورت می‌گیرد تنها یک جلوه از فاجعه بحران مسکن و فقدان پناهگاه برای طبقه کارگر است. آمار ۱۹ میلیون بافت فرسوده و ناامن و ۱۱ میلیون حاشیه‌نشین و آمار اعلان نشده‌ای از بی‌خانمانی (در قالب کارتن‌خوابی و گورخوابی و ...) که فضاهای شهری را پُر کرده‌اند وقتی در کنار سهم مضحک و ناچیز «کمک هزینه مسکن» (۵٪ حداقل دستمزد) قرار می‌گیرد، ابعاد این فاجعه را بیشتر هم می‌کند.

در این جا پیگیری حقوق «طبقاتی» کارگران در زمینه مسکن باید خود را به شکل طرح مطالبات عمومی از دولت نشان دهد:

- طرح شعار مسکن عمومی در قالب شهرک‌های کارگری برای کارگران و زحمتکشان - این مسکن‌ها باید دارای اجاره‌های ۹۹ ساله با قیمت ثابت و پایین باشند؛ از این طرح باید به جای کمک‌هزینه نقدی مسکن (وضعیت فعلی) دفاع شود.
- شعار تصاعدی کردن عوارض شهرداری بر برج‌ها، پاساژها و مال‌ها و اختصاص این بودجه به پروژه‌های مسکن کارگران؛ انحلال کلیه مالیات‌ها و عوارض شهرداری از حوزه مسکن و انحصار این مالیات‌ها بر حوزه مستغلات اداری-تجاری
- مدیریت تعاونی‌های مسکن کارگری زیر نظارت دموکراتیک خود کارگران
- تحقیق و تفحص مستقیم کارگری (و بازکردن دفاتر حسابرسی) پروژه‌های تعاونی مسکن و دیگر مسکن‌های عمومی مثل مسکن مهر
- پیگیری مجرمانه مالکین خانه‌های خالی
- حمایت و همبستگی کارگران با اقدامات جمعی فاقدین مسکن (و حاشیه‌نشینان) به تصرف و اشغال فضاها و ساختمان‌های خالی تحت تملک دولت و ارگان‌های عمومی
- کوتاه کردن فوری دست پیمانکاران خصوصی از طرح‌هایی مانند مسکن مهر که یکی از سوداگرانه‌ترین طرح‌های دهه اخیر به اسم مسکن کم‌درآمدها بوده‌است، ولی عملاً به هدف پُر کردن جیب دلان و

پیمانکاران و بساز و بفروش‌ها بود. ورود سریع دولت برای تکمیل فوری ساخت و سازهای ناتمام ساختمان‌های مسکن مهر تحت کنترل و نظارت دموکراتیک ثبت‌نام‌کنندگان.

- تعیین نهایی مقررات مسکونی و ساخت و ساز محلات باید در کنترل زیر نظارت دموکراتیک ساکنین باشد.

## ب: حق آموزش

در نظام سرمایه‌داری علیرغم آنکه شرایط مادی همگانی کردن آموزش فراهم شده‌است، اما به دلیل مناسبات طبقاتی همچنان اکثریت جامعه از آموزش رایگان تا سطح تحصیلات عالی محروم‌اند. تغییراتی که دولت در دهه گذشته تحت عنوان سیاست‌های «آزادسازی اقتصاد» ایجاد کرد، در حوزه آموزش چنان تأثیرات مخربی بر تحصیل فرزندان کارگران گذاشته است که نشر اخباری مبنی بر کتک خوردن دانش‌آموزانی که از پس پرداخت شهریه برنمی‌آیند یا خودکشی ناشی از «شرم بی‌پولی» دذ عدم پرداخت شهریه در پاییز هر سال دارد عادی می‌شود. موج جدیدی از محرومیت از تحصیل در بین نسل جدیدی که هنوز تحصیلات پایه‌ای را هم نگذرانده، در حال رخ دادن است. تعداد زیاد کودکان کار، دخترانی که در مناطق حاشیه‌ای کشور برای رفع معیشت خانواده مجبور به ازدواج می‌شوند و ...

فضای تحصیلات عالی نیز علیرغم تفاوت اما تضادهای مشابهی درون خود دارد. با آنکه تعداد دانشگاه‌های رسمی در ایران از تعداد کل دانشگاه‌ها در چین یا هند هم بیشتر است، اما تنها درصد بسیار اندکی از این دانشگاه‌ها رایگان هستند. همین تعداد اندک از دانشگاه‌های رایگان دولتی نیز چند سالی است با افزایش سهمیه «شبان» در مقابل کاهش سهمیه‌های «روزانه» و زدن شعبی از دانشگاه‌های گران‌قیمت پولی تحت عناوین «پردیس‌های بین‌الملل» که فقط قشر ثروتمند جامعه از پس هزینه‌هایش برمی‌آید علناً مدرک‌فروشی می‌کنند. وقتی با استعدادترین و خوش‌اقبال‌ترین بخش از نسل جوان طبقه کارگر با گذر از مشکلات عدیده اقتصادی و سد بلند کنکور وارد دانشگاه دولتی می‌شود، تازه انبوهی از دیگر فشارهای اقتصادی و ایدئولوژیک و فسادهای آموزشی مسلط بر این فضاها را آکادمیک موانع جدیدی بر سر راه تحصیل او می‌گذارند. اگر پیش از ورود به دانشگاه باید با آموزش‌یافتگان تخصصی‌ترین و گران‌ترین موسسات کنکور «رقابت» می‌کرد، امروز باید با سد رانت و رشوه و پارتی‌بازی و مدرک‌فروشی و مقاله‌فروشی و رانت‌های بورسی رقابت کند. بخش کم‌اقبال‌تر از طبقه کارگر نیز سد شهریه‌های دانشگاه آزاد را پیش روی خود می‌بیند. در نهایت هم بعد از فارغ‌التحصیلی به جای کار در نقش یک متخصص، بالاجبار به مشاغل غیرمرتبط با تخصص خود روی می‌آورند.

علاوه بر تمام این موانع طبقاتی، مشکلات دیگری از جمله محرومیت از تحصیل دختران در مناطق حاشیه‌ای، محرومیت کودکان افغانستانی و محرومیت دانشجویان بهایی از تحصیل، همچنین ستاره‌دار شدن تمامی دانشجویانی که سوابق فعالیت سیاسی داشته‌اند، بخش دیگری از موانعی است که حاکمیت سرمایه‌دار جمهوری اسلامی بر سر راه حق تحصیل همگانی گذاشته است.

کمیته عمل سازمانده کارگری تلاش خواهد کرد شعار «حق تحصیل رایگان و همگانی تا مقطع تحصیلات عالی» را در هر جایی که مبارزات معلمان و دانشجویی و سایر اعتراضات مرتبط با محرومیت از تحصیل به دلایل ایدئولوژیک و سیاسی در میان باشد جا بیندازد. بساط مدارس خصوصی و موسسات دلالی کنکور باید برچیده شود و تمامی منابع آموزشی نه به شکل انحصاری که به شکل عمومی توزیع شوند. دولت باید زیرساخت‌های لازم برای ساخت مدرسه در مناطق محروم را فراهم کند، برگزاری کلاس‌های درس در طویله و صحرا غیرقابل قبول است. آتش‌سوزی کودکان دانش‌آموز به خاطر نداشتن بخاری استاندارد در کلاس درس جنایت و باید مورد پیگرد قرار گیرد. روند واگذاری مدارس دولتی به غیرانتفاعی باید متوقف و مصادره شوند. همچنین طرح‌های دهن‌پُرکنی که تحت عناوین گمراه‌کننده مانند «مدارس تعاونی» مطرح می‌شوند چیزی جز استمرار سیاست خصوصی‌سازی تحت پوشش‌های جدید نیستند و باید افشا شوند.

### ج: سلامت و حق درمان رایگان

استفاده از خدمات درمانی نه یک امتیاز که یک حق است. نظام درمان نباید انتفاعی باشد. سال‌هاست که سلامت طبقه کارگر کشور به خاطر سلطه سیاست‌های سرمایه‌دارانه در بخش درمان زیر فشار است. این سیاست‌های سوداگرانه نه فقط کارگران شاغل در این بخش، که مستقیماً کل طبقه کارگر را تحت تاثیر قرار داده است. بعید است که پای فردی به بیمارستان‌های دولتی ایران کشیده شده باشد و فاجعه بزرگی که بر نظام سلامت ایران می‌رود بر او پوشیده بماند. از رشد صعودی هزینه خدمات درمانی و ظهور قارچ‌گونه بیمارستان‌های خصوصی و زیرمیزی‌های پزشکان و ارجاع غیرقانونی بیمار از بیمارستان دولتی به خصوصی گرفته تا صف‌های طولانی اورژانس و ...

مطالباتی که کمیته در بخش درمان طرح و پیگیری می‌کند شامل:

- ملی اعلام کردن صنعت بیمه تحت کنترل دموکراتیک کارگران و سپس همگانی سازی و رایگان کردن خدمات بیمارستانی و گسترش سطح پوشش این بیمه از پایه (وضع کنونی: بیمه سلامت) به یک طرح رایگان و جامع بیمه تکمیلی (شامل جراحی، دندانپزشکی، روانی، بیماری های خاص و...).
- اجرای وسیع غربالگری های رایگان و همگانی
- افزایش فوری امکانات بیمارستانی در مناطق محروم
- انتفاع از حوزه سلامت و درمان باید بیرون گذاشته شود و بیمارستان های خصوصی عمومی شوند
- نوسازی کامل تجهیزات بیمارستان های دولتی و افزایش ساخت و ساز شعب این بیمارستان ها،
- استخدام نیروهای بیکار بخش درمان بجای اضافه کاری تحمیلی بر کارگران شاغل در این بخش
- دفاع از شعار کنترل مشترک کارکنان بخش درمان و بیماران بر محیط های بیمارستانی (به جای مدیریت انتصابی از بالا)...

### د: خدمات شهری رایگان

پروژه ای که چندسال پیش تحت عنوان «آزادسازی یارانه ها» در کشور اجرا شد، به معنای سلب مسئولیت (هرچند تاکنون نسبی) دولت از وظیفه کمک به تأمین خدمات عمومی شهری (از جمله آب و گاز و برق) برای طبقه کارگر بود. نتیجه این تغییر آن شده که اینک در حاشیه شهرها بیکاران و کارگران غیررسمی که از کار ثابت هم محرومند حتی برای استفاده از برق و آب و گاز نیز مجبورند دست به حذف کنتور و جنگ و گریز با شهرداری بزنند. در مناطق درون شهری نیز اینک سهم بزرگتری از دستمزد ناچیز یک کارگر باید صرف هزینه خدمات عمومی شهری شود. هزینه حمل و نقل عمومی چندین برابر شده است. نقش مهم اتوبوس و مترو در شهرهای بزرگ این افزایش سرسام آور هزینه ای را که کارگران روزانه باید برای جابجایی به محل کار پرداخت کنند کمرشکن کرده است. خواست رایگان سازی و عمومی سازی تمامی خدمات شهری اعم از حمل و نقل جمعی و حق استفاده از خدمات آب و گاز و برق جزو مطالباتی است که باید در جنبش کارگری طرح و برای آن مبارزه کرد.

## ۴- بیکاری و ارتش ذخیره کار در ایران

حق کار و برخورداری از شغل، ابتدایی‌ترین حق کارگران در چهارچوب جامعه سرمایه‌داری است. حقی که اکثریت جامعه برای بقا به آن نیاز دارند. اما سرمایه‌داری همیشه به بیکاری نیاز دارد تا اولاً با وجود لشکر بیکاران، دستمزدها را به طور کلی پایین نگه دارد و ثانیاً با شکاف انداختن و ایجاد رقابت، بیکاران را در مقابل کارگران شاغل قرار دهد. هر کارگری با هر سطح از آگاهی، ابتدائی‌ترین شعارش مطالبه اشتغال از دولت است، زیرا که بدون شغل و فروش نیروی کارش قادر به بقا نیست. اما سرمایه‌داری هرگز قادر نیست این مطالبه را برای همه کارگران برآورده کند. نظام سرمایه‌داری خصلتاً تن به چنین مطالبه‌ای نه می‌تواند بدهد و نه خواهد داد، چرا که هرگونه تحقق این هدف لاجرم لازمه فرارفتن از چهارچوب مناسبات سرمایه‌داری است. حتی در اوج بهترین دوره رونق اقتصادی نیز سرمایه‌داری قادر به رفع معضل بیکاری نبوده‌است.

ارتش بزرگ بیکاران در کشور نه تنها خود را در آمار فاجعه‌بار بیکاری رسمی، بلکه در انبوهی از مشاغل خرد و انفرادی مانند کولبری، دستفروشی، پایان‌نامه‌نویسی و... نشان می‌دهد. مشاغلی که خصلتی موقت و کاذب دارند و ارتش بیکاران برای امرار معیشت ناگزیر است درگیر چنین «مشاغلی» شود. تحلیل جایگاه طبقاتی این شاغلین ممکن است این تصویر اشتباه را به ذهن متبادر کند که به دلیل مالکیت شاغل بر ابزار تولید (کامپیوتر، کالا برای فروش و...) این شاغلین جزو خرده‌بورژوازی فقیر شهری محسوب می‌شوند، حال آنکه خصلت خرده‌بورژوازی آنست که در عین حال کنترل نسبی بر شرایط و ابزار تولیدش دارد (مانند یک پزشک متخصص یا یک برنامه‌نویس حرفه‌ای و...)، درحالی‌که رسته‌هایی که ذکر شد، جزو ارتش بیکاران در کشور محسوب می‌شوند و به این اعتبار ما معتقدیم باید اولاً مطالبات مربوط به بیکاری را میان آنان جا انداخت و ثانیاً باید مطالباتی را میان این حاضرین در صف اردوگاه کار مطرح کرد که آنان را به مبارزه ضد سرمایه‌داری پیوند زند. مثلاً هجوم مأموران شهرداری به دستفروشان و قتل آن‌ها برای چنین دخالتگری‌هایی حائز اهمیت است. مطالباتی مانند: ساخت تشکل مستقل دستفروشان؛ ترویج همبستگی و همراهی دستفروشان و کارگران در اعتراضات یکدیگر، شعار دفاع مردمی از دستفروشان در زمان حمله مأموران، شعار تدارک دفاع جمعی دستفروشان در زمان یورش مأموران و... نمونه‌ای از چنین دخالت‌گری‌هایی است.

دولت سرمایه‌داری ایران که از ایجاد شغل ناتوان است و آمار زیاد جمعیت جوان بیکار به عنوان یک اهرم فشار اجتماعی بر آن قرار دارد، اخیراً با ارائه طرح‌هایی سعی کرده‌است تا این جمعیت را به شکل غیررسمی و خارج از مدار قانون فاجعه‌بار کار به «شغل»‌هایی مشغول دارد تا هم حد میانگین کنونی استثمرار را بدون قید و بندهای نظارت کارگری بالاتر ببرد، هم باج چرب و نرمی به سرمایه‌داران خرد در داخل کشور بدهد. طرح‌هایی مثل «کارورزی» و حمایت از «مشاغل خانگی» بخشی از چنین برنامه‌ای هستند.

در طرح «کارورزی»، فارغ‌التحصیلان دانشگاهی پس از حداقل شانزده سال تحصیل فشرده برای استخدام در واحدهای تولیدی با یک سوم حداقل دستمزد و بدون بیمه استخدام می‌شوند. تصویب چنین طرحی پیش از هرچیز قدم حساب‌شده‌ای جهت سرکوب و استثمرار کل طبقه کارگر کشور بود. این بیگاری رسمی از کارگران نوافراغت‌التحصیل، علاوه بر آن که مستقیماً متوجه استثمرار خود این کارگران و به نفع افزون شدن قابل توجه سهم سود کارفرما از دسترنج آن‌هاست، در عین حال با هدف پایین نگه داشتن دستمزد سایر کارگران استخدامی به اجرا درآمده‌است. سرمایه‌داران، جذب این بیگاران را چماقی بر سر دیگر کارگرانی خواهند کرد که کوچکترین اعتراضی درباره شرایط کار، بیمه و دستمزد از خود بروز دهند. علاوه بر این دولت در این طرح، رانت چرب و نرم مضاعفی نیز از منابع عمومی، تحت عنوان «معافیت مالیاتی» به بنگاه‌های سرمایه‌داری که از این کارگران، بیگاری بگشند و بعد از شش ماه آن‌ها را به مقام «کارگری» ارتقا دهند، داده‌است! علاوه بر این رانت دیگری نیز این بار از جیب خود کارگر، به اندازه یک‌ماه «فروش نیروی کارش»- اگر آن قدر خوش‌شانس باشد که پس از ماه‌ها به مقام «کارگری» ارتقا یابد!- به جیب بنگاه دلالی که واسطه‌گری شغلی را انجام داده باید واریز شود. با این حال در غیاب نفوذ یک نیروی سازمانده پیشرو که ظرفیت اعتراضی بیکاران را به یک جنبش ضدسرمایه‌داری پیوند زند، چند صد هزار نفر بیکار، برای ثبت نام در این طرح به صف شده‌اند. سازماندهی اعتراض علیه بیگاری‌کشی طرح کارورزی باید به‌طور توأمان از دل دانشگاه و محیط‌های کار، علیه دولت سرمایه‌داری حاکم بلند شود. کمیته عمل سازمانده کارگری هم دخالتگری جهت پیوند اعتراض بیکاران و هم دانشجویان به جنبش ضد سرمایه‌داری را در دستور کار خود خواهد داشت.

درباره ترفند دیگر دولت یعنی «مشاغل خانگی» که از سوی دولت با شعار «هر خانه، یک کارخانه» طرح شد و طبق آن سرمایه‌داران، انجام کار را به جای واحد تولیدی به منازل کارگران برون‌سپاری می‌کنند، هم برخی



ملاحظات مهمی وجود دارد که نشان می‌دهد چرا چنین طرح‌هایی نه برای ایجاد شغل، بلکه برای استثمار بیشتر هستند: اولاً زمانی که کار مزدی در خانه انجام می‌شود، بسیاری از مخارج تولیدی را خود کارگران می‌پردازند. یعنی کارفرما نقشی در پرداخت کرایه‌خانه، برق، سوخت، تلفن، اینترنت و دیگر امکاناتی که در یک کارخانه، دفتر یا محل کار باید برای تولید تأمین شوند، ندارد. در بعضی موارد حتی ابزار کار را هم - مثلاً کامپیوتر - باید خود کارگران خریداری کنند و اگر پول آن را نداشته باشند، یا باید بیکار بمانند و یا باید وامی برای خریداری آن ابزار بگیرند (که در این حالت فشار برای بازپرداخت وام هم اضافه می‌شود). ثانیاً در اغلب موارد اشتغال در خانه منجر به پرداخت دستمزد کمتر از معمول و عدم برخورداری از حق سنوات و سایر حقوقی می‌شود که کارگران در کارخانه یا محل کار از آن برخوردارند یا باید باشند. ثالثاً «مشاغل خانگی» در بسیاری از مواقع به افرادی که نمی‌توانند در محل کار حاضر باشند، توصیه می‌شود (مثلاً زنانی که از کودکان نگهداری می‌کنند و یا معلولان). در چنین چهارچوبی سرمایه‌دار به راحتی از نیازهای مشخص این کارگران (مانند مهد کودک یا تسهیلات معلولین) شانه خالی می‌کند. رابعاً دستمزد کارگران خانگی به ازای هر واحد کالای تولیدی پرداخته می‌شود - که مقدار ثابتی است - و نه بر اساس دستمزد ساعتی (این روش پرداخت قدیمی کار مزدی است که با گسترش اتحادیه‌های کارگری در بسیاری از موارد از آن جلوگیری شد). اما مهمترین ملاحظه راجع به چنین طرح‌هایی آنست که کارگرانی که در خانه کار می‌کنند، از بقیه طبقه خود جدا هستند و حتی شاید از افراد دیگری هم که برای کارفرمای یکسان در خانه خود کار می‌کنند بی‌خبر باشند! این اتمیزه کردن کارگران، مسأله اصلی اتحاد و همبستگی کارگری و نتیجتاً سازماندهی مبارزات و اعتصاب را بسیار دشوار و شاید غیرممکن می‌سازد. این مانور سرمایه‌داری، می‌تواند کارگرانی را که در خانه کار می‌کنند مطیع کارفرما و منفعل و قابل کنترل کند و دسترسی تشکلات مستقل کارگری را به آنان بسیار دشوار سازد.

در مقابل طرح‌های دولت سرمایه‌دار برای استثمار کارگران به اسم مقابله با بیکاری مثل «کارورزی» و «مشاغل خانگی» باید با قاطعیت ایستاد و مطالبات مربوط به «اشتغال همگانی» را درون صفوف کارگران استخدامی در این طرح‌ها و کل صفوف ارتش بیکاران کشور گستراند.

هرچند «کار» در سرمایه‌داری خصلتی استثمارگری دارد، اما همین «کار» است که افراد پراکنده را وارد فرآیند تولید اجتماعی می‌کند و از این طریق از آن‌ها یک طبقه اقتصادی-اجتماعی می‌سازد که به دلیل در دست

داشتن شریان‌های حیات اقتصادی، بالقوه گورکن همان نظام سرمایه‌داری خواهند شد؛ یعنی از طریق کار و موقعیت خود نسبت به مالکیت ابزار تولید است که هویت طبقاتی پیدا می‌کنند.

پاسخ ما به آمار رو به افزونی بیکاری و ناتوانی دولت در رفعش، آنست که:

- اگر نظام سرمایه‌داری قادر به تأمین شغل برای افراد جویای کار نیست، باید وظیفه تأمین معاش و بقای آنان را داشته باشد. دولت باید به کلیه بیکاران بیمه بیکاری پرداخت کند. کافی است به جای وام دادن به سرمایه‌داران که این مبالغ را به سمت فعالیت‌های انگلی مانند بورس، خرید و فروش طلا، بساز و بفروشی و غیره سرریز می‌کنند، آن‌ها را صرف بیمه بیکاری کرد. تنها یک جزء کوچک از ارقام نجومی «اختلاس» شده یا بخشی از بودجه نظامی و جنگی که صرف حفظ مؤتلفین دیکتاتور حکومت سرمایه‌داری حاکم در کشورهای منطقه می‌شود می‌تواند پرداخت بیمه بیکاری برای تمامی بیکاران کشور را ممکن کند.

- ثانیاً آنکه اگر رژیم سرمایه‌داری قادر به نگه‌داری کلیه نیروهای کار نیست، به جای اخراج، باید کار موجود را بدون کسر حقوق، میان کارگران تقسیم کند. تحت هیچ شرایطی کارگران نباید به بهانه وضعیت بد اقتصادی اخراج شوند. کاهش متناسب ساعات کار، همراه با پرداخت کامل حقوق به کارگران، تنها راه اساسی مقابله با بیکاری اجباری است. به این اعتبار دولت و سایر سرمایه‌داران باید با پایین آوردن میزان ساعات کار در هفته و اضافه کردن روزهای تعطیلی و مرخصی هفتگی با حفظ همه حقوق و مزایا، ساعات کار را بین بیکاران تقسیم کنند تا همگی طبقه کارگر درگیر فرآیند تولید اجتماعی شوند.

- ثالثاً تمامی شواهد حاکی از آنست که تبلیغات دولت مبنی بر کمبود کار، مبنای واقعی ندارد. کار به اندازه کافی در جامعه موجود است. اما کاری که جیب سرمایه‌دار را پُرتر کند، کم است. عموم مردم نیاز مبرمی به خدمات، مسکن، پارک برای تفریح، کتابخانه، بیمارستان، مدرسه، دانشگاه و مهدکودک و نظایر این‌ها دارند. دولت باید بلافاصله با اخذ مالیات‌های تصاعدی بر شرکت‌های بزرگ و تجار کلان و به کار انداختن منابع عظیم نفت و گاز تحت کنترل و نظارت کارگران، دست به اجرای وسیع برنامه‌های عمرانی و خدمات اجتماعی بزند. از این طریق هم نیازهای حیاتی و اولیه جامعه برآورده می‌شود و هم کار و شغل برای مدتی طولانی ایجاد می‌شود.

## ۵- مطالبات صنفی کارگری:

### الف: حق تشکل مستقل و حق اعتصاب

تولید در نظام سرمایه‌داری بر گردهٔ میلیاردها کارگری است که جز فروش نیروی کار خود راهی برای بقا ندارند، در عوض اقلیت سرمایه‌دار است که منتفع اصلی کاری است که کارگران انجام می‌دهند. در این نظام، یک سرمایه‌دار واحد، همه نوع منابعی در اختیار خود دارد و خشن‌ترین ابزار قانونی سرکوب (یعنی دولت سرمایه‌داری و پلیسش) نیز در اختیار او هستند. کارگران اما هیچ ندارند جز قدرت جمعی خود برای مبارزه. هر آنچه امروز در درون نظام سرمایه‌داری تحت عنوان حقوق صنفی کارگر شناخته می‌شود محصول دهه‌ها مبارزهٔ متشکل کارگری است؛ از ۸ ساعت کار تا حق مرخصی. هیچ‌یک از این حقوق از سوی سرمایه‌داران به کارگران اعطا نشدند بلکه همگی با مبارزه و به قیمت اعتصابات طولانی و خون به دست آمدند. با این حال سرمایه‌داران (حتی در کشورهای امپریالیستی هم) از هیچ راهی برای دور زدن و به عقب راندن این دستاوردها کوتاهی نمی‌کنند؛ خصوصاً در برههٔ بحران اقتصادی اخیر سرمایه‌داری جهانی شاهدیم که چه‌طور پیشرفته‌ترین کشورهای اروپایی مشغول اعمال سیاست‌های ریاضتی و تغییر ارتجاعی قوانین کار هستند. در ایران و سایر کشورهایی که دیر به جرگهٔ سرمایه‌داری پیوستند بسیاری از این حقوق به دلیل شرایط استبدادی هنوز بر زمین مانده‌است و در غیاب تشکل‌های مستقل کارگری، دولت هر تغییری را که بخواهد در قانون کار می‌دهد و از این تغییرات برای اعمال فشار بیشتر به کارگران استفاده می‌کند. حال آن‌که هرگونه تغییر در قانون کار، بیمهٔ کارگران و چگونگی تعیین حداقل دستمزد و حقوق بازنشستگی باید با دخالت مستقیم نمایندگان منتخب کارگران صورت بگیرد. دولت با دادن پوشش دروغین کارگری به تشکلات ضد کارگری‌اش مانند «خانهٔ کارگر» و «شوراهای اسلامی کار» و سایر نهادهای مدافع کارفرمایان و سرمایه‌داران که دست ساخت خودش هستند سعی دارد تا به سیاست‌های ضد کارگری‌اش مشروعیت بخشد. اما در مقابل تهاجمات دولت و کارفرمایان و تشکل‌های مجهز وابسته به آن‌ها، کارگران باید «تشکل مستقل» خود (مستقل از دولت و کارفرما و احزاب موجود) را برای تصمیم‌گیری در امورشان داشته باشند.

به علاوه «اعتصاب» و اعتراض و آزادی بیان حق مسلم کارگران است و باید به رسمیت شناخته شود. کارگران حتی اگر هم تشکل مستقل خود را داشته باشند اما مادامی که نتوانند درون این تشکل به راه‌اندازی اعتصاب

بپردازند و به خاطر اعتصاب مجرم شناخته شوند و غیره؛ به معنای آنست که گویی تشکیلی ندارند و همچنان منفردند. کارکرد اصلی داشتن «تشکل مستقل کارگری» پیگیری مطالبات از طریق اهرم اعتراض و اعتصاب است. چانه‌زنی کارگر با دولت و کارفرما تنها از طریق این اهرم (یعنی دست کشیدن از کار) ممکن است، و گرنه مادامی که سود کارفرما به موقع تحویل داده شود و چرخ تولید همیشه سر وقت بگردد، کارگران هر قدر هم که تلاش کنند دستاوردی با اعتراضات کلامی نخواهند یافت. اگر قرار باشد اعتصاب‌کنندگان دستگیر شوند یا از کار اخراج شده یا حتی مانند کارگران معدن آق‌دره شلاق بخورند، به معنی آنست که دولت این حق را به کارفرما داده‌است که «هر شرایطی» را به کارگران تحمیل کند (از جمله به تعویق‌اندازی بلندمدت دستمزد و اخراج به میل و سلیقه کارفرما و...) و در عوض کارگران هیچ حقی برای اعتراض به چنین شرایطی ندارند.

البته کارگران نمی‌توانند به انتظار اعطای چنین حقی از سوی دولت بنشینند، و گرنه همیشه چنین مطالبه‌ای با سرکوب پاسخ خواهد گرفت. بلکه این حق نیز در عمل و با اجرای اعتصابات و اعتراضات کارگری حاصل خواهد شد؛ همبستگی قاطع کارگران بخش‌های مختلف با یکدیگر در مقابل هتاک‌های دولت و کارفرما، هزینه سرکوب را برای آنان بالا خواهد برد. واضح است که با تداوم اعتراضات، بلافاصله تهدید و کارشکنی و جو امنیتی و سرکوب هم افزایش پیدا می‌کند. یکی از روش‌های مرسوم سرکوب، قرار دادن صف اول اعتراض‌کنندگان در «فهرست سیاه» است. کارگران «سابقه‌دار» اغلب بعدها با مشکلاتی برای استخدام مواجه می‌شوند و در موارد دیگر هم نماینده کارگران اخراجی و معترض، بازداشت و تهدید می‌شود. در چنین شرایطی خواست آزادی همکاران بازداشتی، باید به یک پیش‌شرط و مطالبه بعدی اعتراض‌کنندگان آن واحد تولیدی تبدیل شود.

### **ب: درباره دستمزدها: از «حداقل دستمزد» تا مبارزه برای «موقوفات مزدی»**

وابستگی بقای سرمایه به کارگر حامل تناقض‌های درونی خود است. گرایش سرمایه‌داری به کسب سود سبب می‌شود که سرمایه‌داران خودبخود تلاش کنند تا سر حد مرگ از توان کار کارگران استفاده کنند. تعیین رسمی هشت ساعت کار روزانه و «حداقل دستمزد» تاریخیاً قید و بندهایی بوده‌اند که فشار جنبش کارگری از پائین به سرمایه‌داری تحمیل کرده‌است. هرچند سرمایه‌داری از مرحله‌ای به بعد تشخیص داد که برای حفظ انباشت در بلندمدت، باید «حداقل دستمزد» را به رسمیت بشناسد. با این حال گرایش ذاتی سرمایه‌داری، همواره به

سوی حذف همین قید و بندهایی مانند «حداقل دستمزد» است و به این اعتبار ابایی ندارد تا همان کارگرانی را که تنها منبع کسب سود و انباشت سرمایه‌اش هستند به مرز نابودی بکشاند (وجود بیگارخانه‌ها در عصر کنونی، کار اجباری کودکان در جهان سوم، مرگ و میر در اثر فشارکار، خروج کارگران از شمول «قانون کار» و غیره در سطح جهانی مؤید همین گفته هستند).

اگر کارگران در برابر میل دائمی سرمایه‌داران به تشدید استثمار دست به مقاومت بزنند و با پیگیری مطالبات‌شان سهم سود کارفرما را کمتر و سهم خود از محصول کارشان را بیشتر کنند، دیر یا زود واکنش سرمایه‌داران را برخواهند انگیخت. واکنش سرمایه‌داری برای کنترل مطالبات افزایش دستمزد در کشورهای امپریالیستی با کشورهای پیرامونی سرمایه‌داری تفاوت‌هایی دارد. درحالی‌که در کشورهای امپریالیستی از بوروکراسی کارگری سندیکالیستی برای ساکن‌نگه داشتن کارگران استفاده می‌شود و در عین حال نیز این ساکن کردن با استخدام نیروی کار ارزان مهاجرین و برون‌سپاری مشاغل به کشورهای پیرامونی تکمیل می‌شود. اما در کشورهای حاشیه‌ای مثل ایران، پاسخ سرمایه‌داری به مطالبه افزایش حداقل دستمزد، سرکوب قاطعانه خواهد بود. نمونه‌هایی از این سرکوب خشن کارگران در ایران فراوان است: واقعه کشتار کارگران خاتون‌آباد، شلاق به کارگران آق‌دره، اعزام یگان ویژه به محل تجمع کارگران در بافق یزد و غیره. بدین ترتیب باید دانست که تعیین حداقل دستمزد در کشورهایمانند ایران که کارگران محروم از حق اعتصاب و داشتن تشکل مستقل خود هستند، همیشه انعکاس اراده استبداد سیاسی سرمایه‌دار علیه مبارزه شکننده و تشکل نیافتۀ کارگران است. این سرکوب البته نه فقط به مثابه معادله‌ای صرفاً داخلی که بخشی از معادله سرمایه‌داری در مقیاس بین‌المللی است که برای استمرار فرآیند انباشت خود نیازمند سرکوب بخش عظیم طبقه کارگر جهانی متمرکز در «جهان سوم» است.

مسأله تعیین حداقل دستمزد در ایران، یکی از آن بزنگاه‌های مهمی است که به شکلی بالقوه می‌تواند مبارزات کارگری و همبستگی کارگران را رنگ و بویی طبقاتی دهد؛ بزنگاهی که در آن از کارمند اداری و پرستار و معلم تا کارگر کارخانه، ورای عناوین شغلی و یونیفرم‌های رنگارنگ (بدون نیاز به پند و اندرز نظری) متوجه می‌شوند که چرا و چطور منافع‌شان با یکدیگر همسویی داشته و چرا و چطور اگر مبارزه‌ای در میان باشد تنها در اتحاد با دیگر کارگران، یعنی هم‌طبقه‌ای‌های خود می‌توانند آن را پیش ببرند. مهم تر آن که اگر شعار مطالبه حداقل دستمزد، بر مبنای معیارها و شاخص‌های درستی صورت گیرد، به سادگی می‌تواند به دیگر مطالبات

عمومی طبقه کارگر پیوند زده شود. به این تعبیر بزنگاه تعیین حداقل دستمزد، برخلاف اول ماه مه که جایگاهی نمادین و در عمل «غیرسراسری» در ایران دارد، بالقوه می‌تواند به روز واقعی کارگر در ایران تبدیل شود. تا جائیکه مربوط به نوع سازماندهی مطالبه حداقل دستمزد می‌شود، به دلیل شدت سرکوب و غیاب تشکل‌های مستقل کارگری، ظرف نمایندگی کارگری در وضعیت کنونی جایز نیست. بنابراین به‌ویژه به دلیل اهمیت عمومی و همگانی این مطالبه برای تمامی کارگران، استفاده از ظرفیت «جنبشی کردن» مطالبات که به پشتوانه ظرف اتحاد عمل می‌تواند صورت گیرد بهترین راه حل پیش روی طبقه کارگر ایران برای پیگیری مطالبه حداقل دستمزد (یعنی به عبارتی به‌راه انداختن «جنبش حداقل دستمزد») و سپس پیوند دیگر مطالبات طبقاتی به آن است.

مسأله افزایش دستمزد، وجهی از مبارزه طبقاتی و تحقق آن محصول این مبارزه است. در نتیجه افزایش حداقل دستمزد، نه موضوع چانه زنی از بالا، که موضوع جنبش از پایین است و بدون دخالت از طرف خود کارگران، اصولاً محتوای طبقاتی‌اش را از دست می‌دهد. ساده‌ترین کار، دورزدن این مبارزه و صرفاً تمرکز روی تعیین یک رقم برای چانه‌زنی است. حال آنکه کمیته عمل سازمانده کارگری به جای شعار دفاع از این یا آن رقم افزایش دستمزد، از شعار افزایش دستمزد متناسب با تورم واقعی‌ای که از سوی کمیته‌های مردمی مصرف برای نظارت بر قیمت‌ها و سنجش افزایش واقعی هزینه‌ها اعلام شود دفاع می‌کند. تشکیل چنین کمیته‌هایی نیز نه با اجازه از دولت بلکه در عمل و با فشار مبارزه طبقاتی به دولت تحمیل خواهند شد. ارقام رسمی و متناقضی که بانک مرکزی و مرکز آمار ایران و نهادهای وابسته به قدرت از تورم به دست می‌دهند، غیرواقعی و مردودند. چون افزایش سالانه حداقل دستمزد طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی باید مطابق با نرخ تورم باشد، دولت همیشه با تردستی نرخ تورم را پایین‌تر از میزان واقعی‌اش اعلام می‌کند. حال آنکه وقتی قیمت تمامی کالاها در طول سال دستخوش نوسانات شدید می‌شود، حداقل دستمزد نیز قاعدتاً باید با این نوسانات تعدیل شود و تطابق یابد.

گذشته از تعیین معیار افزایش حداقل دستمزد بر مبنای تورم اعلامی از سوی کمیته‌های مستقل مصرف کارگری؛ تکلیف تمام سال‌هایی که افزایش دستمزد، پایین‌تر از سطح تورم بوده است نیز باید مشخص شود. برای این منظور باید کمیته منتخب کارگران بر مبنای سبد مصرف کالاها و خدمات اساسی در یک سال (از آموزش و بهداشت و خدمات شهری مانند حمل و نقل و برق و گاز و... تا حق مسکن) یک «حداقل دستمزد

پایه» تعیین کند و سپس بعد از این این رقم متناسب با تورم محاسبه شده این کمیته‌ها طی زمان افزایش یابد.

همچنین باید از شعار همسانی اصل حداقل دستمزد برای تمامی طبقه کارگر یعنی حتی کارگران خارج از شمول قانون کار نیز دفاع کرد.

### مبارزه برای معوقات مزدی:

سرمایه‌داری و بحران‌هایش تعویق در پرداخت دستمزدها را تبدیل به یکی از عوارض مزمن واحدهای تولیدی کرده‌است. حجم عظیمی از اعتراضات مکرری که کارگران واحدهای تولیدی خصوصی و دولتی، بازنشستگان و غیره در واکنش به معوقات مزدی دارند، این مطالبه را به پای ثابت جنبش معترض کارگری بدل کرده‌است. دستمزدهای معوقه کارگران باید فوراً و بی هیچ عذر و بهانه‌ای پرداخت شود و عدم پرداخت آن بایستی به عنوان یک جرم با قابلیت تعقیب قضایی تلقی گردد و خسارت ناشی از این تعویق به عنوان غرامت به کارگران پرداخت شود. اگر کارفرما ادعا می‌کند که منابع نقدینگی برای پرداخت به موقع دستمزدها موجود نیست، باید دفاتر حسابرسی واحد تولیدی را باز کرده و علناً و به طور شفاف در اختیار کارگران قرار دهد. علاوه بر اینکه تعویق در پرداخت دستمزد باید جرم شناخته شود، پرداخت غرامت زیان‌های رسیده به کارگران اخراجی یا کارگران اعتصاب‌کننده و معترض به معوقات مزدی نیز در طول روزهای اعتراض به این تعویق باید محسوب و تماماً به کارگران پرداخت شوند.

**لغو مالیات بر دستمزد کارگران:** تمامی کارگران باید از پرداخت مالیات معاف شوند. مالیات غیرمستقیم (مانند مالیات بر ارزش افزوده) که از مواد اولیه غذایی و مایحتاج اکثریت جامعه اخذ می‌شود، باید فوراً لغو گردد. نظام مالیاتی باید به شکل درجه‌بندی شده‌ای با افزایش درآمد به صورت تصاعدی افزایش می‌یابد.

## ج: دربارهٔ قراردادهای کار

دولت سرمایه‌داری حاکم بر ایران بخش زیادی از طبقهٔ کارگر را با خروج از شمولیت قانون کار، محروم از عقد قرارداد رسمی کرده‌است. با این حال به این هم اکتفا نکرده و بخش خصوصی و دولتی سرمایه‌داری به شکل سیستماتیک در حال نقض قراردادهای رسمی کار و واگذاری استخدام کارگران به واسطه‌گری دلالتان پیمانکار هستند. با این کار نه تنها شرکت‌های خصوصی که خود دولت نیز کارگر را در وضعیت متزلزل استخدامی قرار می‌دهند تا به واسطهٔ این اهرم فشار بتوانند وی را در مقابل نقض دیگر حقوقش به سکوت بکشانند. وقتی قرارداد کار سفیدامضا باشد، به این معناست که هر زمان کارفرما «اراده کند»؛ یعنی حتی اگر از طرز سلام کردن کارگر هم خوشش نیاید می‌تواند وی را اخراج کند. ما خواستار برچیده‌شدن و غیرقانونی اعلام‌شدن تمامی قراردادهای موقت و سفید امضا و جایگزینی آن‌ها با قراردادهای رسمی، اجرای فوری بیمهٔ تمامی کارگران ساختمانی و دیگر کارگران مشغول در کارهای موقت هستیم. همچنین نقش شرکت‌های پیمانکاری در استخدام کارگران باید لغو شده و کارگران، طرف معاملهٔ مستقیم با کارفرما باشند. قرارداد با کارگران باید به صورت مستقیم و دسته جمعی عقد شود و ثبات شغلی آن‌ها تضمین شود.

## د: مطالبهٔ مزایای ویژه برای مشاغل سخت و ایمنی محیط کار

به طور میانگین سالانه بیش از هزاران کارگر در حین کار و در نتیجهٔ فقدان ابتدایی‌ترین تمهیدات ایمنی کشته می‌شوند؛ فجایع و سوانح کُشنده در حین کار به جزء ثابتی از سرمایه‌داری ایران بدل شده‌است. فاجعهٔ کشته‌شدن ده‌ها تن در معدن یورت، کشتار سریالی کارگران در حین ساخت و ساز متروی تهران، آتش‌سوزی پلاسکو و... تنها نوک کوه یخی از انبوه حوادث ریز و درشت کار در ایران هستند. در غیاب کنترل کارگری، سرمایه‌داران برای اکتساب سود بیشتر تا جایی که می‌توانند از تهیهٔ پیش‌پاافتاده‌ترین ابزارهای ایمنی نیز کوتاهی می‌کنند. هزینهٔ مستقیم این کوتاهی‌ها معامله با جان و سلامت کارگران است. کارگری که در یک معدن بدون قرارداد رسمی استخدام می‌شود، پس از وقوع حادثه اگر شانس بیاورد و زنده بماند دچار معلولیت می‌شود و تازه در غیاب بیمهٔ درمانی مناسب، عمری را باید در کنج خانه سر کند. در مواردی حتی سرمایه‌داران از خرید تکنولوژی‌های دویست ساله هم اجتناب می‌کنند. همهٔ این‌ها گواه آنست که اولاً چرخ سرمایه‌داری حاکم بر ایران تنها با شدیدترین استثمار و مکیدن خون و شیرهٔ وجود کارگران روی پاست و ثانیاً غیاب مبارزهٔ متشکل



و پرتوان کارگری چه‌طور سرمایه‌داران را جری کرده‌است. وضعیت اسفبار ایمنی در بین کارگران افغان، شاغلین کارگاه‌های کوچک، کارگران دارای قراردادهای موقت و فصلی و غیره، به مراتب وخیم‌تر نیز هست. برای جلوگیری از چنین حوادث فجیعی، بدیهی‌ترین راه‌حل آنست که نهادهای بازرسی محیط کار از سوی نمایندگان واقعی کارگران ایجاد شود. کمیته‌هایی که علاوه بر نظارت بر محیط کار، استفاده و به‌روز بودن تمامی ابزار و ادوات محیط کار با جدیدترین تکنولوژی را تضمین کنند. همچنین بر ملزومات پیش‌گیری و کنترل وضعیت نامساعد و لوازم ایمنی و غیره حین کار نظارت کنند. تحقق چنین مطالبه‌ای هرگز نمی‌تواند به «وجدان» سرمایه‌دار یا «قانون مداری» مأمورین دولت سرمایه‌داری واگذار شود. تجربه ثابت کرده است که تنها قاعده مقدس در نظام سرمایه‌داری سود است. پس چنین مطالبه‌ای را خود کارگران با تشکیل کمیته‌های ایمنی باید به دست گیرند و سرمایه‌داران را «وادار کنند» تا رعایت بالاترین استانداردهای بهداشت و ایمنی در محیط‌های کار را در دستور قرار دهد.

اگر سوانح حین کار رخ دهد، هم کارفرما و هم دولت موظف به پرداخت غرامت به کارگر و بازماندگانش هستند. میزان پرداخت غرامت نیز باید تحت نظارت دموکراتیک کارگران تعیین شود.

کارگران معدن، آتش‌نشانان، پرستاران، کارگران ساختمانی و غیره نه تنها بیش از دیگر هم‌طبقه‌ای‌های خود در معرض حوادث کار هستند، بلکه بیش از دیگر کارگران نیز تحت فشار و سختی کار و عوارض ناشی از آنند. تمامی کارگران شاغل در این مشاغل باید دارای حقوق و مزایای ویژه مشاغل سخت باشند و برای نظارت بر رعایت این حقوق ویژه باید کمیته‌ای متشکل از خود این کارگران تشکیل شود و هرگونه عدول کارفرما یا دولت از این حقوق تخلف اعلام شود و مورد پیگیری قضایی قرار گیرد.

## ۶- مطالبات مشخص برای بخش‌های مختلف طبقه کارگر

### الف: پرستاران

دشواری‌های پرستاران در نظام درمانی کشور بسیار است؛ رواج قراردادهای پیمانی و سفیدامضا، تحمیل خرده‌کاری‌های اجباری بیمارستانی به پرستاران، فشار اضافه‌کاری‌های طولانی و مهملکی که تا سر حد مرگ برخی پرستاران نیز پیش می‌رود، عدم تعیین تعرفه خدمات پرستاری، عدم تأمین امکانات خواب و استراحت حین شیفت، کتک‌خوردن و چاقو خوردن پرستاران از سوی مراجعه‌کنندگان ناراضی از خدمات بیمارستانی و غیره همگی تنها گوشه‌ای از این دشواری‌هاست.

از سوی دیگر علیرغم آمار بالای بیکاری در میان فارغ‌التحصیلان پرستاری و بهیاری، با چراغ سبز دولت، شرکت‌های خصوصی و بیمارستانی اقدام به تربیت و جذب کارگران بیمارستانی غیررسمی تحت عنوان «کمک‌پرستاران» و «پرستاران بیمارستانی» (پرستاران عملی و نه دانشگاهی) می‌کنند تا هزینه‌ها و تعهدات قانونی استخدام کارگران آموزش‌دیده پرستاری را کاهش دهند. این اقدام نظام آموزشی-درمانی دو هدف دارد: اول آنکه با برگزاری دوره‌های کوتاه‌مدت و گرفتن شهریه‌های گران‌قیمت از متقاضیان، عملاً پروژه خصوصی‌سازی آموزش بالینی را در دستور کار قرار داده و از طرف دیگر در حوزه اشتغال نیز با بیکارسازی فارغ‌التحصیلان رسمی دانشگاه‌ها، سود بیشتری از استخدام کارگران غیررسمی فاقد آموزش دانشگاهی به جیب می‌زند؛ سپس در نهایت به واسطه این کارگران غیررسمی، دستمزدهای رسمی را تا حد امکان پایین نگه می‌دارد. ایجاد رقابت و انشقاق بین پرستار و کمک‌پرستار هدف دیگر این سیاست است تا این دو بخش چنان بایکدیگر درگیر شوند که هرگز مجال برای اتحاد بر سر مطالبات‌شان علیه ریاست بیمارستان پیدا نکنند. دود این سیاست البته در آن واحد هم در چشم بیماران (یعنی عموم مردم ناراضی از خدمات درمانی بی‌کیفیت)، هم خیل عظیمی از پرستاران بیکار و هم البته خودِ بدنه این کارگران غیررسمی خواهد رفت که مشمول بیگاری و قراردادهای موقت و استثمارهای بی‌حد و حصر خواهند شد.

جنبش اعتراضی پرستاران در وضع کنونی آن متحمل موانع درونی زیادی است که به اساسی‌ترین عامل درجا زدن و بازماندن از دستیابی به دستاوردهای عینی در مقابل این اعتراضات بدل شده‌است و چونان سد محکمی در برابر ارتقای آن قرار دارد. یکی از این موانع تلاش‌هایی است که سعی دارد اولاً بین پرستاران و دیگر کارکنان بیمارستانی شکاف بیاندازد و ثانیاً کانون خشم پرستاران را به جای سرمایه‌داران و دولت علیه پزشکان هدایت کند. فشارهای کاری، ستم، تبعیض و برخوردهای از بالا (و خصوصاً برخوردهای سکسیستی علیه پرستاران زن) که در یک سیستم بیمارستانی خراب صورت می‌گیرد، سبب می‌شود که اتوریتته و فشار از سوی مسئول بالاتر (پزشک) برای پرستارانی که هر روزه با این فشارها دست به گریبانند خودبخود برجسته باشد؛ وقتی این فشارها در کنار قوانین تبعیض‌آمیز دولت و افشای فیش‌های چندصد میلیونی برخی پزشکان و مهمتر از همه توهم‌پراکنی‌های رهبران نظام پرستاری قرار می‌گیرد، خودبخود به این فرمول ساده که مشکل کل نظام درمانی ایران از پزشک‌سالاری‌اش است دامن زده می‌شود. این درحالی است که وجود بیش از ده هزار پزشک بیکار جوان و هزاران پزشک «شاغلی» که به دلیل نبود کار، اجباراً به شکل نیمه‌وقت مشغول فعالیت هستند و انبوهی از مشکلات مالی و جانی حین خدمت؛ وقتی در کنار دستمزدهای چندصد میلیونی برخی پزشکان گذاشته می‌شود، نشان می‌دهد که نظام درمانی کشور نه از پزشک‌سالاری که از طبقاتی بودن رنج می‌برد.

از سوی دیگر اصلی‌ترین مانعی که بر سر راه جنبش پرستاران وجود دارد، سلطهٔ تشکل‌های صنفی فرمایشی پرستاری است. در حال حاضر دو تشکل فرمایشی و شبه‌دولتی «نظام پرستاری» و «خانهٔ پرستار» افسار هدایت و جهت‌دهی به اعتراضات پرستاری را در دست خود گرفته‌اند. در اینجا است که ساخت تشکل واقعاً مستقل پرستاری از سوی خود پرستاران اهمیت اساسی در مبارزهٔ آن‌ها دارد (تشکل مستقل از دولت و مستقل از احزاب سیاسی). اگر چنین تشکل مستقل کارگری در عمل ساخته نشود، «نظام پرستاری» همیشه در اعتصابات و اعتراضات دخالت خواهد کرد و افسار هدایت اعتراض را به دست خواهد گرفت و هر جایی که منافع دولت و سود سرمایه‌داران «نظام سلامت» به خطر بیافتد از هر دخالتی برای متوقف کردن آن کوتاهی نخواهد کرد. در چند سال گذشته به دلیل اعتراضات خودجوش و پراکندهٔ پرستاران و فشاری که از سوی این بدنهٔ معترض وارد می‌شد، این تشکل‌های فرمایشی (نظام پرستاری و خانهٔ پرستار) تن به حمایت‌های کلامی از اعتراضات دادند و اتفاقاً بدین دلیل که کارکرد اصلی‌شان مداخله و کنترل چنین اعتراضات خودجوشی بود، وارد عمل شدند و جریان اعتراضی را به سوی سازشکاری جهت می‌دادند یا اساساً و خصوصاً در دو سال اخیر چون جریان اعتراض

قابل کنترل نبود سعی در ممانعت از تجمع و اعتصاب و رواج سیاست نامه‌نگاری، طومارنویسی و توهم‌پراکنی نسبت به «مذاکرات جاری پشت پرده» در بدنه پرستاری داشته‌اند.

حق ساخت تشکل مستقل پرستاران را نمی‌توان از دولت مطالبه کرد؛ چه آنکه ماهیت استبدادی حاکمیت سرمایه‌داری ایران سبب خواهد شد در برابر این حق با هر ابزاری مقاومت شود. پرستاران ناگزیر هستند رأساً و مستقیماً برای ساخت این تشکل اقدام کنند.

در بحبوحه اعتراضات پرستاران و اعتصابات که در بیمارستان‌ها راه می‌افتد، محققاً بخشی از بدنه پرستاران درگیر سازماندهی و هدایت اعتصاب و اعتراض در عمل می‌شوند، این بهترین زمانی است که پرستارانی که نقداً درگیر سازماندهی و هدایت اعتراضات در میدان هستند، جمع‌های چند نفره‌شان را تبدیل به کمیته‌های دائمی اعتصاب و اعتراض کنند. پیوند شکل گرفته از دل این کمیته‌ها-هرچند با کمترین امکانات- دقیقاً به این دلیل که در بطن اعتراضات موجود شکل گرفته‌اند سبب می‌شوند که تجارب هر باره اعتصاب و اعتراض پرستاران به دست فراموشی سپرده نشود، حفظ شود و در مرحله بعدی مجدداً تکامل پیدا کرده و به کار انداخته شود. کمیته‌هایی از این دست هستند که می‌توانند نطفه‌های تشکل مستقل پرستاری را در عمل شکل دهند و ایده یک تشکل مستقل سراسری پرستاران را تحقق بخشند.

کمیته سازمانده کارگری در حمایت از پرستاران و تمامی کارگران بخش بیمارستانی حمایت و پیگیری مطالبات زیر را در دستور کار خواهد گذاشت:

- ساخت تشکل مستقل پرستاران (و همچنین دیگر کارکنان بخش درمان)
- عمومی کردن بیمارستان‌های خصوصی و برچیده‌شدن نظام سهام‌داری پزشکان و انتفاع از بیماری مردم
- کنترل و مدیریت بیمارستان‌ها زیر نظارت دموکراتیک کارگران بیمارستانی و بیماران
- تعریف مسئولیت‌های «کمک پرستار» و «پرستار عملی بیمارستانی» باید با دخالت خود پرستاران و در تطابق با نیازهای واقعی بخش درمان تعیین شود.
- در واحدهای بیمارستانی کمک‌پرستاران باید برای کاهش فشار انبوهی از خرده‌وظایف بی‌ربطی که ریاست بیمارستان بر عهده پرستاران می‌گذارند، استخدام شوند، با این شرط که ورود کمک‌پرستاران

هیچ همپوشانی با مسئولیت‌های پرستاران نداشته باشد و از آن‌ها به عنوان اهرمی برای دستمزدشکنی علیه پرستاران استفاده نشود.

- تمامی کارگران بخش درمان باید قراردادهای رسمی (شامل تمامی مزایا از جمله بازنشستگی) داشته باشند.
- تعیین دستمزد پرستاران، کمک پرستاران و سایر کارگران بخش درمان، باید از طریق کمیته‌ای متشکل از تمامی کارگران بخش درمان تعیین شود، بدون آنکه افزایش دستمزد یکی به کاهش دستمزد دیگری بیانجامد.

### ب: معدن چپان

وضعیت معادن ایران آئینه تمام‌نمایی از سرمایه‌داری در دوران کنونی است. با آنکه بیش از چند هزارسال است که معدن برای بشر محل استخراج مواد معدنی و فلزی از دل زمین بوده‌است و گذر تاریخ و رشد علم و فناوری قاعدتاً باید تأثیرش را بر نحوه معدن‌کاری گذاشته باشد، اما هنوز هم معادن مدفن کارگران هستند. سرمایه‌داران و صاحبین معادن، تعداد زیاد سوانح و انفجارات در معادن ایران را که اغلب ناشی از فقدان تکنولوژی به روز است، به امری عادی بدل کرده‌اند: انفجارات و کشتار در معدن زغال سنگ طبس، باب نیزو، معادن کوهبنان، گرانیت اردکان و حادثه معدن یورت که به تنهایی به قتل چهل کارگر در عمق دو کیلومتری زمین انجامید. سالانه تعداد زیادی کارگر در نتیجه فقدان ابتدایی‌ترین تجهیزات ایمنی در معادن کشته می‌شوند. «چراغ دی‌وی» به‌عنوان وسیله‌ای برای تشخیص انباشت گاز متان در معادن بیش از دویست سال است که اختراع شده، اما کوتاهی در خرید یک تکنولوژی دویست ساله از سوی سرمایه‌داران ارتجاعی بودن نظامی را که سود برایش بالاتر از جان کارگران است نشان می‌دهد. حوادث کار، کشته‌شدن و معلولیت، «سرنوشت» محتوم کارگران نیست! در قوانین بورژوازی مجرمی که مرتکب سه قتل شده‌باشد، «قاتل زنجیره‌ای» خوانده می‌شود، اما هیچ‌یک از سرمایه‌داران یا مقامات دولتی که مسبب چنین کشتارهای «زنجیره‌ای» کارگران هستند، نه تنها مجرم شناخته نمی‌شوند که پاداش هم می‌گیرند.

جنایت سرمایه‌داری حاکم علیه کارگران معدن به این هم ختم نمی‌شود. عموم کارگران بخش معدن فاقد قرارداد رسمی، سختی مشاغل و بیمه و بازنشستگی هستند، دستمزدهای حداقلی می‌گیرند و به اراده کارفرما در هر لحظه می‌توانند اخراج شوند. هرگونه اعتراضی به این وضعیت به شدیدترین وجهی با سرکوب پاسخ

می‌گیرد. خصوصاً آنکه عموم کارگران این معادن از بخش‌های روستایی و حاشیه‌ای شهرها هستند و این استثمار و سوءاستفاده کارفرما از آن‌ها و نداشتن تربیون را بیشتر می‌کند. اعزام یگان ضد شورش برای سرکوب کارگران معترض به انفجار در یورت، شلاق زدن ۱۷ کارگر معترض اخراجی آق درّه و حکم شلاق به معدنچیان بافق و... بخشی از این سرکوب است.

- ملی‌سازی معادن باید تحت نظارت دمکراتیک کارگران عملی شود!
- کنترل کارگری بر محیط کار (معدن)
- ایجاد تشکل مستقل معدنچیان
- عقد قراردادهای رسمی با تمامی کارگران معدن (شامل بیمه، بازنشستگی، مزایای سختی شغل و...)
- کارگران باید با تشکیل کمیته‌هایی نظارت بر ایمنی کار را به دست گیرند و سرمایه‌داران را «وادار کنند» تا رعایت بالاترین استانداردهای بهداشت و ایمنی در محیط‌های کار را در دستور قرار دهد.
- در صورت بروز سانحه‌ای که قابل پیش‌گیری بوده باشد، هم کارفرما و هم دولت موظف به پرداخت غرامت به کارگر و بازماندگانش هستند و کارفرما باید مورد پیگرد قانونی قرار گیرد. در صورت بروز حادثه کاری، کمیته حقیقت‌یابی متشکل از خود کارگران و تکنسین‌های مورد اعتماد آن‌ها هستند که ارزیابی از علت حادثه را کرده و رأی نهایی را خواهند داد. میزان پرداخت غرامت نیز باید تحت نظارت دموکراتیک کارگران تعیین شود.

### ج: معلمان

اعتراضات معلمان (و بازنشستگان فرهنگی) در چند سال گذشته چنان زیاد شده که خود را به عنوان یک پای ثابت از جنبش کارگری مطرح کرده‌است. با لیبرالیزه کردن اقتصاد و کاهش مسئولیت‌های اجتماعی دولت، نظام آموزشی یکی از اولین جاهایی بود که تحت تاثیر آثار سوء این سیاست‌ها قرار گرفت که هم بیش از یک میلیون معلم شاغل را تحت تاثیر قرار داد و هم مستقیماً بر کیفیت تحصیل چندین میلیون دانش‌آموز اثر گذاشت.

دولت با امتناع از عقد قراردادهای رسمی با معلمان تازه‌وارد، بخش زیادی از شاغلین در بخش آموزش را غیررسمی و حق‌التدریسی کرده‌است. بدین ترتیب معلمی که دهه‌های پیش از بیمه و بازنشستگی و دستمزد ثابت و حق مرخصی برخوردار بود، اینک به ازای تعداد ساعاتی که در هفته به تدریس پردازد، بدون بیمه و بدون حق بازنشستگی و بدون برخورداری از مرخصی، چندرغازی دریافت می‌کند.

همچنین پیمانکاران خصوصی (شرکت‌های خدماتی) به عنوان دلال و واسط وارد کار شده‌اند تا استخدام و مسئولیت دولت نسبت به معلمان را دور بزنند. صدها مدرسه دولتی به بخش خصوصی واگذار شده‌است؛ این مدارس غیرانتفاعی علاوه بر آنکه حق آموزش رایگان را (به اسم بخش خصوصی) دور می‌زنند، بدون استثناء از معلمان حق‌التدریسی و غیررسمی استفاده می‌کنند. در این حالت مدیر که صاحب منفعت سود درآوردن از مدرسه است، همیشه حرف آخر را می‌زند، حتی اگر از قیافه معلمی هم خوشش نیاید می‌تواند او را اخراج کند. مشکلات معیشتی معلمان تأثیر مستقیم بر کیفیت تدریس و رشد دانش‌آموزان خواهد گذاشت، فشارهای اقتصادی، حوصله و ذوق و ابتکاری برای معلم باقی نمی‌گذارد.

همین موضوع در کنار مطالبات معلمان رسمی از آموزش و پرورش (مثل دستمزد پایین و معوقات در پرداخت دستمزد و مزایا) سبب شده‌است که اعتراض معلمان به پای ثابت اعتراضات کارگری بدل شود و برخی معلمان به دلیل فعالیت صنفی احکام بلندمدت بگیرند.

کمیته عمل سازمانده کارگری به جز شعارهایی که در بخش «حق آموزش» مطرح کرده‌است، پیگیری مطالبات معلمان را به نحوی که در زیر بیان کرده در دستور کار قرار خواهد داد:

- عقد قرارداد رسمی با تمامی معلمان حق‌التدریسی (شامل همه مزایا)
- تعیین دستمزدهای معلمان زیر نظارت دموکراتیک ایشان
- برچیده شدن بساط شرکت‌های خدماتی (پیمانکاری) به عنوان دلال بین معلمان و مدارس
- برچیده شدن مدارس غیرانتفاعی و خصوصی (به اضافه مدارس) که با عناوین دهان‌پُرکن و گمراه‌کننده‌ای مانند «تعاونی» پروژه خصوصی‌سازی را پیش می‌برند
- توقف سرکوب دولت علیه تشکل‌های مستقل معلمان (از جمله کانون صنفی معلمان و فعالینش)
- برچیده شدن ضوابط ایدئولوژیک و سیاسی در استخدام معلمان

## د: آتش نشانان

آتش نشانان ایران را می‌توان بخشی از طبقه کارگر دانست که نه فقط به فراخور این شغل همیشه در معرض آسیب‌های جدی هستند، بلکه از کم‌ترین حقوق صنفی نیز بی‌بهره‌اند: عوارض ناشی از استرس رانندگی تحت اضطراب و در ترافیک ماندن، اثرات دود و گازهای سمی در محل عملیات، صدای آژیر و بلندگو و نور چراغ گردان، عوارض ناشی از ترشح هورمون‌های دفاعی و آمادگی بدن در برابر حوادث، عوارض ناشی از حرارت در محل حریق و تماس یا جذب مواد شیمیایی از طریق پوست یا صدمات فیزیکی حین انجام وظیفه، همچنین عوارض ناشی از دریافت پرتوهای یون‌ساز و تشعشعات رادیواکتیویته، امکان آسیب به خاطر سقوط و برخورد اجسام خارجی یا انفجار و غیره، همگی بخشی از مخاطرات و فشارهای جسمی و روحی بر کارگران آتش نشان را شکل می‌دهند.

به دلیل این شرایط کاری، آتش نشانان سخت نیازمند تشکل مستقل برای دفاع از منافع خود و بهبود شرایط کاری‌شان هستند. اما سرنوشت آتش نشانان نیز از این حیث هرچه هست بهتر از دیگر بخش‌های طبقه کارگر نیست.

فاجعه آتش‌سوزی ساختمان پلاسکو که منجر به کشتن شانزده آتش نشان شد، نمونه خوبی برای انعکاس شرایطی است که آتش نشانان درگیر آنند. درحالی‌که بودجه‌های هنگفت دولتی صرف تقویت سرکوب نظامی و پلیسی می‌شود، در این فاجعه تنها ۸ قلاده سگ و سه دستگاه زنده‌یاب برای یافتن ردی از آتش نشان‌های گیرافتاده در ویرانه‌ها وجود داشت. شهرداری که قانوناً کارفرمای آتش نشانان محسوب می‌شود، از ترفندهای حقوقی برای امتناع از به رسمیت شناختن «سختی کار» آتش نشانان استفاده می‌کند (شهرداری، مصوبه قانونی «سختی کار آتش نشانان» را با این توجیه که چون شهرداری‌ها صندوق و اساس نامه خود را دارند اجرا نمی‌کند)، به همین دلیل است که آتش نشانان هنوز هم از مزایای سختی کار بهره‌مند نیستند. وقتی این وضعیت با اعتراض آتش نشانان روبرو می‌شود هم معترضین در فهرست سیاه قرار می‌گیرند و با توییح و آزار و اذیت روبرو می‌شوند.

مطالبات:

- برخورداری کارگران آتش نشان از تشکل مستقل
- به‌روز کردن تمامی تجهیزات آتش‌نشانی و لوازم ایمنی کار زیر نظارت دموکراتیک خود آن‌ها
- برخورداری از مزایای «مشاغل سخت و زیان آور»



- کنترل آتش نشانان بر واحدهای آتش نشانی و عزل و نصب مدیر و رئیس هر واحد آتش نشانی در هر لحظه بنا به خواست و با نظارت خود

## ه: کارورزان

دولت با اجرای طرح «کارورزی»، در سال ۹۶، ابتکار عملی برای استثمار بخشی از بیکاران کشور دست و پا کرد. بر مبنای این طرح، فارغ التحصیلان دانشگاهی پس از حداقل شانزده سال تحصیل فشرده برای استخدام در واحدهای تولیدی با یک سوم حداقل دستمزد و بدون بیمه و به شکل غیررسمی استخدام می‌شوند. تصویب چنین طرحی پیش از هر چیز قدم حساب شده‌ای جهت سرکوب و استثمار کل طبقه کارگر کشور بود. این بیگاری از کارگرانِ نوافراغت‌التحصیل، علاوه بر آن که مستقیماً متوجه استثمار خود این کارگران و به نفع افزایش قابل توجه سهم سود کارفرما از دسترنج آنهاست، در عین حال با هدف پایین نگه داشتن دستمزد سایر کارگران استخدامی به کار می‌رود. سرمایه‌داران، جذب این بیگاران را چماقی بر سر دیگر کارگرانی خواهند کرد که کوچکترین اعتراضی درباره شرایط کار، بیمه و دستمزد از خود بروز دهند. علاوه بر این دولت در این طرح، رانت چرب و نرم مضاعفی نیز از منابع عمومی، تحت عنوان «معافیت مالیاتی» به بنگاه‌های سرمایه‌داری که از این کارگران، بیگاری بکشند و بعد از شش ماه آنها را به مقام «کارگری» ارتقا دهند، داده‌است! علاوه بر این، رانت دیگری نیز باید از جیب خود کارگر، به اندازه یک‌ماه فروش نیروی کارش - اگر آن قدر خوش شانس باشد که پس از ماه‌ها به مقام «کارگری» ارتقا یابد! - به جیب بنگاه دلالی که واسطه‌گری شغلی را انجام داده‌است واریز شود. با این حال در غیاب نفوذ یک نیروی سازمانده پیشرو که ظرفیت اعتراضی این بیکاران را به یک جنبش ضد سرمایه‌داری پیوند زند، چند صد هزار نفر بیکار، برای ثبت نام در این طرح صف کشیدند. سازماندهی اعتراض علیه بیگاری‌کشی طرح کارورزی باید به‌طور توأمان از دل دانشگاه و محیط‌های کار علیه دولت سرمایه‌داری حاکم بلند شود. کمیته عمل سازمانده کارگری پیگیری مطالبات زیر را در رابطه با چند صد هزار کارورزی که یک سوم حداقل دستمزد حقوق می‌گیرند و از آنها برای دستمزدشکنی دیگر کارگران استفاده می‌شود، در دستور کار خواهد داشت:

- استخدام رسمی کارورزان (با برخورداری از بیمه و احتساب سنوات و حداقل دستمزد)

- تأمین شغل شایسته برای همه و اتمام به پدیده بیکاری
- انجام کارآموزی حین تحصیل از سوی دانشجویان نیز باید همراه با بیمه و حداقل دستمزد باشد

## ۷- آسیب پذیرترین بخش‌های طبقه کارگر

### الف: کارگران مهاجر

دولت سرمایه‌داری حاکم بر ایران، که از حل بحران‌های تولید عاجز است، دلیل بحران‌های حاکم بر اقتصاد را به جای سرمایه‌داری همیشه وجود یک «دشمن خارجی» معرفی می‌کند. کارگران مهاجر در ایران که اغلب افغانستانی هستند بارها به عنوان علت بیکاری به طبقه کارگر ایران معرفی شده‌اند. حال آنکه این یک دروغ بی‌شمارانه است. در تمامی سالیان گذشته، طاقت‌فرساترین و غیرانسانی‌ترین کارها به دست همین نیروی کار ارزان مهاجر انجام شده، پاساژها و برج‌های دولت و سپاه و سایر سرمایه‌داران بومی با عرق و خون آن‌ها ساخته شده‌است و اکنون که تمام استفاده‌ها از آن‌ها را انجام داده‌اند آن‌ها را مسبب «اشباع بازار کار بومی» معرفی می‌کنند و سعی دارند کارگران ایرانی را علیه آن‌ها بشورانند. اقدام مأموران دولت در حبس کارگران افغانستانی در قفس و نمایش عمومی آن‌ها، ممانعت از حقوق انسانی‌شان، امتناع مدارس از پذیرش کودکان افغان، تجاوز و ضرب و شتم مهاجرین در پایگاه‌های پلیس جزوی از ظلم هرروزه‌ای است که علیه این کارگران می‌رود. این درحالیست که سالانه ده‌ها میلیون دلار کمک‌هزینه از سوی سازمان ملل به خاطر مهاجرت‌پذیری دریافت کرده‌است که معلوم نیست با این بودجه‌ها چه می‌شود. در کنار این سببیت، سرمایه‌داران ایران (اعم از بخش دولتی و خصوصی) همچنان مشغول استثمار این نیروی کار ارزان هستند و در خطرناک‌ترین و دشوارترین مشاغل از آن‌ها استفاده می‌کنند. کارگران پیشروی ایرانی که خود بخشی از طبقه کارگر جهانی هستند قاطعانه هتاک‌های دولت علیه افغانستانی‌ها و سایر کارگران مهاجر را به بهانه نژاد، قومیت، مذهب و مرز جغرافیایی متفاوت‌شان محکوم می‌کنند. سیاست دولت سرمایه‌داری حاکم در قبال کارگران «خارجی»، همان تداوم و بسط سیاستش در قبال کارگران «داخلی» است. ما کارگران از هر رنگ و نژاد و ملیت یک طبقه واحد هستیم و دشمن مشترک ما، دولت‌های سرمایه‌داری هستند.

- حق پناهندگی و اعطای شهروندی به تمامی مهاجرین افغانستان و دیگر کشورها در ایران
  - شمول تمامی کارگران مهاجر در قانون کار و پیگرد قضایی سرمایه‌دارانی که از این اصل عدول کنند
  - مسئولیت دولت در اسکان‌دهی شایسته مهاجرین در کشور و مطالبه اعطای خدمات اجتماعی رایگان
- به کل کارگران کشور (اعم از مهاجرین)

## ب: کارگران ملل تحت ستم

دولت سرمایه‌داری سیاست بیکارسازی در مناطق دارای اقلیت‌های قومی را به شکلی هدفمند دنبال می‌کند تا بدین ترتیب هم مانع توسعه عمومی این مناطق شود و هم مانع رشد آگاهی و متشکل شدن کارگران این اقلیم‌ها و اعتراضات احتمالی آن‌ها. این روند محصول تلاقی سیاست‌های اقتصادی-طبقاتی حاکمیت سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و سیاست‌های ایدئولوژیک و ملی‌گرایانه‌اش علیه اقلیت‌های ملی است. به‌طوریکه هرچند بیکارسازی‌های گسترده نصیب کل طبقه کارگر ایران می‌شود، اما ممانعت از توسعه اقتصادی مناطق غیرفارس، نرخ‌های بیکاری بالای ۵۰٪، عقب‌ماندگی زیرساخت‌ها، گزینش‌های استخدامی غیربومی از سوی شرکت‌های وابسته به دولت و ده‌ها سیاست دیگر سبب شده است که طبقه کارگر ساکن در این مناطق (از سیستان و بلوچستان تا خوزستان و کردستان) در صف اول گزند سرمایه‌داری ایران قرار گیرند. بدین ترتیب ستم ملی وقتی با ستم طبقاتی آمیخته می‌شود، وضعیت استثمار و سرکوب را برای کارگران و زحمتکشان ملل غیرفارس دوچندان می‌کند. شکاف بارز بین توسعه اقتصادی در استان‌های مرکزی کشور و استان‌های غیرفارس‌نشین، محرومیت از حق تحصیل به زبان مادری (که سبب افت تحصیلی شدید دانش‌آموزان غیرفارس می‌شود) و بالنتیجه آمار بالای بازماندگان از تحصیل، فقر فزاینده و رواج غیرعادی اعتیاد، تبعیض و تحقیر قومیتی، شکاف انداختن بین طبقه کارگر به اسم ملی‌گرایی، برخوردهای فوق امنیتی و سرکوب‌های حداکثری در قبال کوچکترین بارقه‌های اعتراض، صدور فله‌ای احکام اعدام و غیره همگی بخشی از تجلی درهم‌تنیدگی دو ستم طبقاتی و ملی با یکدیگر علیه زحمتکشان ملل تحت ستم هستند که در این مناطق بیداد می‌کند.

مثلاً در کردستان رشد پدیده پرخطر و طاقت‌فرسای کولبری خود تجلی بارزی از تمامی این ستم‌ها باهم است. جوانان کرد باید برای بقا و دستیابی به معیشت با جانشان معامله کنند و زیر رگبار گلوله‌های مأموران مرزی کالاهای سنگین را از کشوری به کشور دیگر برسانند.

با اینحال شوراندن ملل علیه یکدیگر و کوبیدن بر طبل ناسیونالیسم و فرقه‌گرایی و تجزیه‌هراسی همیشه یکی از تاکتیک‌های سرمایه‌داری برای شکاف انداختن و جلوگیری از اتحاد طبقه کارگر بوده‌است. برای همین است که همبستگی کارگران از هر ملیت با یکدیگر در مبارزه طبقاتی کنونی علیه دولت سرمایه‌داری به شدت ضروری است. خصوصاً همبستگی که از سوی کارگران و زحمتکشان ملت فارس با کارگران و زحمتکشان

ملل تحت ستم درون کشور می‌آید در این زمینه ضرورتی بس زیادتر دارد. کمیته عمل سازمانده کارگری نیز این هدف را که مستلزم مبارزه با ناسیونالیسم و انواع شوونیسم است در دستور خود خواهد گذاشت.

- مفروض دانستن حق تعیین سرنوشت (تا سرحد جدایی) برای ملل تحت ستم
- حق آموزش به زبان مادری
- توقف فوری گزینش‌های غیربومی استخدام کار در این مناطق؛ توسعه زیرساخت‌ها (اعم از عمرانی، آموزشی، بیمارستانی و...) و مسئولیت دولت در تأمین اشتغال همگانی در آن مناطق
- ضرورت همبستگی کارگران فارس با کارگران و زحمتکشان ملل تحت ستم
- ضرورت گرفتن رهبری حل مسئله ملی به دست کارگران انقلابی
- مبارزه برای ساخت یک فدراسیون سوسیالیستی داوطلبانه در خاورمیانه متشکل از تمامی ملل (به عنوان بخشی از فدراسیون سوسیالیستی جهانی)

## ج: زنان کارگر<sup>۲</sup>

زنان نیز همچون ملل تحت ستم دچار محرومیت‌هایی هستند که ریشه‌اش به تلاقی ستم طبقاتی و ستم جنسیتی و بر زمین ماندن حقوق دموکراتیک زنان در سرمایه‌داری ایران برمی‌گردد. علیرغم آن که زنان نیمی از طبقه کارگر کل کشور را تشکیل می‌دهند، اما صدایشان در مبارزات جنبش کارگری کشور چندان رسا نیست. تجلی این ستم‌های مضاعف طبقاتی و جنسیتی را به سادگی می‌توان در وضعیت کنونی زنان کارگر دریافت: نرخ رسماً دو برابری بیکاری در میان زنان، شکاف‌های بزرگ دستمزد بین زنان و مردان در برابر کار یکسان، اشتغال تمام‌وقت میلیون‌ها زن به کار بی‌مزد خانگی (و مشغولیت دیگر زنان کارگر به یک شغل تمام‌وقت دوم برای امرار معاش)، آمار بالای زنان خارج از شمول قانون کار که بخش زیادی از آنان در کارگاه‌های تولیدی زیرزمینی و خانگی مشغول به کارند و جمعاً طبق اعلام دولت هشتاد درصد کارگران غیررسمی کشور را تشکیل می‌دهند. وقتی این روند در کنار موج غیررسمی‌سازی نیروی کار آن‌ها که از طریق تحمیل انواع «دورکاری»، «پاره‌وقت کردن مشاغل تمام‌وقت» و موقت‌سازی قراردادها بر زنان طبقه کارگر گذاشته می‌شود، نه تنها حقوق بدیهی صنفی این کارگران (یعنی بیمه، مرخصی زایمان، بازنشستگی و غیره) را برایشان دست‌نیافتنی

<sup>۲</sup> \*\*درمورد مطالبات دموکراتیک زنان به بخش «الف» از فصل ۱۱ مراجعه نمایید.

کرده‌است، بلکه آشکارا حتی نشانه‌هایی از بردگی کار هم به آنان تحمیل می‌شود: از «کار در قبال جای خواب» در کارگاه‌های کوچک گرفته (عموماً زنان مهاجر یا مجرد) تا بیگاری و سوءاستفاده‌های ضمنی دیگری مانند انتظار سرویس‌دهی جنسی و انواع تعرضات و «فحشای بدون مزد» که از سوی سرمایه‌داران بر کارگران زن در محیط‌های کار اعمال می‌شود.

سیاست‌هایی مانند تحمیل «دورکاری» (تله ورکینگ یا بسته‌بندی در خانه و...) که زنان را از اجتماع و محیط کار به کنج خانه‌ها می‌فرستد و مانع رشد آگاهی و مبارزات جمعی آنان می‌گردد، بخش دیگری از روند منزوی کردن غیررسمی کردن زنان طبقه کارگر است.

زنان طبقه کارگر از سرپرست خانوار تا همسر دار و کارگران مجرد؛ از کارگران خیاط‌خانه‌ها و دستفروشان گرفته تا معلمان و پرستاران هر یک به طریقی با استثمارهای سرمایه‌داری حاکم بر ایران درگیرند. موقعیت شکننده کارگران زن در کنار صدای ضعیف‌تری که در جنبش کارگری ایران دارند و حضور دائمی زنان در صف اول اعتراضات معلمان و پرستاران و همچنین انبوهی از مطالبات پاسخ‌نیافته عمومی جنبش زنان در ایران، پیگیری مطالبات مربوط به حقوق دموکراتیک و طبقاتی زنان را در دستور کار نیروهای پیشروی کارگری می‌گذارد. سیاست شکاف‌اندازی سرمایه‌داری بین طبقه کارگر سبب می‌شود که با سوءاستفاده از نیروی ارزان کارگران زن و ایجاد رقابت بین دو جنس در محیط‌های کار، آن‌ها را علیه یکدیگر بشوراند. کارگر زن می‌بیند که از کارگر مردی که دوشادوشش کار می‌کند دستمزد کمتری می‌گیرد و کارگر مرد از اینکه به خاطر وجود نیروی کار ارزان زن او را اخراج کرده‌اند ناراضی است. حال آنکه تردیدی وجود ندارد که دشمن مشترک هر دوی آنان سرمایه‌داران و سرمایه‌داری است. کارگران پیشروی مرد همیشه در همبستگی با اعتراضات کارگران زن در محیط‌های کار، مبارزه آنان علیه استثمار کارفرما را همراهی می‌کنند. ضروری است که پیشروان کارگری فارغ از هر جنسیت در صف اول مبارزه توأمان برای حقوق دموکراتیک و مبارزه طبقاتی زنان فعال باشند و رهبری مبارزه دموکراتیک زنان را بدست گیرند.

کمیته عمل سازمانده کارگری پیگیری این مطالبات علیه ستم‌هایی که بر زنان کارگر می‌رود را در دستور کار مبارزه‌اش دارد:

- رفع تبعیض در اشتغال زنان (در زمینه گزینش برای استخدام، دستمزد، تفکیک جنسیتی در محیط کار و نظایر آن)
- برچیده شدن استثمار کارگران در قالب زن «دورکاری» و «مشاغل خانگی» و بازگرداندن آن‌ها به محیط جمعی کار
- پرداخت مزد از سوی دولت به تمامی زنان کارگر و زحمتکش در قبال انجام کار بی‌مزد خانگی
- تأسیس مهدکودک‌ها، آشپزخانه‌ها و رختشورخانه‌های عمومی رایگان و همگانی به منظور برداشتن بار کار خانگی از دوش زنان
- حق مرخصی زایمان برای زنان (یک‌سال) ، همراه با پرداخت کامل حقوق و مزایا و احتساب آن در حق سنوات
- هرگونه اخراج به دلیل ازدواج یا بارداری یا تحمیل «شروط» از سوی کارفرما بر حقوق زنان باید مورد پیگرد قانونی قرار گیرد
- غربال‌گری‌های تماماً رایگان برای پیشگیری از بیماری‌های زنانه؛ رایگان‌سازی تمامی وسایل پیشگیری از بارداری
- هرگونه استفاده ابزاری از زنان در محیط کار برای جلب مشتری یا خوشامد کارفرما باید مورد پیگرد قرار گیرد؛ تحمیل رفتار و پوشش خاص به زنان در محیط کار توهین‌آمیز، غیرانسانی و غیرقانونی است.

## هـ: معلولین

اکثر قریب به اتفاق معلولان هر لحظه از حیات اجتماعی خود را تحت شرایط تبعیض و ستم می‌گذرانند؛ این تبعیض فقط در قالب تحقیر و بدرفتاری جلوه‌گر نمی‌شود، بلکه بیش از هر چیز به شکل تحمیل بیکاری سیستماتیک بر آن‌ها و پس زده‌شدن از محیط‌های کار، خود را نشان می‌دهد. در واقع حتی ریشه‌های دسته‌بندی انسان در قالب «معلول» و انتساب بار منفی به آن هم به ظهور جامعه سرمایه‌داری و تنظیم جامعه بر محوریت سود بازمی‌گردد که نتیجه‌گیری بی‌رودربایستی از این منطق را در دوره فاشیسم هیتلری در تبدیل معلولین به موش آزمایشگاهی و ریختن گروه‌گروهشان به درون اتاق‌های گاز شاهد بودیم.

در دوره فئودالیسم، خانواده واحد تولید اقتصادی محسوب می‌شد و بدین ترتیب فرد معلول هم درون چهارچوب خانواده نقشی در تولید می‌یافت. ولی در بدو ظهور جامعه سرمایه‌داری فقط کسانی که می‌توانستند ۱۸ ساعت در روز سر پا با ماشین‌آلات کار کنند در شهرها امکان بقا می‌یافتند. با پرداخت دستمزدهای بخور و نمیر به کارگران، نگه‌داری از معلولین (یعنی افرادی که از پروسه تولید کنار گذاشته شده بودند) به صرفه تلقی نمی‌شد، بنابراین سالمندان، بیماران و کسانی را که نقص‌های جسمی داشتند سربار می‌دانستند و آنان را در تمام عمرشان در آسایشگاه‌ها و دور از انظار جامعه نگه می‌داشتند. از سوی دیگر مناسبات جدید حاکم بر تولید، تعداد زیاد حوادث کار و فشار بر کارگران در محیط‌های تولیدی، خود به یکی از عوامل ضربه زدن و ایجاد صدمات جسمی و روانی بر کارگران بدل شد و بخشی از کارگران را با تحمیل معلولیت، از پروسه تولید خارج کرد. سرمایه‌داری، کارگران را به ماهیچه و مغز تقلیل داد، هر کسی بر مبنای توانایی‌ای که در ایجاد سود داشت ارزش‌گذاری می‌شد و کسانی که نمی‌توانستند خود را با این خصوصیات وفق دهند، زائد تلقی می‌شدند و بدین ترتیب بود که نقص جسمی، داغ‌نگی برای معلولین در شرایط سرمایه‌داری شد.

علیرغم تمام مبارزاتی که معلولین در کشورهای سرمایه‌داری مرکز برای کسب حقوق‌شان کرده‌اند، اما هنوز ریشه ستم که طبقاتی‌بودن جامعه است، دست نخورده باقی مانده و به رغم کسب دستاوردهای حقوقی، جایگاه معلول در جامعه کنونی، جایگاهی همچنان حاشیه‌ای است.

معلولین طبقه کارگر جزو محروم‌ترین و ستم‌دیده‌ترین‌های این طبقه هستند. تبعیض‌های سیستماتیک نظام آموزشی و درگیری بلندمدت معلول با بیماری، وی را از شرایط رشد برابر با دیگران بازمی‌دارد.



فشارهای نظام سرمایه‌داری بر فرد معلول خردکننده‌تر از فشار بر دیگر کارگران است. مخارج سنگین پزشکی و آزمایش‌گاهی، نیاز معلول به ادوات ویژه و کمکی، نیاز به برخی نیازهای مراقبتی که در غیاب تأمین اجتماعی برعهده فرد و اطرافیانش است، همچنین تبعیض سیستماتیک در حوزه استخدام و اشتغال، فرد معلول را کاملاً به حاشیه جامعه می‌راند. بیکاری معلول، در کنار تبعیض‌ها و عدم دسترسی راحت او به امکانات شهری سبب فرو رفتن بسیاری از معلولین به ورطه انزوا و افسردگی و فشار روحی می‌شود که مشکلات آن‌ها را چندین برابر می‌کند.

برخی سرمایه‌داران، کارگر معلول خود را به چشم یک «معضل» نگاه می‌کنند که به زعمشان چون هزینه‌های استخدام را بالاتر می‌برد پس به دنگ و فنگ‌شان نمی‌ارزد. برای این سرمایه‌داران، استخدام کارگر معلول هرچند به معنی دستمزدهای ارزان‌تر باشد، اما در عین حال به معنی نیاز به محیط‌های کاری خاص یا تسهیلات ساختمان، تعلیمات بیش‌تر یا بیمه و غیره نیز هست. بنابراین در مقابل استخدام معلولین مقاومت می‌شود.

از سوی دیگر بخش دیگری از سرمایه‌داران با سوءاستفاده از محرومیت‌های معلولین و نیاز شدید آن‌ها به کار از این آب گل‌آلود ماهی می‌گیرند و با جمع‌آوری عده‌ای کارگر معلول زیر یک سقف، «کارگاه‌های ویژه معلولین» می‌سازند و به آن‌ها حقوق و مزایایی بارها کمتر از یک کارگر عادی در قبال کار یکسان می‌دهند. این سرمایه‌داران به کارگران معلولی که علیرغم داشتن مهارت به خاطر تبعیض از بازار کار حذف شده‌اند، به گونه‌ای القا می‌کنند که گویی کار دادن به آن‌ها از سر لطف بوده‌است و نباید انتظاری همچون یک کارگر عادی از کارفرما داشته‌باشند. صاحبین این کارگاه‌ها در عین حال همین استثمار را به اسم کار «خیر» تبلیغ کرده و به بنگاه‌های خیریه قالب می‌کنند و معافیت مالیاتی می‌خرند. مضافاً آنکه دولت هم عملاً با تصویب لایحه‌ای که خروج این کارگاه‌ها از قانون کار را وجهه‌ای قانونی ببخشد، چراغ سبز را نشان داده‌است.

کارگر معلول باید در کنار سایر هم‌طبقه‌ای‌های خود در تولید اجتماعی مشارکت کند، این دست تفکیک جغرافیایی محیط کار بین معلولین و دیگر بخش‌های جامعه، علاوه بر آنکه آن‌ها را از بطن جامعه منزوی می‌کند و امکان اتحاد عمل آن‌ها را با هم‌طبقه‌ای‌هایشان برای کسب حقوق‌شان می‌گیرد، در عین حال تاکتیکی است برای سوءاستفاده از نیروی کار ارزان معلول تحت بدترین شرایط ممکن. عین همین تاکتیک نیز با تحمیل «دورکاری» (فعالیت از درون خانه) در مورد بسیاری دیگر از معلولین به کار می‌رود.

کار نکردن برخی اعضای بدن نیست که افراد را معلول و ناتوان می‌کند. معلولیت ناشی از ناتوانی انسان از مشارکت در حیات اجتماعی است و این خود، بیش از آنکه محصول نقص جسمی باشد، محصول تبعیض است؛ یعنی به حاشیه راندن یا پس زدن بخشی از افراد، ظرفیت‌ها و استعدادهایشان از جریان اصلی جامعه. عیب و نقص به خودی خود مانع دسترسی مردم به اشتغال، رشد اجتماعی، بُر خوردن و ادغام شدن در جامعه، برخورداری از رفاه عمومی و غیره نیست. بلکه این نظام اجتماعی است که فرد معلول را از منابع اجتماعی و امکان رشد محروم می‌کند. از سوی دیگر بیش‌تر معلولیت‌ها خود ناشی از شرایط اقتصادی-اجتماعی حاضرند. بسیاری از مردم به خاطر فقر، سوء تغذیه، نبود امکانات بهداشتی، آلودگی محیط‌زیست و فقدان ایمنی در محیط کار معلول می‌شوند.

به همین دلیل است که مسأله ساده‌ای مانند انجام غربالگری‌های رایگان یا ارائه مجانی و فراگیر خدمات توانبخشی برای طبقه کارگر می‌تواند اولاً از بسیاری از معلولیت‌ها و عود کردن آن‌ها جلوگیری کند و ثانیاً وضعیت سلامت فرد را به میزان قابل توجهی بهبود دهد.

در ایران وضعیت معلولین به معنای واقعی کلمه رقت‌بار است. دولت و نهادهای وابسته به آن هیچ مسئولیتی در قبال معلولین نمی‌پذیرند. خیابان‌ها، حمل و نقل عمومی و دیگر تجهیزات شهری هیچیک برای معلولین قابل استفاده نیستند. از تعداد بسیار زیاد معلولین محروم تنها درصد اندکی از آن‌ها از سازمان «بهبزستی» خدمات می‌گیرند و حتی همین خدمات نیز در قیاس با نیازهای آن‌ها مضحک است. بودجه‌ها و صندوق‌های حمایتی که به اسم خدمات‌دهی به معلولین ترتیب داده می‌شوند دست‌آخر از سازمان‌های «خیریه» و دلال سر در می‌آورند. در سال ۸۳ قانون ۱۶ ماده‌ای حمایت از معلولین قرار بود تصویب شود که با وجود کاستی‌های جدی (همچون خروج شمولیت کارگاه‌های معلولین از قانون کار)، بندهایی مترقی داشت و درست از همین رو هرگز اجرایی نشد. با گذشت یک دهه، مجدداً در سال ۹۴ دولت این لایحه را احیا کرد و همان چند بند مترقی‌اش را هم در حوزه اشتغال حذف کرد (حذف الزام دولت به استخدام معلولین)، اما حتی علیرغم این حذفیات هم باز این لایحه هرگز قانونی نشد.

مطالباتی که کمیته عمل سازمانده کارگری در حوزه معلولان مطرح می‌کند از حوزه درمان و توانبخشی کاملاً رایگان تا تعدیل کامل تجهیزات شهری و فرصت اشتغال همگانی را در بر می‌گیرد:

- غربالگری رایگان برای همه مردم در تمامی حوزه‌های سلامت (اعم از آزمایش‌های گران‌قیمت

ژنتیک)

- بیمه‌های درمان جامع و کاملاً رایگان برای معلولین و طرح‌های توانبخشی رایگان و در دسترس برای همه معلولین
- اجرای بندهای مترقی و حذف‌شده «و» و «ز» ماده ۷ لایحه حمایت از معلولین (سال ۸۳)؛ مبنی بر الزام دولت به تخصیص ۶۰٪ از استخدامی‌های تصدی دفتری و ماشین نویسی و تلفنچی (اپراتور تلفن) به معلولین.
- الزام تمامی واحدهای بزرگ تولیدی به اختصاص اجباری سهمیه‌ای از استخدامی‌های خود به معلولین.
- پرداخت دائمی مستمری از سوی دولت به افراد دارای معلولیت شدید مطابق با میزان حداقل دستمزدی که زیر نظارت کمیته منتخب کارگران تعیین شده‌است.
- تطابق تمامی تجهیزات شهری (خیابان، اتوبوس، مترو، پارک و غیره) متناسب با نیازهای معلولین. اقدام شهرداری‌ها در اعطای مجوز در قبال اخذ جریمه از بساز و بفروش‌هایی که از اصول تطابق معماری با نیازهای معلولین تخلف کرده‌اند، خود یک تخلف آشکار است و باید مورد پیگیری قرار گیرد.
- هر گونه تخصیص بودجه‌های مربوط به معلولین مطلقاً نباید اختصاص به بنگاه‌های خیریه سرمایه‌داری یابد. بلکه چنین بودجه‌هایی باید صرف تحقق مطالبات بالا شوند. بنگاه‌های خیریه بدون هیچ نظارتی همیشه پوششی برای چپاول بودجه‌های عمومی و معافیت از مالیات بوده‌اند و دولت این بنگاه‌ها را تبدیل به صنعت کرده‌است. صنعتی که از سالمندان، معلولان و سایر محرومان سوءاستفاده می‌کند و از آن‌ها نه عاملین مستقلى که سرنوشت خود را به دست گیرند بلکه قربانیانی دائمی می‌سازد. به این اعتبار بنگاه‌های خیریه که همیشه دست بالا را در حوزه‌های معلولیت دارند، خود بخشی از نظام موجود سرمایه‌داری برای محروم نگه داشتن معلول هستند. معلول «صدقه» نمی‌خواهد، حقوق خود را می‌خواهد؛ شغل، بیمه درمانی، آموزش و... تا در جامعه ادغام شود و به عنوان یک عضو فعال در تولید مشارکت کرده و حیات اجتماعی‌ای را که حشش است بیابد.

## ۸- امپریالیسم

شیوه تولید سرمایه‌داری، یک شیوه تولید جهانی است که تمامی کشورها به درجات مختلف، از پیشرفته تا عقب‌مانده، در آن ادغام شده‌اند. همان‌طور که قبلاً هم توضیح داده شد، توسعه‌نیافتگی و عقب‌ماندگی کشورهای نظیر ایران تاریخاً به دلیل آغاز به حیات دیر هنگام سرمایه‌داری در این قبیل کشورها و با فشار امپریالیسم از بالا بوده‌است. به این ترتیب است که انبوهی از وظایف و تکالیفی که تاریخاً بر دوش بورژوازی اروپا بود، حل نشده باقی ماند؛ چرا که بورژوازی بومی در این مناطق دنباله‌امپریالیسم و خصلتاً استبدادی بوده‌است. از این روست که حل هر معضل اجتماعی یا حتی مطالبات پایه‌ای دموکراتیک نیز در این مناطق از مدار مبارزه با سرمایه‌داری می‌گذرد؛ واضح است که هر گونه مبارزه با سرمایه‌داری الزاماً باید به موازات مبارزه ضد امپریالیستی باشد. در این میان نه رژیم‌های مرتجع‌ی مانند جمهوری اسلامی ایران علی‌رغم شعارهای آتشین علیه «غرب» خصلت ضد امپریالیستی دارند و نه امپریالیسم و شعارهای به اصطلاح حقوق بشری‌اش وجه مترقی برای حل نیازهای اکثریت مردم دارد. هم تجربهٔ چهل دهه حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی و هم ویرانی‌های به‌جای مانده از دخالت امپریالیستی در افغانستان و عراق و لیبی و سوریه و اوکراین و دیگر نقاط جهان نشان می‌دهد که چرا مسیر مبارزهٔ ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیستی تنها مسیر برای تحقق مطالبات و اهداف مترقی اجتماعی است.

## الف: تشکیل جبههٔ سوم

سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران همواره با تراشیدن یک «دشمن خارجی» و برجسته کردن خطر حملهٔ نظامی قریب‌الوقوع و جنگ «شیطان بزرگ» و «غرب» علیه ایران، پوششی ایدئولوژیک برای ربط دادن هر اعتراض به عناصر «ضد انقلاب» و نتیجتاً سرکوب آن یافته‌است. هرچند این روش نخ‌نمای حکومت تنها مصرف داخلی دارد و از فرط تکرار به نوعی مضحکه مبدل شده، اما دست‌کم توافق «برجام» و همکاری‌های رژیم با آمریکا در منطقه بار دیگر نشان داد که اختلاف رژیم سرمایه‌داری ایران و قدرت‌های امپریالیستی و متحدین‌شان تنها برای دست یافتن به موقعیت بالاتر هر یک در چانه‌زنی و کسب امتیاز از دیگری است. از سوی دیگر شاهدیم که جمهوری اسلامی ایران تمام‌قد و علناً در جنگ داخلی سوریه فعال است و با تبلیغات ایدئولوژیک سنگین و تلقین حس «امنیت ملی» و «جزیرهٔ ثبات»، نقش نظامی خود را به‌عنوان «مدافع حرم»

توجیه و باز هم با نشان دادن یک دشمن دیگر در پشت مرزها و ایجاد واهمه، سرنگونی خودش را در چشم توده‌ها امری به مراتب پرهزینه‌تر نشان می‌دهد تا از این کار منصرف کند!

اما طبقه کارگر باید بداند هم نقش فعال جمهوری اسلامی در سوریه و هم هرگونه جنگ میان رژیم ایران و قدرت‌های امپریالیستی، به یکسان ارتجاعی هستند و در این سناریوها جوان‌ترین و مولدترین فرزندان طبقه کارگر را به گوشت دم توپ برای تأمین منافع طبقات حاکم بدل خواهند کرد.

حمایت از جبهه رژیم‌های ایران، پوتین و اسد در جنگ داخلی سوریه یا حمایت از رژیم ایران در صورت بروز هرگونه حمله نظامی خارجی همان‌قدر محکوم است که هرگونه مداخله خارجی امپریالیستی و قدرت‌های سرمایه‌داری منطقه‌ای در سوریه و ایران.

به جای حمایت از این یا آن جبهه ارتجاعی، ما از یک جبهه مستقل و حقیقتاً انقلابی متشکل از سازمان‌های چپ و مترقی جهان حمایت می‌کنیم و از کارگران کشورهای درگیر جنگ امپریالیستی خواهیم خواست که با حمایت از یکدیگر، این جبهه را به یک آلترناتیو واقعی در مقابل دو گروه دیگر تبدیل کنند. فقط متحدین انقلابی قادرند در شرایط بروز جنگ، از طریق بسیج نیروهای خود در سطح کشور، و دست زدن به اعتصاب‌های عمومی و مختل کردن سیستم، دولت متخاصم و اشغالگر کشور خود را تاحدّ زیادی وادار به عقب نشینی کنند. کارگران پیشرو و انقلابی به جای فراخواندن مردم به پیوستن به ارتش بورژوازی دست نشانده و ارتجاعی، باید از تمامی کارگرانی که به ارتش اعزام شده‌اند بخواهند که سلاح‌های خود را به سوی افسران‌شان نشانه بگیرند، شورای سربازان را تشکیل دهند، توده‌ها را برای دفاع از کارخانجات و هم محلی‌های خود به سلاح مجهز کنند، مهارت‌های نظامی را در سطحی بالا به توده‌ها تعلیم دهند و خلاصه جنگی انقلابی را علیه امپریالیسم و بورژوازی کشور خود هدایت کنند. توده‌های زحمتکش، نه از رژیم خود منتفع می‌شوند و نه از سایر نیروهای بورژوازی دست پرورده امپریالیست‌ها و قدرت‌های ارتجاعی منطقه‌ای. با تبلیغ و پیش بردن این خط انقلابی است که حتی در صورت حمله نظامی و استقرار یک رژیم ارتجاعی و تامغز استخوان وابسته به امپریالیسم، توده‌های تحت ستم و استثمار به حقانیت و اعتبار نیروهای جبهه سوم انقلابی پی خواهند برد. این راه واقعی مقابله با امپریالیسم و شکست آن، و صد البته یک مطالبه بسیار دشوار و غیرمعمول است.

عناصری از این جبهه سوم، دقیقاً در تجربه کوبانی اثبات شد. زمانی که مسلح شدن مردمی در قالب یگان‌های دفاعی همراه با موج وسیع همبستگی منطقه‌ای و بین‌المللی، توانست محاصره صد و اندی روزه را در هم

بشکند و حتی با وجود سطح پایین تکنیکی به نیرویی صدها بار نیرومندتر از خود غلبه کند. هرچند همان زمان نیز این هشدار وجود داشت که رهبری این نیروها به خاطر عدم برخورداری از یک برنامه و چشم انداز سوسیالیستی و انقلابی به سادگی پایه‌های خود را وجه المصلحه قرار می‌دهد که این هشدار نیز در عمل تحقق پیدا کرد، یعنی رهبران کردهای سوریه وارد ائتلاف به رهبری امریکا شدند.

کارگران انقلابی به جای نگاه رو به بالا و انتخاب میان ارتجاع «بد و بدتر»، به این پتانسیل عظیم مبارزاتی و مترقی نگاه می‌کنند که در غیاب رهبری انقلابی، می‌تواند از میان برود و می‌رود. ما نمی‌توانیم تا وقوع هر رویدادی نقش منفعلانه ایفا کنیم و سپس به دنبال پاسخ این پرسش باشیم که «امروز» چه باید کرد. اقدام «امروز»، وابسته به تدارکات «دیروز» است. یک نیروی انقلابی، منافع طرفین این جنگ ارتجاعی را برای مردمی که در این محمصه افتاده‌اند افشا می‌کند؛ برنامه سوسیالیستی خود را تبلیغ می‌کند؛ خواستار مسلح شدن مردم، تشکیل واحدهای دفاعی و آموزش نظامی می‌شود؛ در بین سربازان رژیم سرمایه‌داری تمرّد و سرپیچی ایجاد می‌کند؛ آن‌ها را ترغیب می‌کند که سلاح‌شان را به سوی افسران‌شان نشانه روند؛ سربازان فراری را به جبهه خود جلب می‌کند؛ در کشورهای متخاصم به کارزار ضد جنگ و سازماندهی اعتصاب عمومی برای عقب راندن دولت‌های سرمایه‌داری از این جنگ دست می‌زند. یک نیروی انقلابی، استقلال خود و جنبش کارگری را در هر شرایطی حفظ می‌کند، حتی اگر در اقلیت باشد و حتی اگر نتواند از سطح تبلیغاتی فراتر رود. و حتی اگر نتواند در این حد فعالیت داشته باشد، باز این را دلیلی بر حمایت از یکی از دو جبهه ارتجاعی نمی‌داند. نهایتاً وظیفه استراتژیک اصلی پیش روی پیشروان سوسیالیست که سال‌ها فراموش شده، تدارک برای حزبی انقلابی است که بنا به ماهیت خود، نه در سطح ملی، بلکه در سطح جهانی تعریف می‌شود. مادام که این وظیفه انجام نگیرد، هر بار شرایط مشابهی رخ می‌دهد که طیف گسترده‌ای از چپ را به دنبال بازی این یا آن قدرت سرمایه‌داری و امپریالیستی بکشاند.

## ب: دخالت مشروط در تشکلات وابسته به «سازمان جهانی کار»

### • شرایط کنونی ایران و امکان ورود ILO

سرمایه‌داری جمهوری اسلامی می‌داند که هر اعتصاب و اعتراض کارگری، عناصر فشرده‌ای از امکان یک طغیان اجتماعی را در بطن خود نهفته دارد، در نتیجه با موج سنگین اعدام‌ها، دستگیری و پرونده‌سازی علیه فعالین آن را پاسخ می‌دهد تا با حمله به کل طبقه کارگر، اعتماد به نفس کسب‌شده‌اش را خنثی و اعتراضات و اعتصابات کارگری را پس از معاملات پشت پرده خود با غرب (برجام)، مرعوب کند. از سویی رژیم برای جلوگیری از طغیان، در تلاش است پتانسیل موجود اعتراضی طبقه کارگر را مهار کند، آن هم در شرایطی که طرح‌هایی مانند خصوصی‌سازی، تحمیل قراردادهای موقت و سفید امضا، بیکارسازی، سرکوب هرگونه تشکل مستقل کارگری، فاز دوم هدفمندسازی یارانه‌ها و غیره با شدت و سرعت هرچه بیش‌تر پیش می‌رود. سازمانی مانند ILO درست به همین منظور در سطح جهانی از سوی امپریالیسم شکل گرفته است.

استراتژی این نهاد این است که صاحبان سرمایه (به خصوص خارجی) در هر کشوری باید در میان کارگران، طرف مذاکره‌ای داشته باشند، در غیر این صورت هرگاه اعتراضی از سوی کارگران صورت بگیرد، این اعتراض بالقوه می‌تواند به شورش تبدیل شود و با مصادره و نابود کردن دستگاه و ماشین آلات و تحمیل خواسته‌های خود به کارفرما و غیره، «امنیت سرمایه» و «سودآوری» را به خطر بیندازد و منجر به «فرار سرمایه» شود. سرمایه‌داران تمایلی ندارند با عده وسیعی از کارگران عصیان‌گر مذاکره کنند، برای همین به دنبال نمایندگانی در میان‌شان می‌گردند که طی مذاکره با آن‌ها، کل کارگران را متقاعد و مجاب به مماشات کنند. تشکل صنفی کارگری از نظر آن‌ها چنین کارکردی را دارد و عضویت هرچه بیشتر در آن، امکان کنترل هرچه بیشتر کارگران را فراهم می‌کند. برای سرمایه‌داری سخت نیست که با نفوذ فرمیسم و بوروکراسی به درون این تشکلات، آن‌ها را مطیع خواسته‌های خود سازد؛ در نتیجه نگران تشکل صنفی به خودی خود نیستند، بلکه از آن نوع تشکلی منجرند که به مبارزه سیاسی و ضد سرمایه‌داری کشیده شود.

از طرف دیگر جمهوری اسلامی به دلیل نیاز به نهادی مانند ILO، می‌باید قانون کار و برخی سیاست‌های خود را که مورد «نقد» این سازمان است، تعدیل کند. این به آن معنا خواهد بود که در بلندمدت، جمهوری اسلامی ناگزیر به پا دادن به برخی آزادی‌های نیم‌بند بورژوا-دمکراتیک خواهد بود (به عنوان مثال احتمالاً

مقاله‌نامه‌های ۸۷ و ۹۸ را با مضمون حق تشکل و چانه‌زنی دسته‌جمعی و آزادی اجتماع و حق تشکل‌یابی، به شکل صوری امضا کند).

### • ماهیت «سازمان جهانی کار»

در دوره‌آتی و نه چندان دور، ما با تغییر و تحولاتی در جنبش کارگری رو به رو خواهیم بود که از پیش باید تدارک لازم را جهت مواجهه با آن دیده باشیم. پیش از پرداختن به این موضوع، مرور گذرایی بر ماهیت ILO خواهیم کرد:

سازمان جهانی کار درست پس از جنگ جهانی اول و در سال ۱۹۱۹ شکل گرفت؛ بحران و جنگ در آن سال منجر به پیدایش شورش‌ها، قیام‌ها و انقلابات متعددی گردیده بود که حیات دولت‌های سرمایه‌داری مرکز را سخت تهدید می‌کرد. موج اعتصابات در حال پیش‌روی بود. طبقه کارگر روسیه نخستین دولت خود را تشکیل داده بود. یک سال بعد موج انقلاب به آلمان و امپراتوری اتریش-مجارستان رسیده بود. ایتالیا، فرانسه و بریتانیا هر یک به نوعی درگیر اعتصابات و شورش‌های کارگری بودند. دستگاه‌های دولتی در این کشورها همگی به تزلزل درآمده بودند. با اوج‌گیری همین موج شورش‌ها و انقلابات کارگری و تشدید بحران اقتصادی و سیاسی بورژوازی بود که کشورهای امپریالیستی مجبور شدند رقابت خونین خود را به بعد موکول و نیروی خود را این بار صرف مبارزه و مهار کردن «دشمن درونی» کنند. سازمان جهانی کار دقیقاً یکی از «امتیازاتی» بود که بورژوازی در کنار سرکوب اعتصابات و جنبش‌های کارگری و به منظور مهار کردن مبارزات رو به رشد به طبقه کارگر بخشید. به همین دلیل است که «بین‌الملل کمونیست» (کمینترن)، که مهم‌ترین، پرنفوذترین و رادیکال‌ترین رهبران طبقه کارگر را در سطح جهانی در خود گرد آورده بود، طی سندی در اوت ۱۹۲۰، ماهیت ارتجاعی این نهاد را افشا کرد. نهایتاً گذشت زمان، درستی بینش رهبران واقعی و رادیکال جنبش کارگری را نشان داد.

سازمان جهانی کار اهدافی مانند «تنظیم ساعات کار، شامل تعیین حداکثر روزکار و هفته کاری»، «تنظیم عرضه کار، جلوگیری از بیکاری و تضمین حداقل دستمزد کافی»، «محفاظت از کارگران در برابر بیماری و جراحت در اثر کار»، «حمایت از کودکان، جوانان و زنان»، «به رسمیت شناختن اصل پرداخت برابر برای کار برابر»، «حق آزادی تجمع» و غیره را برای خود تعریف کرده است؛ درحالی‌که این سازمان قریب به یک قرن برای تحقق این حداقل‌های طبقه کارگر فرصت داشته، وضعیت کنونی، بیش از هر چیز بی‌اعتباری این نهاد را نشان می‌دهد.



## • وظایف کارگران پیشرو در صورت ورود «سازمان جهانی کار»

در صورت گشایش دفتر ILO و ایجاد تشکل‌های کارگری از بالا در ایران در یک چشم انداز بلندمدت، چه موضعی باید اتخاذ کرد؟ در این حالت جدید، به طور کلی می‌توان انتظار داشت که دو گرایش به موازات هم در درون جنبش کارگری شکل بگیرد. نخست آن دسته از گرایش‌هایی هستند که تاکنون بر ضرورت تفکیک مطالبات و فعالیت «صنفی» از «سیاسی» تأکید داشته‌اند و با برجسته کردن اولی، و محدود شدن به خواسته‌های «حداقلی» که تازه حدود و چارچوب آن را هم خود رژیم از بالا دیکته می‌کند، عملاً و در بهترین حالت به ابزار «چانه زنی»، «مماشات» و «سازش» و به عنوان «جناح چپ» خانه کارگر فعال بوده‌اند. تردیدی نمی‌توان داشت که این گرایش «راست» جنبش کارگری، اولین گرایشی خواهد بود که با کمال میل و بدون هیچ قید و شرطی در تشکل‌های زرد ILO خود را ادغام خواهد کرد و در آن جا ادامه بقا خواهد داد (دنباله‌روی). اما گرایش دوم، در تقابل با گرایش نخست، احتمالاً با تأکید درست بر ماهیت و نقش ILO، و ضرورت تقویت تشکل‌های «مستقل» کارگری، به این نتیجه نادرست می‌رسد که هرگونه دخالتگری در این ظرف را به دلیل ماهیت ارتجاعی آن باید بایکوت کرد (امتناع منفعلانه). خط صحیح و انقلابی، یک گرایش سوم را شکل می‌دهد و آن این است که در صورت وجود پایه در یک چنین تشکلات زردی، باید در آن‌ها مداخله کرد تا توهم پایه‌های کارگری‌اش به چنین نهادهایی خنثی شود (مداخله‌ای با سازمان‌یابی مخفی و به شکل غیرعلنی در درون پایه‌ها)، مگر آن که وزن گرایش چپ و رادیکال جنبش کارگری و تشکلات مستقل به درجه‌ای باشد که بدون مداخله عملی در درون چنین نهادهایی، امکان افشا و جذب پایه‌های آن‌ها به سوی خود را داشته باشد (مداخله مشروط). در غیر این صورت، عدم مداخله در حکم واگذاری میدان به دست رهبری بورژوازی و تداوم توهم کارگران به آن خواهد بود. بنابراین یک نیروی انقلابی، مداخله در چنین نهادهایی را به عنوان پیش‌شرط مفروض می‌گیرد. منتها برای این دخالتگری، اولاً باید ظرف و تشکیلاتی از «پیش» تدارک دیده شده باشد، چرا که نمی‌توان نیروی «جذب شده» را بین زمین و هوا رها کرد؛ ثانیاً باید «هدف» از دخالتگری مشخص باشد.

## ۹- اتحاد طبقاتی کارگران با خرده‌بورژوازی، فقرای شهری و سایر زحمتکشان

بحران‌های فزاینده و درونی سرمایه‌داری، مدام بورژوازی کوچک و خرده بورژوازی را در این نظام نادر کرده و به سمت طبقات پائین هل می‌دهد، سرمایه‌های انحصاری، بورژوازی کوچک و متوسط را از رقابت به در می‌کنند و خصومت آن‌ها را برمی‌انگیزند. در یک کلام یکی از ویژگی‌های عصر کنونی سرمایه‌داری، بی‌ثبات کردن موقعیت بورژوازی کوچک و خرده بورژوازی است. این ویژگی کلی سرمایه‌داری در تمام ابعاد جهانی‌اش است. در ایران نیز از ابتدای دههٔ هفتاد با اجرای سیاست‌های خصوصی‌سازی، یک جناح از حاکمیت همیشه پایگاهش را در «طبقهٔ متوسط نوظهور» یا همان خرده‌بورژوازی شهری ناشی از اجرای این سیاست‌ها می‌جسته‌است. عقد دائم بین «اصلاح‌طلبان» و بورژوازی و خرده‌بورژوازی شهری نزدیک به دو دهه است که مستحکم است. با این حال عوامل اقتصادی و سیاسی باعث ریزش بخش چشم‌گیری از این پایگاه شده‌است. بحران بیکاری، آزادسازی یارانه‌ها، تحریم‌های اقتصادی و رشد سرمایه‌های انحصاری سپاه در اقتصاد، اولاً به بی‌ثباتی جایگاه طبقاتی و فشار بر خرده‌بورژوازی انجامیده است. ثانیاً وقتی این فشار در کنار فسادها و اختلاس‌های نجومی اصلاح‌طلبان و درج‌ازدن‌شان از گرفتن امتیازهای نیم‌بند دموکراتیک از جناح دیگر قرار می‌گیرد، نارضایتی سیاسی بخش‌هایی از این طبقات را دامن می‌زند. بخشی از سرمایه‌داران که به دلیل رانت‌های رقیب، انحصار و فشارهای اقتصادی از گردونهٔ رقابت خارج شده‌اند، در مقام «پوزیسیون» سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ظاهر می‌شوند، باینحال از حیث منافع در جبههٔ سرمایه‌داران هستند و پیرو منافع طبقاتی‌شان، دیر یا زود مدافع سرکوب کارگران خواهند بود، برای همین هم نمی‌توانند متحد کارگران باشند. از سوی دیگر خرده‌بورژوازی شهری به خاطر فشارهای اقتصادی و کمرشکن بودن حیات واحدهای کوچک اقتصادی در چهارچوب سرمایه‌داری، دو پاره خواهد شد و یک بخش از آن‌ها به دلیل این فشارهای اقتصادی به درون صفوف طبقهٔ کارگر پرتاب می‌شود. کارگران بخشی از متحدان خود را در این پاره خواهند جست. باینحال نباید فراموش کرد که تمایل دائمی خرده‌بورژوازی برای تبدیل شدن به یک بورژوا، بالقوه خصلتی دمدمی مزاج و از حیث مواضع سیاسی متزلزل به او خواهد داد، چنانچه کارگران رهبری خرده‌بورژوازی ناراضی شهری را به دست گیرند و نارضایتی و اعتراض آن‌ها را به سوی مبارزهٔ ضدسرمایه‌داری هدایت کنند، نتیجهٔ این اتحاد جنبش ضداستبدادی و ضدسرمایه‌داری خواهد بود. اما چنانچه جبههٔ مشترکی با خرده‌بورژوازی صورت گیرد، اما رهبری به دست عناصر خرده‌بورژوا و نه کارگران انقلابی بیافتد در این صورت، خیانت این

عناصر و چرخش به سوی جبهه ضد انقلاب بورژوازی، و بالتبع شکست جنبش محتوم است. پس چنین اتحادی تنها به رهبریت طبقه کارگر، خصلتی انقلابی خواهد یافت.

از سوی دیگر خود طبقه کارگر ایران نیز به دلیل بحران بیکاری، رشد سرمایه انگلی مالی و اختلال در تولید واقعی، تحریم اقتصادی و غیره دچار تجزیه و پراکندگی شده است. انحلال کارخانه‌های بزرگ و رشد قارچ‌گونه کارگاه‌های غیررسمی کوچک، برون‌سپاری بخش مهمی از تولید به کشورهایمانند چین، تعداد زیاد کارگران «دورکار» و مشغول به کار در محیط خانه و غیره در کنار ارتش بزرگ بیکاران تصویر این پراکندگی را بهتر ترسیم می‌کند. ارتش بیکاران نه فقط خود را در آمار رسمی بیکاری که در اشتغال به مشاغل کاذبی مانند دستفروشی، کولبری، کارورزی، پایان‌نامه‌نویسی و غیره نشان می‌دهد. بدین ترتیب بخشی از طبقه کارگر که از پروسه تولید خارج شده است، بدل به فقرای شهری می‌شود. پاره‌ای از این فقرای شهری متحد کارگران خواهند بود. اما بخشی از این فقرای شهری به جایگاه لمپن پرولتاریا، یعنی به ابزار جاسوسی و سرکوب حاکمیت سرمایه‌داری علیه کارگران بدل می‌شوند. عضوگیری‌هایی که در پایگاه‌های بسیج، مساجد، سپاه، مأمورین شهرداری و بخش «حراست» بنگاه‌های سرمایه‌داری صورت می‌گیرد تقریباً همیشه از میان این قشر است. لمپن پرولتاریا ابزار دست سرمایه‌دار برای سرکوب علیه کارگر است، با او نه می‌توان اتحادی کرد و نه ظرفیت و امکان مشارکت در جنگ طبقاتی علیه سرمایه‌داران را دارد، برعکس علیه کارگر می‌جنگد و مزدش را به دلیل این جنگ می‌گیرد.

اما رهبری سایر بیکاران و کارگران منزوی از محیط‌های جمعی و فقرای شهری که در بالا ذکر شد، باید به دست متشکل‌ترین، مترقی‌ترین و طبقه‌آگاه‌ترین بخش از طبقه کارگر (بالاخص کارگران بخش صنعتی کشور) باشد. چرا که این کارگران صنعتی هستند که شریان اقتصادی کشور را در دست خود دارند، موتور محرک جنبش محسوب می‌شوند و با یک اعتصاب سراسری می‌توانند کمر دولت سرمایه‌داری را بشکنند و چرخ اقتصاد را تا برآورده شدن کلیه مطالبات متوقف کنند. بنابراین هم‌اینان هستند که پرچم‌دار اصلی جنگ طبقاتی با سرمایه‌داری خواهند بود و باید بقیه متحدین را زیر پرچم این مبارزه جمع کنند و اعتراضات را هدایت کنند.

## ۱۰- تاکتیک‌های سیاسی کمیته و برخی ملاحظات عملی

### الف: درباره نسبت تاکتیک و استراتژی انقلابی

تاکتیک‌ها به مبارزات منفرد و مجرد ربط پیدا می‌کنند، مثلاً کارگران از تاکتیک اعتصاب یا تحصن یا کندکاری برای افزایش دستمزدهایشان استفاده می‌کنند. اما استراتژی برعکس به مجموعه‌ای از تاکتیک‌هایی که برای دستیابی به هدف نهایی به کار می‌رود، اطلاق می‌شود. استراتژی انقلابی متشکل از مجموعه تاکتیک‌هایی است که در صورت پیوند با یکدیگر مسیر انقلاب را ممکن می‌کنند. پیشروان انقلابی مبلغ تاکتیک‌هایی هستند که تابعی از استراتژی عمومی‌شان و در انسجام منطقی با مسیر انقلابی آن باشد و نه در تضاد با آن؛ هدف تاکتیک سوسیالیستی، انتقال مبارزه موجود به سطحی بالاتر به منظور کسب قدرت سیاسی به دست طبقه کارگر است و نه تبدیل شدن به سطح یک گروه چانه‌زن یا اهرم فشاری برای کسب امتیاز از سرمایه‌داری؛ به این معنا سوسیالیست‌های انقلابی هرگز حوزه مطالبات رفرمیستی را بیرون نمی‌گذارند، منتها با این شرط که این حوزه را به سرعت بتوانند رادیکالیزه کنند و به سطح بالاتری از مطالبات ارتقا دهند. علاوه بر این تاکتیک‌های مبارزه انقلابی باید خصلت فراگیر کردن یک اعتراض را در جنبش داشته باشند. از این رو هرگونه تاکتیکی تنها زمانی اعتبار پیدا می‌کند که بتواند گشایشی در ارتقای مبارزه طبقاتی و ضد سرمایه‌داری داشته باشد. چنین تاکتیک‌هایی هرگز از چنته نظری یا یک برنامه از پیش مدون بیرون نمی‌آیند بلکه با تحلیل مشخص از شرایط مشخص پرورده می‌شوند و در طی زمان در جنبش به آزمایش گذاشته و محک خواهند خورد. به این اعتبار تاکتیک‌های مورد اتخاذ کمیته عمل سازمانده کارگری نیز اولاً محصول تجارب پیشین عملی در جنبش کارگری کمونیستی جهان و ایران است و ثانیاً بسته به تحلیل مشخص از شرایط مشخص است که اتخاذ می‌شوند.

### ب: «انتخابات» و سیاست «تحریم فعال»

عموماً با نزدیک شدن به روزهای انتخابات نمایشی رژیم، سه گرایش اصلی در طیف چپ به طور کلی بروز می‌کند. طیف اول رفرمیست‌های شرمنده‌ای هستند که به زعم خودشان نه به شکل اصولی که به شکل «تاکتیکی» در انتخابات مشارکت می‌کنند تا به اصطلاح شرایط و توازن قوای عمومی را به سود جنبش کارگری و چپ تغییر دهند! در واقع نگاه این طیف همیشه رو به بالاست. همیشه دنبال اختلافاتی بین جناح‌هایی از سرمایه‌داران است تا از یکی در برابر دیگری استفاده کند. همین طیف است که مدافع استدلال «دفاع از بد

علیه بدتر» است. با هول و هراس، در صورت تحریم انتخابات نسبت به از آتیۀ تیره و تار هشدار می‌دهد و خلاصه به تربیون تبلیغاتی یک جناح از سرمایه‌داری استبدادی حاکم بدل می‌شود. تحلیل طبقاتی از سوی این طیف کاملاً غایب است و فرصت‌طلبی خرده‌بورژوازی را با پوشش «تاکتیک» توجیه می‌کند. همیشه در فاصله بین دو انتخابات غایب است و فعال‌ترین برهه بروزش در مقاطع انتخاباتی است. این طیفِ رفرمیست و غیرمتشکلِ خرده‌بورژوازی حتی به شکل «تاکتیکی» هم در طول دوره قدرت‌گیری یک جناح نمی‌تواند از شکاف‌های بین دو جناح بهره‌برداری کند. برعکس در آنی بلعیده می‌شود. به همین دلیل است که می‌بینیم دوره‌ای صرفاً با این تحلیل‌ها عملاً تنور انتخابات را داغ می‌کنند و نهایتاً بدون این که از شکافی استفاده کرده باشند، ۴ سال آینده در خواب زمستانی فرو می‌روند تا نوبت انتخابات بعدی برسد. مسأله این جاست که نه فقط استفاده از شکاف‌ها نیازمند یک تشکیلات انقلابی و منضبط قوی و مسلط است، بلکه تاکتیک‌ها هم باید در انسجام با استراتژی قرار داشته باشد که در این مورد، حمایت از یک جناح سرمایه‌دار علیه دیگری فاقد تطابق با استراتژی انقلابی است.

اما طیف دومی هم در این جا پدیدار می‌شود که خواهان تحریم انتخابات است. ولی درک صحیحی از ماهیت تحریم ندارد. یعنی تنها به این بسنده می‌کند که بگوید انتخابات ربطی به مبارزین سوسیالیست ندارد و آن‌ها باید در زمان انتخابات به کارهای خودشان بپردازند. هرچند هیچ‌وقت مشخص نمی‌کند آن کارهای دیگر چیستند و چرا ارتباطی به دخالتگری در این روزهای به‌خصوص انتخابات ندارند؟ در نتیجه برای این طیف، تحریم به معنای «بی‌عملی»، «انفعال» و «خانه‌نشینی» است یا حداکثر فراخواندن مردم به فعالیت‌های ناممکنی مانند آتش‌زدن صندوق‌های رأی و دعوت به سرنگونی رژیم با شعار «رأی ما سرنگونی است!» نتیجه آنست که انتخابات برگزار می‌شود، هیچ صندوق رأیی هم آتش نمی‌گیرد و رژیم هم سرنگون نمی‌شود!! این دقیقاً یعنی بی‌ربطی تمام شعارها و فراخوان‌های این طیف به متن مبارزه واقعی و جاری در جامعه.

درست این جاست که پیشروهای جنبش کارگری به عنوان طیف سوم وارد دخالت می‌شوند. برای ما تحریم انتخابات در رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ایران با ۴ دهه کارنامه سیاهش یک اصل مفروض و مقدماتی است. از این جا به بعد شکل و نحوه اجرای تحریم است که تاکتیک ما را از سایر طیف تحریم‌کنندگان متمایز می‌کند. در واقع از نظر ما تحریم، یک بخش از مبارزه فعال عملی است. انتخابات و فضای جامعه در این برهه، یک مسأله و فضای روزمره نیست. بلکه هر ۴ سال یک‌بار رخ می‌دهد. جمهوری اسلامی مجبور می‌شود برای کشاندن مردم به پای صندوق رأی و گرفتن ژست برخوردار از محبوبیت عمومی، جامعه را کمی سیاسی‌تر

کند. به اصطلاح فضا را گرم و خیابانها را بازتر کند. هرچند همین را هم شدیداً تحت کنترل انجام می‌دهد، چرا که اصلاً علاقه‌ای ندارد کنترل اوضاع از دستش خارج شود. به همین دلیل، اشتباه است اگر تصور کنیم پیشروهای کارگری در فاصله دو انتخابات باید سفت و سخت مشغول مبارزه باشند، اما وقتی انتخابات فرارسید در آن ایام ویژه مشغول استراحت بشوند! آنها باید مبارزه را ادامه دهند و خیابانها را به تربیون کارگران، به تربیون تمامی ستم‌دیدگان و تمامی زندانیان سیاسی و جنبش کارگری تبدیل کنند. به بیان دیگر باید از فضای به‌وجود آمده در انتخابات، علیه خود انتخابات و سرمایه‌داری حاکم استفاده کنیم. به جای شعارهای کلی که هیچ تمایزی با نیروهای راست اپوزیسیون ندارد، از فضای سیاسی جامعه استفاده کنیم و نوک پیکان مبارزه را علیه ریشه اصلی وضع موجود، یعنی نظام سرمایه‌داری نشانه بگیریم. با شروع از سطح کنونی آگاهی طبقاتی کارگران مطالبات مشخص انتقالی را تبلیغ و ترویج کنیم. در پی جذب مبارزات دموکراتیک سایر اقشار تحت ستم به جنبش ضد سرمایه‌داری باشیم. از این جا به بعد با نصب تراکت و توزیع اعلامیه و پوستر در محلات و محیط کار و معابر عمومی و پارک و اتوبوس و مترو و هرجایی که بتوانیم، هم انتخابات را فعالانه تحریم می‌کنیم و هم مواضع و بحث‌های خودمان را به مردمی که سیاسی شده‌اند ارائه می‌دهیم و هم این که یک الگو و سبک عملی را به کسانی که می‌خواهند انتخابات را تحریم کنند نشان می‌دهیم. با این نوع دخالتگری‌ها یعنی آژیتاسیون و تبلیغ و استدلال بر سر بحث‌هایمان در جامعه است که به تدریج پایه‌های اجتماعی و مخاطب پیدا می‌کنیم.

### ج: مواضع کمیته نسبت به روش‌های پاسیو و منفعلانه مبارزه مسالمت‌آمیز

کمیته عمل سازمانده کارگری مواضعش نسبت به «خسونت» را به مانند یک اصل و قاعده فرمول‌بندی نمی‌کند. خسونت یک تاکتیک است. برای آن که له یا علیه خسونت موضع‌گیری کنیم، باید ارزیابی کرد چه کسی و با چه هدفی از خسونت استفاده می‌کند. طبقه سرمایه‌دار حاکم، قوانینی را تصویب می‌کند که بی هیچ ابایی بتواند از خسونت بی‌رحمانه استفاده کند. دولت سرمایه‌داری، مناسبات اجتماعی را به نحوی چیده است تا تنها طبقه‌ای باشد که حق استفاده از خسونت را دارد، آن هم بدون این که درباره اعمال این خسونت به کسی پاسخگو باشد. ارتش و پلیس ابزار اعمال خسونت سرمایه‌داران هستند.

به چالش کشیدن حق انحصاری دولت برای بکارگیری خشونت، بلافاصله توجه را به حقیقتی مهم معطوف می‌کند؛ این که ارتش، پلیس و دادگاه‌ها نه برای برقراری عدالت در میان مردم عادی، که برای صیانت از منافع سرمایه‌داران هستند.

به همین دلیل است که خشونت کارگرانی که ماه‌هاست دستمزد نگرفته‌اند یا معترضانی که درب فرمانداری را به آتش می‌کشند در رسانه‌های سرمایه‌داری جمهوری اسلامی تقبیح می‌شود و با سرکوب پلیس و زندان پاسخ می‌گیرد. اما سوسیالیست‌های انقلابی مشروعیت خشونت را در نسبتش با مبارزه طبقاتی می‌فهمند.

کمیته سازمانده کارگری از حق کارگران و تمام گروه‌های تحت ستم برای مسلح شدن و دفاع از خود در برابر ستمگر پشتیبانی می‌کند و نگاه تاکتیکی به خشونت را ناقض به رسمیت شناختن این حق نمی‌داند. برای مثال «تروریسم» را محکوم می‌کنیم، نه از این حیث که یک روش خشونت‌آمیز است، بلکه از آن حیث که تطابقی با هدف استراتژیک مبارزه طبقاتی انقلابی ندارد. به این اعتبار هرگونه موضع‌گیری به انواع خشونت منوط به ارزیابی آن خشونت در بستر و زمینه مشخص و با پیامدهای احتمالی‌اش است.

### د: پروژه امپریالیسم برای جایگزینی «مسالمت» به جای «مبارزه طبقاتی»

با شکست انقلاب روسیه و بازگشت دوباره سرمایه‌داری، امپریالیسم تبلیغات زیادی را برای اشاعه یأس از مبارزه ضد سرمایه‌داری و انقلاب کارگری در جهان پراکند. پس از فروپاشی، مداخلات امپریالیستی در کشورهای بحران‌زده پیرامونی برای آلترناتیوسازی از بالا و انتقال قدرت از طریق به اصطلاح «انتخابات» به عنوان معرفی الگوی جایگزین انقلاب کارگری به مردم کشورهای پیرامونی پیشنهاد می‌شد.

در ایران هم در پی سرکوب دهه شصت، زمانی که سازمان‌های چپ عمدتاً تجزیه‌شده و از حیث تشکیلاتی در هم شکسته بودند و مبارزین در وضعیت مخفی و پراکنده به سر می‌بردند، فرصت ایده‌آلی فراهم شد تا کسانی در هماهنگی با این پروژه ضدانقلابی امپریالیسم (یعنی «تسالم و آشتی طبقاتی») برای درهم کوفتن آخرین بارقه‌های آلترناتیو سوسیالیستی به فراست بیافتند. در طول دهه هفتاد بود که ناگهان چهره‌های جدیدی از جبهه ضدانقلاب ۵۷ با دسترسی به منابع چرب و نرم امپریالیستی و با بنیانگذاری ان‌جی‌اوها و کسب انواع مناصب من‌درآوردی پژوهشی و مشاوره‌ای، نوبل‌گرایی و جوایز بنگاه‌های «صلح امپریالیستی» در داخل و خارج کشور، مهره‌های اجرایی و تربیون تبلیغی این پروژه فراخوان به «آشتی طبقاتی» شدند.

این دلالتان سیاسی رفرمیسم، با ایستادن بر خاکستر قلع و قمع دهه پیش از این و با استفاده از امکانات مطبوعاتی، فعالانه به تحکیم جمهوری اسلامی (دفاع از پروژه اصلاح طلبی) این بار با ابزار فلسفه و نظریه پرداختند و خبر از «مرگ انقلاب» و بازگشت ناپذیری رادیکالیسم انقلابی مارکسیسم دادند. تریبون تبلیغی این پروژه ارتجاعی از هر ابزاری برای جانداختن ایده مرگ انقلاب استفاده می کرد؛ از عرفان تا لیبرالیسم سکولار تا رواج نسخه های مارکسیسم علنی و چپ نو که همگی در جهت تقویت این پروژه به کار می رفتند. خصوصاً پروژه های مارکسیسم علنی و جریان ترجمه از نسخه های دستچندم سوسیال دموکراسی اروپایی چنان قوت گرفت که «مارکسیسم» دیگر نه به مرکز رعب حاکمیت که به یکی از جریان های روشنفکری و آکادمیک خودی بدل شد.

علیرغم آنکه دو دهه ای از پروژه پروپگاندای «مبارزه مسالمت آمیز» در ایران می گذرد و تناقضات این ترها بارها و بارها در تجربه عملی این دو دهه برای مردم افشا شده است، اما این پروژه همچنان به قوت خود فعال است؛ اپوزیسیون سازی در داخل و خارج از کشور از سوی جناح های مختلف بورژوازی صورت می گیرد و امپریالیسم در تن هر یک از این چهره های اپوزیسیون یک «ماندلا» می جوید تا در زمان لازم که جنبش اعتراض توده ای پا گرفت، آن ها را در جلوی جنبش قرار دهند تا بلکه آرام کننده اعتراضات باشد.

نمادهای «دموکراسی لیبرالی» در «جهان سوم» یعنی سوچی، گاندی، ماندلا و غیره با ترهای مقدس «مبارزه مسالمت آمیز» همگی رهبرانی بودند که سرمایه داری حاکم را تنها آلترناتیو ممکن نشان داده و نقش سوپاپ اطمینان برای جلوگیری از فوران جنبش های اعتراضی توده ای را ایفا می کردند.

چنانکه گفته شد خشونت، تاکتیکی است که در پیوند با استراتژی مبارزه طبقاتی باید آن را استفاده کرد. این به معنای آن نیست که هر تاکتیکی باید خشونت آمیز باشد یا غیرخشونت آمیز باشد، بلکه ترکیبی از این دو در مبارزه طبقاتی لازم است و استفاده از هر تاکتیک منوط به ارزیابی آن تاکتیک در بستر و زمینه مشخص و با پیامدهای احتمالی اش است.

ما قاطعانه با روش های پاسیو و منفعلانه ای که تاکتیک های تهاجمی را به نفع حرکات نمایشی و نمادین کنار می زنند اعلام مخالفت می کنیم و پافشاری بر چنین تاکتیک هایی با منطق قداست «مبارزه مسالمت آمیز» را نتیجه پروژه های ایدئولوژیک سرمایه داری برای فلج کردن مبارزه طبقاتی می دانیم. نمونه هایی از این دست تاکتیک های پاسیو بسیارند: اعتصاب غذا در بیرون از زندان، روشن کردن نمادین چراغ اتوبوس های شرکت واحد از سوی سندیکا (به جای سازماندهی اعتصاب)، عریضه نویسی و طومار نویسی برای دستگاه بورژوازی،



شعارنویسی‌های کف دست و سلفی‌اندازی‌های کنج خانه، بادکنک هوا کردن، رکاب زدن بر دوچرخه برای صلح، انواع فعالیت ان‌جی‌اویی و خیریه‌ای و ...

### ر: دفاع جمعی و مسلحانه در مقابل تهاجم سرکوب‌گرانه سرمایه‌داری

خشم فروخورده ناشی از سال‌ها خفقان و سرکوب، هربار مجرای برای خروج پیدا می‌کند و بلافاصله فراگیر و سراسری می‌شود. وقایع شورش مه‌آباد و بانه یا یورش وحشیانه به کارگران هپکو و آذراب اراک نشان داد که گسترش یک اعتراض و جهش سطح آگاهی سیاسی و اعتماد به نفس با چه سرعتی می‌تواند رخ دهد. عموماً در چنین بزنگاه‌هایی است که مطالبات عمومی با یک جهش کیفی خیره‌کننده، ناگهان به سطح سرنگونی طلبی نیز می‌رسد. درست از این همین رو است که رژیم با اعزام بیش‌ترین و مجهزترین نیروهای سرکوب تلاش می‌کند تا با قلع و قمع اعتراضات، در این زورآزمایی عرض اندام کند و با نمایش این توحش نشان دهد به وقت سرکوب هیچ مرزی نخواهد داشت و تا کجاها که پیش نخواهد رفت. در مواقع سرکوب سنگین رژیم، کارگران و مردم شهر بارها به‌حق با هر ابزاری که در دست داشته‌اند- از سنگ و چوب تا آتش زدن لاستیک و پرتاب کوکتل مولوتف- از خود دفاع کرده‌اند، چرا که بارها دیده‌اند با فریاد «الله اکبر» یا «کارگر بیچاره، کتک زدن نداره» نتوانسته‌اند عوامل سرکوب را نرم کنند. دفاع از خود، به شکل مسلحانه و با هر ابزار قابل دسترس، یک حق بی‌چون و چرا و یک ضرورت در برابر خشونت سازمان‌یافته حکومت سرمایه‌داری است. از این رو پیشروهای کارگری نیز باید دفاع مسلحانه از خود را به‌عنوان یک بند در برنامه خود داشته باشند.

### س: موضع ما نسبت به «فعالیت مخفی» و «فعالیت علنی»

هرگونه بحث و «نظریه‌پردازی» در حمایت از فعالیت «علنی» و «قانونی» اگر نتواند منطبق با شرایط و تحلیل مشخص از شرایط مشخص باشد، بیش از آنکه مورد استفاده جنبش ضدسرمایه‌داری و کارگری باشد، برای حکومت سرمایه‌داری کاربرد خواهد داشت.

طرفداران فعالیت علنی و قانونی در همین حوزه مهم‌ترین تناقض خود را رو می‌کنند؛ به این معنا که از یک سو به سرکوب شدید و غیرقابل تحمل ابتدایی‌ترین حقوق دمکراتیک و امنیتی کردن پرونده فعالین کارگری معترض‌اند و بعضاً حتی تا سر حد ارزیابی خصلت «فاشیستی» از رژیم جلو می‌روند و از سوی دیگر مبلغ فعالیت علنی و قانونی هستند.

بهراستی اگر هزینه نوشتن یک نامه اعتراضی یا جمع‌آوری طومار امضا، یک فعالیت اعتراضی ساده در فضای مجازی و یا پیگیری مطالبات پیش‌پافتاده چیزی جز تحمل زندان و حبس و شکنجه و اعدام نبوده، اگر برای چنین سطحی از فعالیت‌ها باید هزینه‌ای برابر با مثلاً سازماندهی یا عضویت در یک هسته انقلابی سرنگونی طلب پرداخت کرد، پس چرا باید فعالیت علنی و قانونی را انتخاب کرد و نه فعالیت مخفی و غیر علنی را؟ وقتی که دولت سرمایه‌داری، حتی بابت آب‌بازی چند جوان در پارک هم آنان را زندانی می‌کند، فعالیت علنی متشکل علیه سیاست‌های حاکمه به معنای توهم داشتن نسبت به ظرفیت‌های دموکراتیک یک رژیم استبدادی است.

در نتیجه برای حل این تناقض تنها دو راه بیش‌تر وجود ندارد؛ یا باید بی‌ربطی این سبک از فعالیت را در شرایط خاص موجود به رسمیت شناخت یا لابد باید بیان و ارزیابی درجه سرکوب رژیم را رقیق‌تر بازنمایی کرد تا با دفاع از فعالیت علنی مغایرتی نداشته باشند. این حالت دوم خود سرآغاز انواع همکاری‌ها و سازش‌های آتی است.

هر تشکل قانونی و علنی، موظف است کارنامه فعالیت‌های خود را رو به جنبش ارائه کند، حجم عظیمی از وقت و انرژی‌ای که به جای حضور و سازماندهی اعتراضات کارگری باید صرف تهیه وثیقه و چرخ زدن در راهروهای دادگاه‌ها شود، خود به تنهایی ورشکستگی این سبک از فعالیت را نشان می‌دهد. در واقع فعالیت علنی-قانونی که ظاهراً قرار بود نوعی از «مصونیت» را برای تشکل‌های فعالین کارگری داشته باشد، به ضد خود مبدل شد. این فعالین کارگری علنی چنان زیر ضرب رفته‌اند که در آستانه هر مناسبت یا اعتراض کارگری کلاً از هرگونه دخالت صرف‌نظر می‌کنند، چون احتمال دستگیری‌شان را بالا می‌دانند. این فعالین در یک دور باطل گیر کرده‌اند و همین در واقع نقض غرض شده‌است. کسانی به فعالیت علنی و قانونی روی آورده‌بودند تا ضربه نخوردند؛ حال که ضربه خوردند، دیگر فعالیت نمی‌کنند! بدین ترتیب فعالیت علنی-قانونی که بدو قرار بود وسیله‌ای برای رسیدن به هدف باشد، اما اکنون همان هدف را قربانی وسیله می‌کند. چنین گرایش‌هایی حتی توان محافظت از خود را هم در برابر سرکوب ندارند، چه برسد به محافظت از طبقه کارگر.

ردپای دلایل این تمایل و گرایش به فعالیت علنی و قانونی را باید در متن اوضاع موجود جنبش کارگری یافت. جنبش کارگری ایران ناموزون است، یعنی از یک سو شدت اعتراضات و اعتصابات روزمره آن به حدی بالاست که کم‌تر کشوری را در جهان بتوان مانند آن یافت؛ اما از سوی دیگر این اعتراضات، پراکنده و ازهم‌گسیخته هستند. در شرایطی که سوپاپ‌های اطمینان رژیم در حوزه کارگری (شوراهای اسلامی و خانه کارگر) قادر به

مهار این پتانسیل اعتراضی نیستند، رژیم به سرکوب شدید و ازهم‌پاشاندن اعتراضات دست زده است. و با هر بار تجدید و افزایش موج سرکوب، راه را برای ورود گرایش‌های رفرمیستی و سازشکار باز می‌کند تا این گرایش‌ها بر سر میز مذاکره با حکومت بنشینند و به دلیل نابرابری توان طرفین و دست بالای حاکمیت در مذاکره، به خواسته‌های سرمایه‌داران تن دهند. معنای قانونی بودن برای یک تشکل، این است که بنا به خواست حاکمیت از انجام این یا آن فعالیتی که «غیرقانونی» خوانده می‌شود، اجتناب کند. در غیر این صورت، «قانوناً» مجازات می‌شود و یک تشکل قانونی نیز نمیتواند اعتراضی به آن داشته باشد.

در نتیجه فعالیت غیرعلنی و مخفی، از شرایط عینی مربوط به شرایط استبدادی ایران نتیجه گرفته می‌شود. از سوی دیگر یک جنبش و نمودهای مختلف آن - از ایجاد یک سندیکا گرفته تا برگزاری یک آکسیون و اعتراض خیابانی - همگی علنی هستند؛ بدیهی است که نمی‌توان اعتصاب را در زیرزمین یا پستوهای خانه به راه انداخت. اما «سازماندهی» جنبش لزوماً علنی نیست و حتی در «دمکراتیک»ترین کشور اروپایی نیز سازماندهی اعتراضی که بخواهد از خطوط قرمز سرمایه‌داری عبور و آسیب‌هایی را متوجه منافع سرمایه کند ناگزیر باید به طور مخفیانه سازماندهی شود. از این رو تلفیق کار علنی و مخفی، هنر مبارزه در شرایط کنونی استبداد سرمایه‌داری ایران است.

### ش: موضع ما نسبت به «اتحاد عمل»

«اتحاد عمل» با «اتحاد نظری» یا «وحدت» به طور اعم متفاوت است؛ اتحاد عمل، عموماً یک تاکتیک موقتی حول «موضوعات مشترک» و مورد توافق جنبش است. به عنوان مثال هیچ یک از گرایش‌های موجود در جنبش کارگری، با مسأله دفاع از فعالین کارگری زندانی نمی‌تواند اختلافی داشته باشد و هیچ یک توانایی کافی برای عملی کردن آن به شکل مؤثر را در اختیار ندارد. خصوصاً در شرایطی که کل تشکل‌ها و جریان‌های چپ و کارگری در داخل و خارج در نهایت ضعف و افتراق به سر می‌برند و هرکدام به تنهایی قادر به انجام این وظیفه نیستند. در این حالت هر یک از گرایش‌ها می‌توانند ضمن استقلال خود، نیرو، توان و امکاناتشان را بر سر این مطالبه با دیگران به اشتراک بگذارند.

به این ترتیب فعالیت‌های حمایتی (در قالب آکسیون‌ها و غیره) برای اعمال فشار و عقب راندن رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و خنثی کردن ضربات آن، می‌تواند به طور مداوم، در سطح وسیع، با هماهنگی و ابتکار عمل‌های بیشتری صورت بگیرد و متعاقباً جنبش را تقویت کند.

در شرایطی که کارگران اجازه ساخت تشکلات مستقل خود را ندارند، مبارزاتشان پراکنده است و در شرایطی که فاقد رهبری انقلابی هستند، ایده اتحاد عمل کارگری به حول مطالبات مشترک بین فعالین و پیشروان کارگری می‌تواند اقدامی مؤثر جهت بازگرداندن اعتماد به نفس به کارگران باشد. از درون این اتحاد عمل‌ها، روش مبارزه متحدانه به آزمایش گذاشته می‌شود و قدرت کارگری خود را بروز می‌دهد. علاوه بر این، فعالین درجه دوری یا نزدیکی نسبت به یکدیگر را درک می‌کنند، متحدین خود را پیدا می‌کنند و خلاصه زمینه‌ای برای همکاری‌های نزدیک‌تر و مشخص‌تر آتی میان نیروهایی که چشم انداز و نظریات یکسانی دارند ایجاد می‌شود.

جنبش کنونی کارگری ایران در این مرحله علاوه بر دیگر عوامل نباید از فرقه‌گرایی نیز رنج ببرد. کمیته عمل سازمانده کارگری، بنا به اصل مبارزه با فرقه‌گرایی، بسته به تحلیل از شرایط مشخص در مورد مطالبات مشترک از اتحاد عمل با دیگر جریان‌های فعال در جنبش کارگری استقبال خواهد کرد.

## ۱۱- مبارزه کارگری برای حقوق دموکراتیک

### الف: زنان

زنان در حوزه حقوق دموکراتیک دچار ستم‌های فراوانی هستند که تنها و تنها از مسیر مبارزه جمعی رفع خواهد شد. بخشی از این حقوق در برخی مقاطع تاریخی کسب و مجدداً از زنان گرفته شده، چرا که اغلب محصول مبارزات توده‌ای نبوده‌است. بورژوازی با داعیه دفاع از حقوق دموکراتیک همیشه به شکلی دروغین خود را جلودار حمایت از این حقوق نشان داده‌است حال آنکه در بزنگاه‌های تاریخی در صف اول سرکوب این حقوق به نفع منافع طبقاتی خود بوده است. سال‌هاست که تریبون دفاع از حقوق زنان در داخل کشور به دست کسانی است که با پوشش گذاشتن بر تضاد اصلی اجتماعی- یعنی تضاد طبقاتی که در بطن روابط جامعه بحران زده سرمایه‌داری ایران جاری است- مبارزه برای رهایی زنان را به عرصه حقوقی صرف تقلیل داده‌اند و جلوی هرگونه رادیکالیزه‌شدن اعتراض زنان ایستاده‌اند، چه به پشتوانه جایزه نوبل و چه با راه‌اندازی کارزارهایی همچون آزادی «یواشکی». علیرغم آنکه سالهاست داعیه این «فعالین حوزه زنان»، پیشبرد مبارزات مصطلحاً «دموکراتیک» بوده، اما کارنامه رنگارنگ آنان نشان می‌دهد که چرا و چطور همیشه در لحظه حساس از «مبارزه سیاسی» برای احقاق همین حد از حقوق دموکراتیک نیز پا پس زده‌اند. پسرقت دائمی این فعالین تا در غلتیدن به حمایت از هر نسخه دم دستی از اصلاح‌طلبی حکومتی بعد از دو دهه فعالیت با پشتوانه رانت‌های امپریالیستی و رسانه‌ای برای ما مطلقاً جای تعجب ندارد؛ چون این عقب‌روی بخشی از عقب‌ماندگی تاریخی نیروهای بورژوازی است. نمایندگان سرمایه‌داری نه تنها قادر نیستند برای تحقق حداقل‌ترین حقوق دموکراتیک تن به رادیکالیسمی دهند که لازمه کسب این حقوق است، بلکه دیر یا زود به دلیل منافع طبقاتی در مقابل تحقق آن به نفع اتحاد با یک نیروی ارتجاعی و استبدادی خواهند ایستاد.

افق مبارزه برای رهایی زنان از نگاه «اپوزیسیون» متعلق به جناح‌های سرمایه‌داری به معنای برابری اکثریت زنان با اکثریت مردان از حیث میزان استثمارشدن و سرکوب بدست اقلیت صاحب سرمایه است! ضروری است که پیشروان کارگری فارغ از هر جنسیت در صف اول مبارزه توأمان برای حقوق دموکراتیک و مبارزه طبقاتی زنان فعال باشند و رهبری مبارزه دموکراتیک را قاطعانه بدست گیرند. به همین اعتبار کمیته عمل سازمانده کارگری نیز دفاع از مطالبات دموکراتیک زیر را در حوزه زنان وظیفه خود می‌داند:

- لغو کلیه قوانین تبعیض آمیز نسبت به زنان و تضمین برابری کامل و بی قید و شرط حقوق زنان و مردان در تمامی شئون زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و خانوادگی
- برخورد قاطع و پیگرد قانونی نسبت به هرگونه آزار و خشونت لفظی و فیزیکی علیه زنان؛ چه در خانه و چه در محیط‌های کار
- حق سقط جنین
- حق طلاق
- حق حضانت برابر بر فرزند
- حق سفر آزادانه بدون کسب اجازه از همسر یا پدر
- ارث برابر
- لغو ازدواج کودک
- توقف فوری دخالت دولت و قانون در زندگی جنسی کلیه افراد و تحمیل آزمایش‌های بکارت به زنان؛
- حق انتخاب پوشش

### ب: کودکان

در تصویر کلیشه‌ای از کودکی، این دوره را به عنوان دوره شادی و بازی و بالندگی انسان تصویر می‌کنند. اما به دلیل مناسبات طبقاتی جامعه چنین تصویری از کودکی همگانی نیست. برای اغلب سرمایه‌داران مرفه، کودکی دوره ویژه‌ای است که در آن فرصت‌ها همگی به روی کودک بازند و وقتی کودک در آینده بزرگ شود به هر آن چه که بخواهد و اراده کند می‌تواند برسد. اما کودکی برای بخش‌های وسیع طبقه کارگر که از تحصیل باز می‌مانند، بخاطر مشکلات مالی مجبور به کار می‌شوند، به یتیم‌خانه‌ها می‌افتند یا با اعتیاد والدین طرف هستند و تجاوزه‌های جنسی را تجربه می‌کنند و غیره تماماً متفاوت است.

کودک‌آزاری که دامنه بسیار وسیعی را در برمی‌گیرد، یکی از معضلات اسفبار جامعه کنونی بشر و دارای ریشه‌های مادی مربوط به خودش است و درست از همین روست که نمودهای آن در تمام نهادهای مهم جامعه، از خانواده تا دستگاه قضایی و مذهب به وفور یافت می‌شود. در جامعه طبقاتی، ستم و نابرابری و سلسله‌مراتب فقط مختص به محل کار نیست بلکه در جای جای جامعه وجود دارد. کودک‌آزاری هم انعکاسی

از فقدان قدرت و هیچ پنداشتن جایگاه کودک در این سلسله مراتب است. چنین سلسله مراتبی بیش از هر چیز در خود کانون خانواده قوام می گیرد: مرد مهم ترین و قدرتمندترین عنصر است، زن جایگاه ثانویه و فرعی دارد و کودک در کف این هرم است. اکثر کودک آزاری ها برخلاف تصور رایج نه از سوی غریبه ها، بلکه اتفاقاً از سوی همین اعضای خانواده و خویشاوندان رخ می دهد. در جوامع کمونی اولیه کودکان تحت حمایت همه بزرگسالان بودند ولی با ظهور جامعه طبقاتی چنین شکلی از جامعه رخت بر بست و روابط میان انسان ها نیز دستخوش تغییر شد. اقلیت حاکمی به وجود آمد که می توانست بدون ایفا کردن هیچ نقشی در تولید، از قبل کار اکثریت ارتزاق کند. خانواده هم ساختاری بود که برای حفظ ثروت (ارث) در چنین شرایطی رشد کرد. با توسعه کشاورزی تدریجاً کار مردان نسبت به زنان اولویت پیدا کرد و زن تشویق به فرزندآوری بیش تر شد. در این مرحله زن به چشم مسئول تربیت فرزند نگریسته می شد و مرد مسئول تولید و نان آوری. با آنکه شیوه زندگی در خانواده طی زمان شدیداً دگرگون شده، اما خانواده هنوز هم نقشی کلیدی در سرمایه داری ایفا می کند؛ به خصوص در زمینه تولید و پرورش نیروی کار آینده و تعلیم کودکان مطیع و سربه زیر برای کارفرمایان. خانواده عموماً مأمونی برای فرار از استرس و فشارهای روزمره ترسیم می شود، حال آن که بسیاری از استرس ها - به خصوص مسائل مالی - درون چهارچوب خانواده به کودکان منتقل می شود. اخراج یا بیکاری سرپرست خانواده مستقیماً بر روحیه و فرصت رشد کودک اثر خواهد گذاشت. کودکان زیادی از طبقه کارگر به خاطر فقر در مهد و مدرسه با تنبیه فیزیکی و برخوردهای تحقیرآمیز روبه رو می شوند. کودکان بی سرپرست یا کودکان خانواده های بی بضاعت سر از خیابان ها یا در بهترین حالت سر از بهزیستی در می آورند، بسیاری شان کودک کار می شوند و مورد آزار و سوء استفاده جنسی هم قرار می گیرند. رشد پدیده کودک فروشی در شهرهای بزرگ ایران دیگر حتی تعجبی بر نمی انگیزد. در شهرهای کوچک تر و روستاها، کودکان دختر به خاطر فقر خانواده به ازدواج داده می شوند. بسیاری از کودکان به خاطر فقر از تحصیل باز می مانند. آنانی هم که از تحصیل محروم نمی شوند در مدارس مورد مغزشویی قرار می گیرند. تعداد بلاهایی که در مدارس ایران بر سر دانش آموزان می آید بسیار است؛ مثلاً دانش آموزانی که به خاطر نداشتن بخاری استاندارد در کلاس درس، دچار آتش سوزی شدند و سلامتی خود را از دست دادند یا تعداد کودکانی که در اردوهای بین شهری جان خود را از دست می دهند. حکومت هم به طرق دیگری کودکان را مستقماً استثمار می کند، بکارگیری آن ها در پایگاه های بسیج، مغزشویی و ارسال به اردوهای راهیان نور با آمار بالای تلفات تنها یک جلوه از آن است.

خلاصه آن که طیف گسترده‌ای از ستم و آزار بر کودکان وجود دارد که ریشه‌اش را باید پیش از هر چیز در طبقاتی بودن جامعه جست. بنگاه‌های ان‌جی‌اویی زیادی تلاش می‌کنند تا مسائل مهم و ریشه‌ای ستم بر کودک را با فعالیت‌های خیریه‌ای پاسخ دهند. حال آنکه با چند کلاس درس که سهل است، با هزار کلاس درس نیز مسئله بازماندن کودکان فقیر از تحصیل حل نمی‌شود، مسئله کار کودک یا مسئله تجاوزات جنسی به کودکان نیز بدون ایجاد تغییرات ریشه‌ای در نظام اجتماعی-اقتصادی حاضر رفع نخواهد شد. رسیدگی ریشه‌ای به مسئله کودک‌آزاری و ستم بر کودکان نیز به همان میزان منوط به مبارزه سیاسی است که مسئله زنان، کارگران مهاجر و ...

کمیته عمل سازمانده کارگری، رفع ستم بر کودکان را از طریق مبارزه ضد سرمایه‌داری ممکن می‌داند، و پیگیری برای تحقق بسیاری از مطالبات این برنامه را (همچون تحصیل رایگان همگانی، خدمات اجتماعی رایگان و...) گام مهمی جهت مبارزه برای ارتقای وضعیت کودکان از وضع اسفبار کنونی ارزیابی می‌کند:

- لغو کار کودک
- پیگرد و برخورد قاطع در مقابل هرگونه آزار و اذیت فیزیکی و جنسی کودکان
- تحصیل رایگان و همگانی تا مقطع آموزش عالی
- زدودن مطالب دینی از کتب درسی و دادن فرصت رشد فکری و کنجکاوی به کودک
- غربالگری‌های رایگان در تمامی مهدکودک‌ها و مدارس
- ایجاد پارک‌ها، فضای سبز و امکانات بازی رایگان در فضاهای شهری
- مهدکودک‌ها و شیرخوارگاه‌های رایگان و با امکانات
- فراهم آوردن تغذیه رایگان، سالم و غنی برای کودکان در تمامی مهدکودک‌ها و مدارس
- همچنین کودکان مهاجرین باید به طور برابر با سایر کودکان بومی از امکانات بالا برخوردار باشند

### ج: ملل تحت ستم

\* مسئله رفع ستم ملی و پیگیری مطالبات مربوط به حقوق دموکراتیک ملل تحت ستم در بخش «ب» از فصل ۷ همین برنامه آمده‌است.



## د: دگرباشان جنسی

اینکه درون چهارچوب سرمایه‌داری و علیرغم دستیابی به پیشرفت‌های شگرف علمی، هم‌جنس‌گرایی همچنان در بیشتر جوامع انسانی به عنوان «بیماری» معرفی می‌شود و دست‌تشیلات مذهبی در چهارگوشه جهان (حتی در اروپا و آمریکا) باز است تا به پراکندن نفرت علیه دگرباشان جنسی با اتکا به متون قرون‌وسطایی «مقدس» بپردازند، و اینکه دگرباشان در قرن ۲۱ هنوز از حقوق مساوی با دیگر هم‌نوعان خود برخوردار نیستند، به خودی خود سندِ تنگنایی است که سرمایه‌داری بر جامعه بشری تحمیل کرده و رهانیدن بشر از این قیدها و محدودیت‌ها وابسته به تحقق انقلاب کارگری و آلترناتیو سوسیالیستی است.

هر دستاوردی که تاکنون جنبش دگرباشان جنسی در سطح جهانی کسب کرده‌است، نه هدیه‌ای از سر لطف دادگاه‌ها و پارلمان‌های بورژوازی، بلکه ماحصل دوره‌های مبارزه سخت و فشرده خودشان بوده‌است، یعنی نتیجه سال‌ها خون و اشک و عرقی که دگرباشان و متحدین‌شان برای مبارزه بر سر مطالبات این جنبش ریخته‌اند.

جناح‌هایی از بورژوازی آمریکا و اروپایی سال‌هاست است که با ریاکاری تمام از ازدواج هم‌جنس‌گرایان به عنوان موضوعی سیاسی بهره‌برداری کرده‌اند، حال آن که وضع قوانین و اصلاحات حقوقی، هرگز برای تضمین برابری حقیقی کافی نیست. در خود آمریکا هنوز هم در اکثر ایالات، اخراج کارگران دگرباش به خاطر جنسیت‌شان از سوی سرمایه‌داران خصوصی قانونی است. حتی در ایالاتی که برابری حقوقی نیز حاصل شده، مناسبات اقتصادی سرمایه‌داری اغلب دگرباشان و خصوصاً تراجنسیتی‌ها را که به دلیل تغییر جنسیت، نیازمند خدمات سنگین و عدیده پزشکی هستند به ورطه فقر و فلاکت و فحشاء می‌کشاند. اغلب ایشان دقیقاً به دلیل این هزینه‌های گزاف پزشکی، کل عمر خود را در آرزوی تغییر جنسیت می‌گذرانند. در سرمایه‌داری استبدادی و مذهبی ایران وضعیت دگرباشان به مراتب بسیار بدتر است. دگرباشان مورد پیگرد و اذیت و آزار و شلاق و حبس و «درمان‌های اجباری» دولت و خانواده قرار می‌گیرند. اغلب به مجرد بروز اولین نشانه‌های تفاوت هویتی، از سوی خانواده‌ها طرد می‌شوند و نداشتن سرپناه، شغل و امنیت بسیاری از نوجوانان دگرباش را به ورطه فقر و گاهی فحشاء می‌کشاند. بسیاری از هم‌جنس‌گرایان برای داشتن یک زندگی «قانونی» در ایران، که از آن محروم شده‌اند، دست به تغییر جنسیت می‌زنند. جراحی‌های تغییر جنسیت، گران‌قیمت و برای اغلب دگرباشان در چهارچوب سرمایه‌داری دست‌نیافتنی است. در بهترین حالت اگر فردی بتواند هزینه عمل جراحی

را تهیه کند، تن خود را به دست تیغ جراحی پزشکی سپرده است که به صورت تجربی این نوع جراحی‌ها را در ایران آموخته‌اند و تخصصی در این زمینه ندارند. همین موضوع عوارض بعدی زیادی را هم متوجه آن‌ها خواهد کرد و سبب عود برخی مشکلات دیگر تا سرحد مرگ خواهد شد.

ما معتقدیم که تنها از طریق پیوند جنبش حقوق دگرباشان به مبارزه ضد سرمایه‌داری و اتحاد با طبقه کارگر است که می‌توان بدیلی جدی برای دگرگونی ستم‌هایی که به دگرباشان می‌رود، خلق کرد. پافشاری بورژوازی در راستای ترویج جایگزینی «سیاست هویتی» به جای «سیاست طبقاتی»، با هدف عقب راندن مبارزه ضد سرمایه‌داری است. دگرباشان باید با کارگران انقلابی در این مبارزه متحد شوند و وظیفه گام گذاشتن در راه این اتحاد بیش از هر چیز بر عهده کارگران پیشرویی است که وظیفه دارند پیشداوری‌ها و آلودگی‌های ایدئولوژیک و تبعیض‌آمیزی که علیه دگرباشان در طبقه کارگر ایران وجود دارد، را بزدايند و در صف اول حمایت از حقوق دگرباشان قرار بگیرند. به همین اعتبار هم کمیته سازمانده کارگری وظیفه خود می‌داند که مطالبات زیر در دستور کار برنامه خود قرار دهد:

- حذف هر نوع تبعیض حقوقی بین دگرباشان و سایر اقشار جامعه
- دولت موظف است در تمامی مدارس از دوران ابتدایی به بعد مشاوره رایگان در حمایت از هرگونه کنجکاوی جنسی و هویتی کودکان و نوجوانان بگذارد.
- دولت موظف است هزینه عمل جراحی تراجنسیتی‌ها را به طور کامل پرداخت کرده و با تشکیل دپارتمان‌های تخصصی پزشکی، جدیدترین روش‌های جراحی و یافته‌های علمی را در خدماتی که به آن‌ها می‌دهد اعمال کند.
- دگرباشان نیازمند شغل امن و شایسته هستند. هرگونه نابرابری در این زمینه محکوم است و دولت موظف است برای تمامی افراد طبقه کارگر (اعم از دگرباشان) شغل شایسته و امن فراهم کند.
- دولت موظف است با اختصاص بودجه‌های ویژه اقدام به تأمین مسکن برای دگرباشانی کند که از سوی خانواده طرد می‌شوند و قادر به دستیابی به پناهگاه امن نیستند

## ذ: محیط زیست

اگر ستم سیستماتیک که سرمایه‌داری بر میلیاردها تن اعمال می‌کند به خودی خود برای توجیه انقلاب ضد سرمایه‌داری کافی نباشد، وضعیت اسفبار محیط‌زیست که با سرعت خیره‌کننده‌ای به سوی زوال منابع طبیعی در حرکت است، باید دلیل کافی برای براندازی سرمایه‌داری باشد. افقی که آهنگ کنونی تخریب محیط‌زیست و گونه‌های حیوانی طی می‌کند، بیش از همیشه شعار یا «سوسیالیسم» یا «بربریت» را یادآور می‌شود. حتی نهادهای بزرگ علمی وابسته به سرمایه‌داری (همچون ناسا) هم از هشدار نسبت به وضعیت خطرناکی که زمین در آن قرار گرفته کوتاهی نمی‌کنند. گرمایش زمین در طول هزاره گذشته بی‌سابقه بوده است. موج‌های قوی‌تر گرما و خشکسالی‌های طولانی‌تر، تولید کشاورزی را در سراسر دنیا با اختلال مواجه کرده‌اند. جنگل‌های بارانی زیادی از شدت گرما دچار حریق شده‌اند. گونه‌های حیوانی زیادی رو به انقراض‌اند و سطح آب اقیانوس‌ها به دلیل گرمایش بالا آمده است که همین امر باعث وخامت سیل‌های توأم با گردبادها و توفان‌ها شده است. در جای جای این فجایع ردّ سرمایه‌داری باقی است. از آلودگی هوا و تخریب لایه اوزون تا ریختن پساب آلاینده‌های صنعتی در دریاها و آزاد. نجات محیط‌زیست از شرّ سرمایه‌داری اینک بیش از هر زمان دیگری ضروری شده است.

وضعیت محیط‌زیست ایران نیز به همین منوال بحرانی است. هوای به نفس‌افتاده کلان‌شهرها که عوارضش تقریباً نیمی از جمعیت کشور را تحت تاثیر قرار می‌دهد بخشاً به دلیل منافع صنعت خودروسازی کشور و بخشاً ناشی از استفاده از سوخت‌های غیراستانداردی است که دولت در تولید آن مشارکت داشته و پرونده باز این جنایت در وزارت بهداشت و مجلس سرمایه‌داری هرگز به سرانجام نرسید. این موضوع در کنار ارسال سیستماتیک امواج پارازیت از سوی دولت، سونامی بی‌سابقه‌ای از سرطان را در داخل کشور در پی داشته است. از طرف دیگر بحران خشکسالی و بی‌آبی تولید کشاورزی داخل را به شدت مختل کرده و به روند رو به رشد روستاهای خالی از سکنه و تبدیل خرده‌دهقانان به فقرای شهری دامن زده است. خشک شدن دریاچه ارومیه، نابودی تالاب‌های اصلی کشور، بحران ریزگردها در استان‌های جنوبی کشور، آلودگی منابع آب زیرزمینی، فرسایش خاک و افزایش آمار سیل‌ها و...

در تمامی بحران‌های بالا نیز ردپای شرّ مالکیت خصوصی و افسارگسیختگی بنگاه‌ها و دولت سرمایه‌داری حاکم در تخریب محیط زیست آشکار است. دولت نه تنها وظیفه‌ای در قبال نظارت بر مدیریت پسماندهای

صنعتی و سایر عوامل موثر در بحران‌های زیست‌محیطی برای خود قائل نیست که اتفاقاً خود در صف اول تخریب قرار دارد. کافی است به کارنامه پروژه‌های دولتی در این زمینه نگاه کنیم. سد گتوند که با بودجه عمومی به پیمانکار وابسته به سپاه (و با مشاوره شرکت متعلق به آستان قدس رضوی) ساخته شد، تولید کشاورزی وابسته به کارون را تماماً مختل و نابود کرد و با تبدیل اراضی کشاورزی به شوره‌زار، حیات بحرانی خوزستان را بحرانی‌تر کرد.

سازمان «حفاظت از محیط‌زیست ایران» وابسته به دولت سرمایه‌داری هم نهادی نمایشی است که شعارهای تند مردمی علیه این سازمان در اعتراض به نابودی دریاچه ارومیه و ریزگردهای خوزستان بی‌اعتباری آن را نشان می‌دهد، به نحوی که تردید یا توهمی بین توده مردم راجع به اینکه این سازمان، منافع چه کسانی را در بحران‌های زیست‌محیطی نمایندگی می‌کند، وجود ندارد. بنگاه‌های خصوصی سرمایه‌داری هم در فقدان نظارت، آلاینده‌های مختلف از جمله سموم صنعتی، فلزات سنگین و آلاینده‌های نفتی را در طبیعت تخلیه می‌کنند و فجایع بزرگ و کوچک دیگری را در مناطق محلی ایران به بار آورده‌اند.

در حالیکه بحران کم‌آبی در ایران بیش از هرچیز ناشی از سنتی بودن نحوه آبیاری در تولید کشاورزی است و قریب به نود درصد از آب کشور مصروف این بخش می‌شود، دولت فشل سرمایه‌داری ایران به جای مدرنیزه و صنعتی کردن کشاورزی، راه حل مبارزه با بحران بی‌آبی را پند و اندرز و تبلیغات شهری برای صرفه‌جویی شهروندان در مصرف آب گذاشته‌است!

از سوی دیگر تغییر کاربری‌های گسترده‌ای که از سوی بورژوازی مستغلات ایران نسبت به تخریب باغات و جنگل‌ها و اراضی کشاورزی صورت می‌گیرد، نیز فاکتور دیگری در آشفته‌بازار رقابت سرمایه‌داران بر سر تخریب محیط زیست کشور است. شهرداری‌ها در صف اول این جرایم قرار دارند که با زد و بند و گرفتن باج (به اسم جریمه) با بساز و بفروش‌ها به آن‌ها مجوز می‌دهند تا در باغات و اراضی کشاورزی به ساخت و ساز بپردازند. کوه‌خواری (ساخت ویلاهای شخصی در پایه کوه‌ها)، دریاخواری (قبضه حریم‌های ساحلی) و زمین‌خواری در ابعاد وسیع صورت می‌گیرد و به کسب و کار روزمره سرمایه‌داران بدل شده‌است.

دولت سرمایه‌داری، نه طرف دعوی که خود شریک جرم است. عده‌ای انجمن‌های مستقل و «فعالان محیط زیست» در واکنش به این وضعیت به فراست افتاده‌اند که درگیر مسأله شوند. منتها به دلیل بی‌افقی مبارزه،

راه حل را در درختکاری و اشغال‌زدایی و پند و اندرز به شهروندان می‌بینند. سوسیالیست‌های انقلابی وظیفه دارند با نشان دادن و افشای حلقه اصلی مسبب وضعیت اسفبار محیط زیست، راه مقابله با این شرایط را مبارزه مشترک علیه سرمایه‌داری نشان دهند. بر این مبنا کمیته عمل سازمانده کارگری، مطالبات زیر را در حوزه محیط زیست پیگیری و در دستور کار خود قرار داده‌است:

- صنعتی کردن و مدرنیزه کردن فوری روش‌های تولید در کشاورزی (برچیدن بساط آبیاری سنتی)
- تمرکز بر توسعه زیرساخت‌های حمل و نقل عمومی و مهار تولید و تردد خودروهای شخصی در خیابان‌های شهرها
- هرگونه ساخت و ساز و راه‌اندازی صنایع باید زیر نظارت دموکراتیک ساکنین بوم محلی باشد که در معرض اثرات سوء زیست‌محیطی آن قرار دارند. حدود این نظارت تا سرحد تعطیلی به اراده ساکنین است.
- برخورد و محاکمه قاطع سرمایه‌داران و بنیادهایی که اقدام به کوه‌خواری، جنگل‌خواری، دریاخواری و زمین‌خواری می‌کنند. جرم اعلام شدن تغییر کاربری‌ها (تخریب باغات و جنگل‌ها) و ممنوعیت شهرداری از اعطای مجوز به تغییر کاربری‌ها در قبال جریمه (باج).
- احیای تالاب‌ها و دریاچه‌های مرده یا در حال مرگ

## ف: آزادی زندانیان سیاسی

در شرایط سرمایه‌داری ناقص‌الخلقه و استبدادی ایران که تمامی حقوق دموکراتیک، ولو ابتدایی‌ترین‌شان، از سوی حکومت تمامیت‌خواه جمهوری اسلامی نقض می‌شوند، دفاع از زندانیان سیاسی، فارغ از اندیشه و مواضع، قاعده‌تاً باید نقطه‌ای باشد که تمامی نیروهای مخالف حاکمیت را به یکدیگر پیوند می‌زند. با این حال ماهیت طبقاتی جامعه و سیاست چنان که انتظار می‌رود در این‌جا خود را بروز می‌دهد و مانع از تحقق ایده‌آل همین امر می‌شود. بدین ترتیب در چنین کارزارهایی نیروهای راست (اعم از داخلی و امپریالیستی) و اصلاح‌طلب حکومتی به دلیل منابع وافر مالی و رسانه‌ای تریبون‌ها را انحصاراً در دست دارند و بدین ترتیب است که فی‌المثل اعتصاب غذای یک چهره اصلاح‌طلب اهمیتی به مراتب بیش از اعتصاب و اعتراضات چندصدنفره کارگری می‌یابد. خصلت ماهیتاً استبدادی بورژوازی در عصر کنونی مانع آن می‌شود که کارزارهای معمول

دفاع از زندانیان سیاسی، کارزارهایی از پایین، فراگیر و رادیکال و انعکاس‌دهنده صدای کسانی باشند که تریبونی ندارند. پروژه‌های چهره‌سازی و رهبرسازی از بالا، چه از سوی جناح‌های درون‌حکومتی و چه امپریالیسم هم به‌عنوان یک فاکتور دیگر وارد معادله شده‌است و سعی می‌کند هر کارزار دفاعی را به زائده این پروژه‌های ارتجاعی مبدل کند. در حالی که کارگران زندانی، اقلیت‌های قومی و مذهبی و غیره با آنکه در واقعیت از حیث کمی و کیفی تحت ستم بیشتری در این استبداد طبقاتی هستند اما صدایی به مراتب کمتر در اخبار و کارزارهای دفاعی پیدا می‌کنند. از همین روست که حتی وظیفه پیشبرد دفاع تمام‌عیار از حقوق دموکراتیک نیز بر دوش کمونیست‌های انقلابی است و آن‌ها هستند که باید پیشگام دفاع از تمامی زندانیان سیاسی و به طور اخص دفاع از نیروهای تحت ستمی باشند که تریبونی در دست ندارند.

کارزار «خیابان: تریبون زندانی سیاسی»، کارزاری حمایتی است که کمیته عمل سازمانده کارگری برای عقب‌راندن تاکتیک‌های منفعلانه (همچون عریضه‌نویسی و طومارنویسی و اعتصاب غذای بیرون از زندان و تب‌شعارنویسی کف دست و سلفی‌اندازی‌های کنج‌خانه) به نفع روش‌های آژی‌تاتوری فعالانه‌تر در دفاع از زندانیان سیاسی به کار می‌برند. این کارزار با عطف به تحقق هدف پیش، در عین حال قادر خواهد بود رهبری مماشات‌جو و سازشکار در مبارزه ضد استبدادی را به نفع هدایت مبارزه کارگری علیه سرمایه‌داری افشا کند و به عقب براند.

## ق: آزادی بیان

### ک: جدایی دین از حوزه عمومی

بورژوازی به عنوان یک طبقه بالنده زمانی پرچم‌دار سکولاریسم و رنسانس و علم و مقابله با کلیسا بود، ولی این طبقه دیرزمانی است از تمامی وجوه مترقی خود تهی شده و به دلیل حفظ حاکمیت گنبدیده خود یعنی صیانت از مالکیت خود بر ابزار تولید، از هیچ وسیله‌ای از جمله دمیدن در بوق خرافات و مذهب و سایر ایدئولوژی‌های قرون‌وسطایی کوتاه‌تری نمی‌کند. مذهب یکی از ارکان اساسی است که از حیث ذهنی به حفظ قدرت و وضع موجود کمک میکند و سرمایه‌داری خصوصا در مواقع بحران از آن حسابی بهره می‌برد. آمریکا نمونه خوبی در این مورد است؛ درحالی‌که بورژوازی این کشور زمانی پرچم‌دار مبارزه با مذهب بود، امروز در کتب درسی نظریه تکاملی را با لابی کلیسا حذف می‌کنند، دست کلیسا را در نفرت‌پراکنی علیه دگرباشان جنسی باز می‌گذارند، همچنین از قانونی‌سازی سقط جنین جلوگیری می‌کنند. خلاصه جامعه‌ای که زمانی مأمّن

دین‌گريزان و فرق شوریده عليه کاتوليسم بود، امروزه به یکی از مذهبی‌ترین جوامع سرمایه‌داری امپریالیستی بدل شده است. طبقه حاکمه از دین برای هُل دادن کارگران به بیرون از حوزه مبارزه اجتماعی استفاده می‌کند و آن‌ها را با دین به حوزه فردیت و قضا و قدر می‌راند. تمامی ستم‌دیدگان عادت می‌کنند در نقش قربانی باقی بمانند، چرا که باور دارند در دنیایی دیگر به عدالت خواهند رسید. بنابراین به جای مقابله عملی با ریشه‌های ستم و واکنش مادی و عینی و زمینی در مقابل این ریشه‌ها و عوامل با حواله کردن موضوع به خدا و مذهب، از حیث ذهنی خود را تسکین می‌دهند.

بر کسی پوشیده نیست که ظهور بورژوازی در ایران از ابتدا همبسته با ارتجاع مذهبی بوده است. رد پای مخرب سه‌گانه بازار-روحانیت-سلطان در طول دو قرن اخیر در تمامی حوزه‌های اجتماعی و سیاسی قابل یافت است. جناحی از بورژوازی که با شکست انقلاب ۵۷ روی کار آمد از استبداد مذهبی در بدترین وجهش استفاده کرد. در طول این چند دهه بیشترین بودجه‌ها صرف تثبیت ایدئولوژی مذهبی حاکم شد. حیات زنان، کودکان، دگرباشان و در یک کلام کل جامعه سخت متأثر از سویه‌های مذهبی دولت سرمایه‌داری حاکم بر ایران است. دولت با ابزار مذهب، ارتش لمپن پرولتاریا را در پایگاه‌های بسیج و مساجد سازمان می‌دهد. از رسانه‌های انحصاری، کتب آموزشی درسی و هزاران ابزار دیگر برای دستکاری آگاهی طبقاتی استفاده می‌کند و بسیاری از ستم‌دیدگان را سرنوشت‌گرا و قضا و قدری می‌کند.

این طبقه کارگر است که برخلاف بورژوازی که منافعش در تثبیت خرافات مذهبی است، باید رهبری مبارزه برای جدایی دین از حوزه عمومی را به دست بگیرد؛ چرا که بورژوازی تاریخاً و عملاً نشان داده که عاجز از پیگیری جدی چنین هدفی است.